



تقریرات درس تفسیر

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات ۱ تا ۱۰

۱۴۰۰/۰۶/۲۷ - ۱۴۰۰/۰۷/۲۱

قم - مدرسہ فی فقہی امیر المؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه ۲

۱۴۰۰/۰۶/۲۸

جلسه ۱

۱۴۰۰/۰۶/۲۷

جلسه ۴

۱۴۰۰/۰۶/۳۰

جلسه ۳

۱۴۰۰/۰۶/۲۹

جلسه ۶

۱۴۰۰/۰۷/۱۷

جلسه ۵

۱۴۰۰/۰۶/۳۱

جلسه ۸

۱۴۰۰/۰۷/۱۹

جلسه ۷

۱۴۰۰/۰۷/۱۸

جلسه ۱۰

۱۴۰۰/۰۷/۲۱

جلسه ۹

۱۴۰۰/۰۷/۲۰

۱۴۰۰/۰۶/۲۷

جلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مقدمه (شروع سال تحصیلی)

تسلیت عرض می‌کنیم ایام سوگواری آقا سیدالشهداء (علیه السلام) را و امید دارم إن شاء الله عزیزان قدر این شب‌ها، توسلات، تضرعات و این اشک‌های بر سیدالشهداء را همه بدانیم و بهره‌مند بشویم و توشه حرکت معنوی ما در کل سال را این ایام عزای ابا عبدالله (علیه السلام) تأمین می‌کند و حقیقتاً این عزاست که هم توشه معنوی ما را و هم توشه اجتماعی ما را هم توشه تبلیغی ما را هم توشه

سیاسی ما را همه با هم، وجود مقدس سیدالشهداء
تأمین می‌کند و ماییم که باید استفاده کنیم و استفاده
را محدود نکنیم به یک بُعد. تبلیغ می‌کنیم خدمت
می‌کنیم مواسات داریم حرکت‌های مختلف اجتماعی و
سیاسی را سر سفره ابا عبدالله بهره‌مندیم اما بحث
فردی و معنوی و استفاده‌های خاص خودمان را هم از
مکتب سیدالشهداء داشته باشیم. تبریک هم عرض
می‌کنم به عزیزان طلاب و فضلا و اساتید حوزه‌های
محترم حوزه‌های علمیه، آغاز سال تحصیلی را و امید
دارم إن شاء الله خدای متعال به ما توفیق بدهیم و
بتوانیم یک سال بانشاط علمی دیگر را آن هم با یاد و
خاطره اسرای عاشورا، که بالاخره سال تحصیلی ما دارد
با امام حسین(علیه السلام) شروع می‌شود، بتوانیم
استفاده کنیم إن شاء الله. خدای متعال توفیق بدهد، ما
امسال می‌خواهیم بحث تفسیر را شروع بکنیم و با
اجازه‌ای که از استاد بزرگوارمان گرفتیم و دستور
فرمودند، بحث تفسیر آغاز بشود و بتوانیم که از این
نکات تفسیری امام(رضوان الله تعالی علیه) و تلامذه
بزرگوار ایشان بهره‌مند بشویم إن شاء الله .

تفسیر موضوعی : بحث انسان (بر مبنای فرمایشات حضرت امام ره)

بحث تفسیری را دوستان تأکید داشتند که موضوعی باشد و با توجه به اهمیت مسأله منظومه امام(رضوان الله تعالی علیه) ما بحث انسان را در این مجموعه تفسیری، تعقیب بکنیم و ما هم اجابت کردم که إن شاء الله در همین جهت، حرکت کنیم یعنی یک تفسیر موضوعی بر مبنای فرمایشات حضرت امام داشته باشیم و بتوانیم از فرمایشات امام و این تفسیر موضوعی، بهره‌مند بشویم. این تفسیر موضوعی را هم با محوریت بحث انسان در افق ولاء می‌خواهیم آغاز بکنیم إن شاء الله و مبنای ما هم بیشتر، تمرکز بر مبانی تفسیری و نکاتی است که در منظومه فکری حضرت امام(رضوان الله تعالی علیه) مطرح است .

توضیح منظومه فکری حضرت امام ره در تفسیر

من نکته‌ای را در مقدمه این بحث تفسیری عرض می‌کنم چون نکته مهمی است. ملاحظه کرده‌اید قبلاً از بحث‌های مختلف ما -ممکن است بعضی دوستان برای اولین بار در بحث تفسیری با امام و اندیشه امام آشنا شده باشند- امام(رضوان الله تعالی علیه) از معدود فقهاء و فیلسوفان و مفسرینی است که منظومه دارد. خوب توجه کنید که این یک نکته را

مقداری توضیح بیشتری بدهم و بیشتر تحلیل کنم و جا بیفتد خدمت دوستان عزیزم؛ ببینید ما در حوزه، علمای بزرگ و ارزشمندی داریم و علمایی داریم که مجتهدین طراز اولی هستند در رشته‌های مختلف، و طبیعتاً به عنوان یک مجتهد، صاحب‌نظر هم هستند. خیلی‌هایشان در خیلی از ابعاد علمی، نظریه دارند، نکاتی را بیان کرده‌اند و اجتهاداتی دارند؛ چه در فقه رساله چه در تفسیر چه در کلام چه در تاریخ، همه صاحب‌نظرند، مجتهدند و نکته دارند اما در بین این مجتهدین، بعضی‌ها سبک علمی خاصی دارند و از یک سبک قوی برای تبیین نظراتشان استفاده می‌کنند. پس ما در حوزه، افرادی داریم صاحب‌نظر که نکات علمی ارزشمندی می‌گویند. افراد دیگری داریم که علاوه بر آن نکات، سبک علمی خاص خودشان را هم دارند. مثلاً دیده‌اید که بعضی سبکشان روائی است، بعضی‌ها سبکشان بیشتر کار رجالی است، بعضی‌ها سبکشان کار عقلی است. سبک خاصی دارند که نکات اجتهادی را با آن سبک، ارائه می‌کنند. در میان افرادی که دارای سبکند علاوه بر اجتهاد و نکات اجتهادی، بعضی هم منظومه علمی دارند و در واقع، آن نکات اجتهادیشان را که همراه با یک سبک خاصی گفته می‌شود، در یک منظومه علمی ارائه می‌شود و این

منظومه علمی، منشأ اثر و کار است. امام(رضوان الله تعالی علیه) از میان علمای بزرگ حوزه، هر سه نکته را دارند؛ هم انصافاً در خیلی از مطالب، اجتهادات ارزشمند و نکات اجتهادی بسیار خوب و زیبایی را ارائه می‌کنند، هم سبک خاصی دارند - که راجع به آن هم به مناسبت بحث تفسیری‌ای که شروع می‌کنیم، اشاره خواهم کرد- و هم یک منظومه دارد یعنی یک منظومه فکری دارد که این منظومه اقتضا می‌کند در این بحث، این نتیجه اجتهادی مترتب بشود. این منظومه فکری است که یک رابطه‌ای به تعبیر قشنگی که بارها از آقا استفاده کردیم، بین فقه اکبر، اوسط و اصغرشان در آن منظومه، تعریف می‌شود. امام از این جور فقهاست. یک فقیه بزرگ صاحب نظر با سبک علمی خاص اما دارای منظومه فکری. و شاید من در حوزه، افراد زیادی را شناسم که منظومه فکری داشته باشند. حالا من مثلاً مثل علامه طباطبایی بله یک منظومه فکری منظم دارند، مثل مثلاً آخوند ملاصدرا یک منظومه فکری منظمی دارند، مثل شیخ اعظم، شیخ انصاری در فقه انصافاً صاحب یک منظومه فکری قوی فقهی است. یک فیلسوف فقیه متکلم منظومه‌دار که دارای منظومه فکری است و در این منظومه فکری، رابطه‌ها و نسبت‌ها در اکبر و اوسط و اصغر، کاملاً تعریف شده

است. بر اساس این نکته، فرمایشات امام را باید تحلیل کنیم و ما همیشه یک نکته و دغدغه‌ای داریم نسبت به امام، و نکته و دغدغه ما نسبت به حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) همین است که متأسفانه مکتب امام حتی نکات اجتهادی امام در حوزه، خوب جا نمی‌افتد و انقلاب بزرگ اسلامی ما که واقعاً معجزه‌ای است در عصر غیبت، با عظمت بسیار بالا و برکات بسار ارزشمند، شده حجاب کار علمی امام؛ یعنی انقلاب این قدر بزرگ و بابرکت است و این کار بزرگ و بابرکت را چون امام مدیریت کرد، سال‌ها تلاش کرد تا شکل بگیرد و پیروز بشود و تثبیت بشود، این سبب شده که نظرات علمی امام (رضوان الله تعالی علیه) خوب جا نیفتد. این حادثه بسیار استثنائی و بزرگ، سبب شده که حالا منظومه که هیچ، آن نکات اجتهادی امام از جهت علمی، خوب تبیین نشود و ما بارها شاید دوستان این را از ما شنیده باشند که استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل چند جا دیدم از ایشان که تأسف می‌خوردند و می‌گفتند این انقلاب و اشتغالات اجرائی امام -به تعبیر ایشان- سبب شده که آن کار مهم علمی امام، آن طور که باید و شاید، مورد استفاده در حوزه قرار نگیرد. ایشان یک تعبیری دارند که من چرا شرح «تحریر الوسيله» نوشتم، استادمان

آقای فاضل دارند که امام در زمینه علمی، مقامات متعددی داشتند. در زمینه علمی، مقامات متعدد یعنی امام هم فقیه است هم فیلسوف است هم مفسر است هم رجالی است و مقامات، متعددند: «این یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان بود که در رشته‌های گوناگون فلسفه، عرفان، اخلاق، تفسیر، اخلاق، فقه و اصول، متخصص بودند ولی از این رشته‌ها آنی که با مقام مرجعیت تناسب داشت، فقه و اصول بود» آقای فاضل می‌فرمودند متأسفانه «و عده‌ای آگاهانه یا ناآگاهانه» دشمنان انقلاب و امام، آگاهانه می‌خواستند این عظمت علمی، روشن نشود و بعضی‌ها ناآگاهانه این طور بودند «برای جلوگیری از رشد و گسترش اندیشه‌های امام، مقام فقه و اصول ایشان را کوچک جلوه می‌دادند حتی صلاحیت مرجعیت تقلید را از ایشان سلب کنند» ایشان می‌گویند من بر همین اساس، احساس مسؤولیت کردم آدمم شرح «تحریر» را در دورانی که تبعید بودم، نوشتم. من در جای دیگری از ایشان دیدم که دارد: «شاید سالیان درازی طول بکشد تا ابعاد وجودی حضرت امام روشن بشود. به نظر من امام از نظر فطانت و قوت استعداد و زکات، فرد ممتاز و بی نظیری بود. نمی‌خواهیم ادعا کنیم در طول تاریخ، نظیری برای ایشان وجود نداشته

ولی ما نظیری برای ایشان درک نکردیم» حضرت آقای فاضل می‌فرمودند. «خود من ۲۶ سال است که کتاب تحریر الوسیله ایشان را شرح می‌کنم، شاید هنوز ثلثی از آن باقی مانده باشد» ایشان می‌گویند من وقتی به نظرات بقیه مراجعه می‌کنم، فاصله نظرات امام با بقیه خیلی عجیب است. «یادم هست در همان شام در قم به حاج احمد آقا (رضوان الله تعالی علیه) گفتم: پدر شما با این که شهرت جهانی پیدا کرده باشد» اما گرفتاری‌های امام سبب شده که حوزه نتواند از ابعاد علمی امام، خوب استفاده کند و لذا ایشان یعنی آیت الله فاضل می‌گویند برای طلبه‌هایی که درس ایشان را ندیده‌اند و کتاب‌های ایشان را درست مطالعه نکرده‌اند، مطمئنم که این شخصیت علمی، روشن نیست. من مخصوصاً به برادران طلبه جوان نصیحت می‌کنم که از کتاب‌های ایشان، من می‌گویم به خصوص کتاب «بیع» ایشان که بسیار قابل استفاده است، خوب استفاده کنند.

لذا عرضم این است که امام یک فقیه فیلسوف مفسر عارف ذوابعاد و کم‌نظیر در بین علمای شیعه اما دچار این حجاب است و این مطلب باید در حوزه جا بیفتد. حالا ما وقتی می‌خواهیم نظرات علمی امام را جا بیندازیم، این یک مسأله است. باید سبک علمی امام

را هم کار کنیم. امام(رضوان الله تعالى عليه) سبک علمی‌ای دارند که حالا عرض می‌کنم، یک کار بسیار عجیبی می‌خواهند بین ثبوت و اثبات، جمع کنند یعنی اصرارشان این است که مطلبشان از جهت علمی، ثبوتش درست بشود و بعد این ثبوت را اصرار دارند از روی متن دلیل در بیاورند که حالا در تفسیر، این را عرض می‌کنم یعنی می‌خواهند بگویند که این‌ها ظاهر دلیل است، ظاهر لسان دلیل است، ظاهر کتاب است، ظاهر سنت است، همان معنای درست عمیق ثبوتی را می‌خواهند بگویند این ظاهر دلیل است. یک سبک تقریباً عجیبی است کار امام، که البته این سبک از دست کسی بر می‌آید که در رشته‌های مختلف، این تبحر را داشته باشد و بتواند از ظاهر آیه، این معنا را ثابت در بیاورد و بگوید ظاهر آیه است. بگوید این ظاهر روایت است. اثباتش کاملاً با ثبوتش منطبق بشود؛ لذا در تبیین مسیری که می‌خواهند بروند، چون ثبوت را می‌خواهند تبیین کنند، از فقه اکبر، خوب استفاده می‌کنند. چون اثبات را می‌خواهند تبیین کنند، از فقه اوسط، یک قواعد خوب و اصولی، عقلائی، و بعد هم تطبیقش می‌دهند بر کتاب و سنت. این طوری است کارشان. امام(رضوان الله تعالى عليه) سبک کارشان این است. حالا نکات خاصی هم اینجا

دارند که إن شاء الله به تناسبش در تفسیر، عرض می‌کنم که می‌دانید ایشان معتقدند کتاب و سنت، نسبتشان با هم نسبت «از اویی و به سوی اویی» است یعنی «من الله الی الله» است، کتاب، من الله است و سنت، الی الله است. خیلی چیزهای ارزشمندی دارند در این سازمان که این‌ها دیگر از خصوصیات این منظومه فکری امام است. من الله آن کتاب است و الی الله آن سنت است مخصوصاً در باب دعا دارند که قرآن صاعد است. سنت الی الله است کتاب من الله است. اما یک چنین شخصیت علمی با این نوع روال و مهمتر از این‌ها منظومه دارد امام. یعنی من می‌توانم این نکته اجتهاد پیام را از باب ارتباط ثبوت و اثبات، اکبر و اوسط و اصغر، در حد یک نکته اجتهادی بگویم، هم می‌توانم نکاتی را اجتهادی و تحقیقی ارائه کنم و بگویم بله امام، صاحب نکات ارزشمند علمی است در این زمینه. اما نه، امام یک منظومه دارد و این منظومه امام را آدم تا با آن آشنا نشود، نمی‌تواند تفسیر امام کار کند. نمی‌تواند فقه اصغر امام را، فقه فتوایی امام را تبیین کند. منظومه می‌خواهد امام. این منظومه ارزشمند فکری امام را حالا إن شاء الله تا حدی که برسیم و خارج نشویم از موضوع بحثمان، به ابعاد و نکاتش اشاره خواهیم کرد. پس این نکته را ما در

مقدمه بحثمان داریم که ما می‌خواهیم کار تفسیری با موضوع انسان کنیم، موضوع انسان از آن ارکان منظومه فکری امام است. انسان در افق ولاء، یک رکن بی بدیلی است در این منظومه فکری حضرت امام و لذا ما هم موضوع تفسیریمان را انسان قرار دادیم و این انسان در افق ولاء را از آیات شریفه قرآن کریم، تفسیر کنیم؛ البته با دعا و قرآن صاعد و آن سنت الی‌اللهی هم این شاءالله در این منظومه امام، استفاده زیادی خواهیم کرد به فضل الهی.

درباره مسأله موضوع بحثمان -که وقتی وارد شدیم در خود تفسیرهای مربوطه، این را این شاءالله بیشتر احساس می‌کنید- این موضوع انسان را به نظر ما در چند سوره مهم قرآنی، امام به بحث گذاشته با همین موضوعی که عرض می‌کنم و در روایات ما هم همین طور است که این شاءالله روایاتش را عرض می‌کنم.

تبیین انسان در افق ولاء در سوره حمد

یکی از آن سوره‌های مهمی که این مسأله در آن تبیین و تفسیر شده، سوره «حمد» است، «فاتحة الكتاب» است که این شاءالله بعداً روایات ارزش فاتحه را ملاحظه خواهیم کرد، ولی حالا با امام، مسیر را می‌رویم. لذا موضوع بحثمان انسان است اما این موضوع انسان را

از تفسیر «فاتحه» شروع می‌کنیم یعنی در واقع، یک حالتی است که هم موضوعی است هم ترتیبی است. در هم، ترتیبی است یعنی از اول کتاب هم می‌خواهیم شروع کنیم، حمد را باید تفسیر کنیم ولی چون موضوعی است، بعد از حمد به صورت متناسب این موضوع *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* خواهیم پرداخت ولی رکن این قضیه در بحث انسان، خود سوره حمد است با توضیحاتی که *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* خواهد آمد. پس بحث تفسیری ما با محور منظومه فکری امام، در موضوع انسان اما با استفاده وثیقی که امام در حمد، از این بحث دارند، *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* شروع می‌شود به فضل الهی.

ارائه و تبیین سوره حمد در چهار فضا توسط حضرت امام ره

درباره تفسیر سوره حمد هم که می‌خواهیم وارد بشویم، مبنا می‌شود حرف‌های امام، چون ما مثلاً از اول، بحثمان فقه‌الخمینی و بحث امام است، منتها امام (رضوان الله تعالی علیه) این بحث حمد را تقریباً در چهار فضا ارائه کرده‌اند :

فضای اول : عوام

یک فضایی که امام بحث حمد را ارائه کرده‌اند که ما هم با آن کار می‌کنیم، فضای درس‌های تفسیریشان در تلویزیون است. یک درس‌های خوبی ارائه کردند و در

تلویزیون هم ارائه کردند، چون مال آخر عمر شریف امام هم هست، خیلی مهم است که کسی توهم نکند که مثلاً امام ... چون دیدم بعضی از این آقایانی که نمی‌دانم به آن‌ها دگراندیش یا منحرف بگویم. بعضی‌هایی که بعداً وضعیت ارتباطات مختلف خارج از کشورشان روشن شد، حرف‌های عجیبی راجع به امام بعداً خواستند بزنند. این بحث‌های تفسیری که در تلویزیون ارائه شد و بعد از پیروزی انقلاب هم ارائه شد، بعد از یک مسیر عمیق مبارزاتی و کار اجتماعی و سیاسی از امام، ارائه شد، این خودش موضوعیت دارد؛ چون در دوره‌های متأخر از عمر شریف امام است که البته هم در آن تفسیر و هم در خیلی از مطالبی که در صحیفه نور در بعد از پیروزی انقلاب از امام هست، زیاد است از این مطالب برای این‌که ثابت بشود نه، آن منظومه برای امام، باقی و محفوظ است ولی خوب آن‌ها سخنرانی‌های موردی بوده و اینجا اصلاً درس تفسیری ارزشمند است، آن هم در صداوسیما جمهوری اسلامی، آن هم خود امام ارائه کرده. این را شما می‌توانید اسمش را بگذارید مثلاً یک تفسیری که امام برای عوام گفته. حالا می‌بینید همین تفسیر عوام، چقدر نکات ارزشمند علمی در همان فضای منظومه‌ای دارد که عرض خواهم کرد.

فضای دوم : خواص

یک بحث تفسیری دیگر امام دارد که در این کتاب «اسرار الصلاة» امام است. حالا آن موقع که اصل اسرار الصلاة در اختیار ما نبود، این کتاب «پرواز در ملکوت» را که مرحوم آقای فهری تصحیح کرده بود و توضیحاتی داده بود، در اختیار بود، خیلی ارزشمند بود که حالا هم دیگر الحمدلله خود کتاب و اسرار الصلاة چاپ شده که خودشان هست که این را برای خواص گفته‌اند.

فضای سوم : اخص الخواص

یک بحث دیگر حمد ایشان، بحثی است که در «سر الصلاة» دارند که تعبیر فرمودند برای اخص الخواص، گفته شده. پس این سه نوع توضیح تفسیری. حالا توضیح تفسیری می‌گویم چون همه‌اش یک تفسیر است ولی حال می‌بینید. عوام، خواص و اخص الخواص. در این سه فضا از تفسیر سوره حمد و تحقیق انسان در فاتحه الكتاب که إن شاء الله ملاحظه می‌کنید، یک پله دیگری امام دارند که آن را من الآن نمی‌گویم، سر جایش إن شاء الله اشاره می‌کنم، آن خیلی راقی و ارزشمند است. اما بعد از این سه پله که ما بحث‌های امام را مرور کردیم.

فضای چهارم : نسبت فرمایشات حضرت امام ره با تلامذه شان

یک بحثی داریم با اساتیدمان یعنی پله چهارممان بحثی است که ما با اساتیدمان مثل استاد عظیم الشانمان حضرت آیت الله جوادی یا شهید بزرگوار آیت الله مطهری در تفسیر سوره حمد دارند که نسبت فرمایشات این عزیزان با فرمایشات استادشان حضرت امام را باید در بیاوریم که در برخی از نکات تفسیری، اینها اختیار نکرده‌اند حرف استادشان حضرت امام را. حالا ملاحظه می‌کنید. باید قشنگ در بیاید، ببینیم. و چون این عزیزان و بزرگان ما متأثرند شدیداً از امام و از استاد دیگرشان مرحوم علامه طباطبایی صاحب «المیزان». خب ما اینجا باید آن نگاه تفسیری علامه طباطبایی را ببینیم در تحلیل این فرمایشات اساتیدمان، و نسبت این نگاه‌ها را با نگاه امام مخصوصاً در این موضوع مهم انسان در بیاوریم که می‌شود پله چهارم. عوامش، خواصش، اخص الخواصش، این اختلافاتی که تلامذه امام با امام در اختیار کردن یا اختیار نکردن آن نظر تفسیری استادشان حضرت امام دارند. که اینجا باید فضای علامه طباطبایی دیده بشود و خیلی هم مهم است.

ترسیم فضای پنجمی از فرمایشات حضرت امام ره در سوره حمد توسط استاد

بعد هم آن پله پنجم که عرض کردم بعد می‌گوییم. یعنی ما در پنج فضا باید این حمد را بررسی کنیم و در این پنج فضا نهایتاً موضوع انسان در افق ولاء را که می‌خواهیم از تفسیر حمد در بیاوریم، در بیاوریم. حالا حمد را باید بررسی کرد، توحید را باید بررسی کرد، قدر را باید بررسی کرد. حالا ملاحظه می‌کنید که خود امام هم نکات این طوری دارند که در واقع، به تناسب می‌گوییم. و ما از این بحث تفسیری، این موضوع بسیار مهم منظومه‌ای حضرت امام را این‌شاءالله به دست بیاوریم و مبنای بقیه بحث‌های علمیمان در فقه الخمینی قرار بدهیم این‌شاءالله.

شاهد مثال برای منظومه فکری داشتن حضرت امام ره حالا برای این که دوستان، اثرش را خوب ملاحظه بکنند که من می‌گویم چقدر دقیق در بیانات حضرت امام است، این هم در تفسیر عمومی سوره حمدشان هم هست که بعداً می‌خوانیم ولی حالا به عنوان شاهد شروع بحث، خدمتتان بگویم، این طوری است منظومه امام.

مثلاً می‌دانید ما الآن در فتاوی فقهی، فتوا داریم که اگر کسی سوره بخواند بخواند، باید قبل از بسم الله، سوره را معین بکند. معین بکند که مثلاً این بسم الله

که می‌گویید، توحید می‌خواهد بخواند یا قدر می‌خواهند بخواند یا نصر می‌خواهند بخواند؟ چه را می‌خواهد بخواند؟ انتخاب کند بعد، بسم الله را بگوید. امام این فتوای فقهی را دارند که باید این کار را بکند. چرا؟ به خاطر این که ملاحظه می‌کنید در تفسیر «بسم اله الرحمن الرحیم» مبنای ایشان اقتضای چنین فتوایی دارد. چون متعلق این جار و مجرور را طوری تبیین می‌کنند که می‌گویند اگر این طور باشد - که حق هم همین است - باید سوره را معین بکنیم و اگر سوره را معین نکنیم، معنا متفاوت می‌شود. البته در حمد، لازم نیست چون ارتکاز بسم الله حمد، حمد است دیگر. البته ما به دوستان می‌گوییم یک بحث فقهی هم در سوره داریم که آیا بسم الله، آیه مستقلی است که در تقسیم سوره به پنج قسمت در نماز آیات بشود به آن اکتفا کرد؟ که امام قائل است بله می‌شود، و آن هم یک دلیل دیگر دارد. اگر شد، آن را هم شاید اشاره کردیم.

ملاحظه می‌کنیم که اینجا یک بحث تفسیری دارید و این بحث تفسیری از کتاب، به گونه‌ای است که می‌خواهد تکلیف فتوای فقهی شما را در مثلاً انتخاب سوره در نماز، معلوم بکند. امام (رضوان الله تعالی علیه) این طوری است یعنی منظومه‌ای دارند که حالا

ملاحظه می‌کنید رابطه این فتوای فقهی با بحث متعلق بسم الله را با آن مضمومه فکری، و اگر این تنظیم نشود، این به هم می‌ریزد. بنابر این، بحث ما إن شاء الله به فضل الهی، بحث انسان است با بحث تفسیر سوره حمد و این انسان را در حمد امام، اول در آن تفسیر عوامشان بعد در تفسیر خواصشان و بعد در تفسیر اخص الخواصشان، بعد، آن درگیریشان با بعضی از تلامذه که آن بحث‌های اجتهادی اصلی را باید بگوییم و اختیار بکنیم و بعد هم آن پله پایانی پنجمی را که خیلی ایشان آنجا اوج می‌گیرد و به بحث ما یعنی مسأله انسان، خیلی نزدیک می‌شود و موضوع بحث ما قرار می‌گیرد، إن شاء الله آن مسیر را با هم برویم. پس بحث تفسیر سوره حمد را بر اساس درس تفسیری حضرت امام به عنوان قدم اول تفسیری این موضوع إن شاء الله در جلسه آتی ادامه خواهیم داد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

۱۴۰۰/۰۶/۲۸

جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

خلاصه جلسه قبل : سه خصوصیت در اندیشه امام ره

بحث ما در مسأله تفسیر سوره حمد، با بیان حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) که موضوع بحث امسال ماست که إن شاء الله بحث انسان را در قرآن، تعقیب می‌کنیم از این مسیر، به اینجا رسید که عرض کردم حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) از علمای کم‌نظیری است که علاوه بر داشتن مطالب علمی و بحث‌های ارزشمندی که در ابواب مختلف، از ایشان باقی مانده و کمتر هم متأسفانه در ابواب علمی، تبیین

شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد، یک سبک علمی بسیار ظریف و دقیقی دارند و علاوه بر این سبک علمی خاص، یک منظومه علمی دارند یعنی این سه خصوصیت را در اندیشه‌های علمی امام داریم: اولاً داشتن مطالب بدیع و جدید؛ ثانیاً داشتن یک سبک علمی تقریباً خیلی ویژه؛ و ثالثاً داشتن یک منظومه علمی.

لزوم شناخت منظومه فکری و علمی حضرت امام ره

منظومه علمی حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) مبنا و نظامی دارد و تا این مبنا و نظام در منظومه علمی امام، روشن نشود، بسیاری از مطالب بدیع امام، تلقی درست ازشان به وجود نمی‌آید و لذا این یک مقداری کار را سخت می‌کند. سخت می‌کند برای کسانی که می‌خواهند فرمایشات و مطالب علمی امام را تلقی کنند. باید منظومه امام را خوب مسلط بشوند و این منظومه سبب شده که امام در علوم مختلفی که ورود کرده، همه آن علوم مختلف فقه، اصول، تفسیر، حدیث، تاریخ و مطالب مهمی که از ایشان باقی مانده، اخلاق، عرفان، همه در فضای آن منظومه جا بگیرد و آن منظومه است که باید شناخته بشود و شناساننده بشود تا آن مسیر علمی و نکات علمی ارزشمند حضرت امام را به دست بیاوریم و ما

تأکیدمان این است که فقهای داشتیم از تلامذه خوب امام که این‌ها هر دو به امام، ارادت داشتند، هر دو، امام را باور داشتند، ولی یکی با منظومه فکری امام، آن مطلب فقهی امام را تحلیل می‌کرد و یکی نه، مجزای از آن منظومه، مطلب امام را تحلیل می‌کرد. چون با منظومه فکری امام تحلیل می‌کرد، یک طور تلقی می‌کرد فرمایش امام را، آنی که با منظومه فکری امام تلقی نمی‌کرد، ممکن بود حتی خلاصه از روی دلسوزی هم بیاید و به امام نامه بنویسد که چرا این نکات را شما بیان می‌کنید و ساحت قدسی شما به دور از این است که وارد این نکات بشوید. هر دو ارادت دارند، هر دو مریدند، هر دو شاگردند، اما یکی منظومه را تلقی کرده و آن منظومه فکری حضرت امام است که جای این نکات فنی حضرت امام را ارائه می‌کند و نوآوری‌های علمی حضرت امام وقتی در منظومه حضرت امام، تلقی بشود، طور دیگری نمود پیدا می‌کند.

سبک حضرت امام ره در منظومه فکریشان

بر همین اساس که می‌خواهیم وارد بحث‌های تفسیری حضرت امام بشویم، ملاحظه می‌کنید که امام در تفسیر، مدعاهایی دارد. سبک حضرت امام را هم عرض کردم که یک سبک خاصی است که حضرت امام

در این سبک، اصرار دارد روال بیانشان یک روالی باشد که شما در عین حالی که مسأله ثبوتی را بیان می‌کنید، در عالم اثبات و لسان دلیل، به دلیل، صدمه نخورد یعنی باید بتوانید آن مطلب ثبوتیتان را از دلیل، استنباط کنید و ببینید دلیل چه می‌گوید نه این‌که مطلب ثبوتی درست خودمان را به دلیل، تحمیل کنیم و لذا ملاحظه می‌کنید که امام اشکال جدی به بعضی از تفاسیر دارد که این‌ها مطلبشان از ناحیه آن فن خاص خودشان -البته بعضیها- درست است اما نتوانسته‌اند این را با کتاب یعنی با لسان دلیل، منطبق کنند. این سبک که من بتوانم مطلب ثبوتی خودم را بکماله، قائل باشم اما این مطلب ثبوتی را نسبت به ظاهر لسان دلیل بدهم یعنی جمع بین ثبوت و اثبات کنم آن هم به شکل بسیار فنی و عقلائی، این باز از خصوصیات حضرت امام و سبک بسیار ارزشمند حضرت امام است .

دوستانی که با منظومه امام آشنا نیستند، اگر این سبک امام را دقت نکنند، ممکن است باز دچار اشکال بشوند و فکر کنند امام وقتی می‌خواهد به ظاهر دلیل، تمسک کند می‌خواهد از ثبوتش دست بردارد لذا حتی برخی‌ها تلقی می‌کنند که وقتی امام وارد فقه و اصول شد، دست از برخی بحث‌های فنی ثبوتی

خودش کشید. نخیر، امام(رضوان الله تعالى عليه) از لحاظ سیستمی این طوری بود که چون سر آن منظومه، پافشاری می‌کند سبکش جمع بین ثبوت و اثبات است. ثبوتی را که قائل است، به گونه‌ای در اوج، تبیین می‌کند و بعد هم نشان می‌دهد که در عالم اثبات، آن ثبوتی که ما به‌اش اعتقاد داریم، در عالم اثبات، از لسان دلیل قابل استفاده است و کوتاه هم نمی‌آید.

رعایت سه نکته در فرمایشات حضرت امام ره و دقت بعضی تلامذه ایشان در این باب

حالا ما با رعایت این سه نکته؛ یعنی :

یک: دانستن نکات بدیع و اجتهادات امام در زمینه مسائل مختلف علمی به عنوان یک مجتهد نوآور؛
دو: توجه به سبک امام که من بیایم آن مسأله ثبوتی را با آن لسان دلیل، منطبق کنم و به دلیل، صدمه وارد نکنم و واقعاً نشان بدهم که مطلب ثبوتی من از لسان دلیل به دست می‌آید؛

سه: هر کدام از این مطالب را در قالبی بیان کنم که آن منظومه اصلی‌ای که به آن اعتقاد دارم، این‌ها را پوشش بدهد یعنی جای این‌ها در آن منظومه، معلوم بشود .

در بین تلامذه حضرت امام، بعضی بزرگان مثل مرحوم آقای مطهری در این جهت، یک خصوصیتی دارند که سعی کرده‌اند مطالب علمیشان را از امام در قالب آن سازمان، ارائه کنند و البته عیب ندارد که در برخی نتایج، مخالفت هم بکنند چون حوزه و بحث اجتهاد است، اما آن منظومه و سبک کار که حفظ لسان دلیل است، وجود دارد. بعضی از تلامذه امام، مثل حضرت آقا در این جهت، انصافاً باز یک برجستگی‌ای دارد فرمایشاتشان که سعی کرده‌اند این سه نکته را در کنار هم داشته باشند؛ یعنی آن نکات و نوآوری‌های استادشان حضرت امام را بگیرند؛ آن ظاهر و باطن را با هم جمع کنند، آن ثبوت و اثبات را با هم جمع کنند و سعی کنند این ثبوت و اثبات، و ظاهر و باطن در قالب آن منظومه‌ای باشد که ما به آن «منظومه فکری امام» می‌گوییم. و چند بار ایشان به عزیزانی که دنبال آراء حضرت امامند، تأکید می‌کردند که امام تحریف نشود. امام را طوری بگویید که منظومه فکری و سبک علمی ایشان که اثبات و ثبوتش با هم است، همراه با بیان نوآوری‌های امام، اقتضا کند. انصافاً از این جهت، ایشان بر این رابطه، خیلی پیشقدمند.

استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله فاضل (رضوان الله تعالی علیه) هم همین طور بودند، هر چند رسماً در

بعضی از فن‌ها اعلام می‌کردند که ما تخصص امام را در فن فلسفه یا فن عرفان نداریم ولی حواسمان را می‌دهیم که امام در این نتیجه‌گیری، در آن فضا سیر کرده. لذا این تلامذه خوب حضرت امام در این رابطه، این میراث را به ما داده‌اند که ما تلاشمان این است که این میراث را در مثلاً اصول که وارد می‌شویم، حفظ کنیم، در فقه که وارد می‌شویم، حفظ کنیم و الآن که می‌خواهیم تفسیر بگوییم می‌خواهیم باز با همین روال، کار بکنیم. منتها در تفسیر، همان طور که عرض کردم، یک خوبی وجود دارد که خود امام آمدند این درس تفسیری که از صداوسیما پخش شد و مربوط می‌شود به آخر عمر شریف حضرت امام، امام در این درس تفسیر، قشنگ این‌ها را بیان کردند به حمل اولی، که در عبارات‌ها نشان می‌دهم. لذا الآن که می‌خواهیم تفسیر سوره حمد بگوییم و تفسیر سوره حمد را با امام هم شروع کنیم، این عبارات امام که مدعاهای ایشان است، خیلی به ما کمک می‌کند یعنی می‌خواهم نشان بدهم در این عبارات‌های که الآن می‌خوانم به عنوان ورود به بحث تفسیر سوره حمد حضرت امام، شما ببینید هم نوآوری‌ها تأکید می‌کنند، هم سبک را نشان می‌دهند، و هم منظومه را، و چون مال آخر عمر شریف حضرت امام است بعد از کوله‌باری

از علم و تحقیق و تألیف و تدریس و ورود به عرصه اجرا و انقلاب و استقرار نظام مقدس جمهوری اسلامی، نشان می‌دهند که از هیچ کدام از حرف‌هایشان هم بر نگشته‌اند. این نیست که چون می‌خواهند در کار فقهیشان اقتضا کرده خوب باظاهر دلیل، کار کنند و ظاهر عرفی عقلائی دلیل را بیان کنند، و به تعبیر خودشان، نظر دقی عرف را نه نظر مسامحی عرف را به عنوان نظر شارع، تبیین کنند، اقتضا کرده که مثلاً از دست ثبوتی مهمشان دست بردارند. الآن ملاحظه می‌کنید ایشان با همان دقت است .

بیان نکته ای در کلام امام توسط استاد

نکته پایانی این که ما باز در ارتباط با امام، فقه خمینی، یک اصراری هم داریم که این را چندین سالی است در درس‌ها اصرار داریم و وقتمان را هم تا بخشی گرفته است ولی چاره‌ای نداشتیم و این را می‌گفتیم. آن اصرار این است که آن سه خصوصیت مهم امام، به واسطه تسلطشان بر اقوال علمای هر فن است این را مخصوصاً به فضیلتی جوان، عرض می‌کنم که امام (رضوان الله تعالی علیه) در هر فنی ورود کرده، به گونه‌ای ورود کرده که نشان می‌دهد اقوال بزرگان آن علم و فن را در اختیار دارد و با یک تتبعی، آنها را در اختیار دارد و ارزیابی می‌کند که مثلاً این بزرگان فن

عرفان، بزرگان فن فلسفه، بزرگان فن تفسیر، بزرگان فن اصول، بزرگان فن فقه، نظراتشان چیست اولاً؛ و ثانياً هر کدام از این بزرگان در آن فن، کدامشان جامع تر و درست تر نظر داده. این را به زیبایی نشان می‌دهند. ما الآن در درس‌های فقه، کاملاً سعی می‌کنیم بیعی که چند سال است با دوستان مباحثه می‌کنیم، نشان بدهیم که ببینید این عبارات فقهای بزرگ محشین مکاسب شیخ است که امام، متعرض شده و ارزیابی و نقد کرده و بعد، نوآوری خودش را با سبک خودش در منظومه خودش تبیین می‌کند. آن اصرار، باز مهم است. الآن هم که می‌خواهیم تفسیر را خدمت دوستان وارد بشویم باز ملاحظه می‌کنید امام در مقدمه ورود تفسیرش کاملاً این را نشان می‌دهد به ما. امام (رضوان الله تعالی علیه) نشان می‌دهند که ما در واقع داریم تفسیری را ارائه می‌دهیم که در آن، نظرات بزرگانی از مفسرین قرآن را در فنون مختلف می‌دانیم ولی به دلیل نکاتی که گفتم، معتقدیم که این‌ها تمام نیست؛ یا آن بزرگان در آن فن خودشان ناقص گفته‌اند یا اگر آن بزرگان در فن خودشان ناقص سخن نگفته‌اند و سخنشان در فن خودشان درست است، رعایت ظاهر و باطن، و ثبوت و اثبات نشده. یا آن بزرگان رعایت ظاهر و باطن را کرده‌اند و ثبوت و

اثبات را دقت کرده‌اند ولی منظومه متقنی وجود نداشته که این نکته و نوآوری و اجتهاد و فهمشان را در آن منظومه، قابل دفاع باشد؛ لذا حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) این مطلب را در هر بحث علمی‌ای که دارند، دارند و یکی از مطالبی که الآن هست، همین است یعنی بحث علمی خود ما که الآن بحث تفسیر است، ملاحظه می‌کنید و ما چون عرض کردم این بحث در صداوسیما جمهوری اسلامی پخش شد و عبارت و بیان حضرت امام است برای ما خیلی ارزشمند است که بگوییم خود امام، ملتزم است و این مسأله را گفته و می‌گوید و به قول ما طلبه‌ها، به حمل اولی هم می‌گوید. خب با این مقدمات *إن شاء الله* بحث تفسیر حمد را شروع می‌کنیم.

امام در این تفسیر سوره حمد، که عرض کردم شروع ما از این بحث‌های تفسیر ایشان است در صداوسیما، که بحث‌های تفسیر ایشان در صداوسیما این مطالبی که ایشان ارائه می‌کنند، حالا به ترتیب این چند درس را *إن شاء الله* بخوانیم دعا‌های امام و بیان ایشان را تا برسیم به مطالبی که می‌خواهیم و بگوییم خدمت سرورانمان.

نکته مقدمی تفسیر سوره حمد در ارتباط با اصل تفسیر

امام در مقدمه این بحث تفسیر سوره حمدشان ابتدا یک نکته‌ای درباره اصل تفسیر دارند که معتقدند این که ما می‌خواهیم تفسیر کنیم قرآن کریم را باید بدانیم که -البته با تواضع عجیبی که خودش درس مهمی برای ماست- می‌فرمایند: «تفسیر قرآن، یک مسأله‌ای نیست که امثال ما بتوانند از عهده آن برآیند؛ بلکه علمای طراز اول هم که در طول تاریخ اسلام، چه از عامه و چه از خاصه، در این باب کتاب‌های زیاد نوشته‌اند لکن هر کدام روی آن تخصص و فنی که داشته است، یک پرده‌ای از پرده‌های قرآن کریم را تفسیر کرده است» ایشان اصرارشان این است که علمای طراز اول (حالا با این ادبی که به خرج می‌دهند که حالا من از علمای طراز اول نیستم) ولی علمای طراز اول عامه و خاصه هم که نوشته‌اند، بازر هر کدام از یک جهتی، پرده‌ای از پرده‌ها و کشف غناء کرده‌اند (که معنای تفسیر است) «آن هم به طور کامل معلوم نیست بوده باشد» تازه الآن در عبارتشان دارند که این علما -که عرض کردم امام، اول، اصرار دارد نشان می‌دهد که خود ایشان بر همه آن حرف‌ها اشراف دارد- کسانی که تلاش کرده‌اند، اگر در فن خودشان خوب بودند باید ببینیم تلاششان در آن فن خودشان

چقدر موفق بوده به خاطر آن سبک تطبیق ظاهر و باطن «مثلاً عرفایی که در طول این چندین قرن آمده‌اند و تفسیر کرده‌اند، نظیر محیی الدین در بعضی از کتابهایش» یعنی «فتوحات» که محیی الدین در آنجا تفسیر کرده‌اند و استاد بزرگوار ما حضرت آیت الله جوادی هم از نکات تفسیر محیی الدین در «فتوحات» خیلی استفاده می‌کنند «محیی الدین در بعضی از کتاب‌هایش مثل فتوحات، عبد الرزاق کاشانی در تاویلات» خوب توجه کنید ببینید قشنگ، لیست عرفایی که کار تفسیر کرده‌اند و خواسته‌اند از تفسیر قرآن استفاده کنند که عبد الرزاق در «تأویلات القرآن» کار تفسیری کرده و مطالب مهمی را بیان کرده یا «ملا سلطان علی» در «بیان السعادة فی مقامات العبادة» بعضی از آیات قرآن را تفسیر عرفانی کرده و به اصطلاح، اصحاب معرفتند «اینهایی که طریقه شان، طریقه معارف بوده است» عارف بوده‌اند مثلاً «بعضی شان در آن فنی که داشته‌اند، خوب نوشته‌اند» عبارت حضرت امام را خوب دقت کنید «بعضیشان در آن فنشان» یعنی عرفانشان «خوب نوشته‌اند» نه همه. خب این همان نکته‌ای است که ما اصرار داریم ببینید ما با چنین شخصیتی طرفیم که وقتی می‌خواهد تفسیر بگوید، تفسیر عرفا را مسلط است و بعد

می‌گویند در تفسیر عرفا بعضی از این عرفا در فن خودشان یعنی عرفانشان خوبند «لکن قرآن عبارت از آن نیست که آن‌ها نوشته‌اند. آن، بعضی از اوراق قرآن و پرده‌های قرآن است» نمی‌شود گفت تفسیر قرآن و کشف الغنائی کرده باشند از تمام ابعاد این کتاب الهی. حالا می‌خواهم مدعایشان را ملاحظه کنید که من این منظومه را از این مدعا در بیاورم و ببینید «یا مثلاً طنطاوی و امثال او، و همین طور قطب» طنطاوی از مفسران اهل سنت است و سعی کرده مثلاً تعدا زیادی از آیات قرآن را با مطالب علوم طبیعی، تفسیر کند یا مثلاً سید قطب معروف که در «فی ظلال القرآن» خواسته قرآن تفسیر کند، آمده از حیث اجتماعی، قرآن را تفسیر کرده و امام کاملاً به این اشاره می‌کند «طنطاوی و امثال او و همین طور قطب هم به یک ترتیب دیگری تفسیر کرده‌اند» از علوم طبیعی، علوم اجتماعی، علوم انسانی و طبیعی، این‌ها برای تفسیر قرآن، استفاده کرده‌اند «باز هم غیر تفسیر قرآن است» ولی غیر کدام تفسیر قرآن است؟ تفسیر قرآن به همه معانی. امام یک منظومه دارد، حالا همه معانی را می‌خواهیم به‌اش برسیم در حد مدعا تا بعد ببینیم خود حضرت امام این کار را کرده و توانسته این را ثابت کند یا نه؟ فعلاً مدعای امام، این است. «باز

هم غیر تفسیر قرآن است به همه معانی» کسی می‌تواند قرآن را تفسیر کند که قرآن را با همه پرده‌ها و معانی، تفسیر کند. امام می‌خواهد بفرماید این غیر آن است. «بسیاری از مفسّرین که از این دو طایفه نبودند، تفاسیری دارند» طایفه عرفا، طایفه آنهایی که با علوم اجتماعی و علوم طبیعی مثلاً می‌خواستند قرآن را تفسیر کردند، این دو طایفه، یک عده دیگر از این دو طایفه نیستند مثلاً مثل «مجمع البیان» ما که تفسیر معتبر و بزرگ شیعی است که امام از آن به «مجمع البیان ما» هم تعبیر می‌کنند که کاملاً احترام می‌کنند «که تفسیر خوبی است و جامع بین اقوال عامه و خاصه است» امام می‌خواهند بگویند این‌ها هم در واقع، یک پرده‌های از تفسیر قرآن است و پرده‌های از قرآن و تفسیر قرآن بر داشته‌اند و خلاصه، ما باز نمی‌توانیم بگوییم تفسیر قرآن است به همه معانی.

«قرآن یک کتابی نیست که بتوانیم-ما یا کس دیگری- یک تفسیر جامعی آن طور که سزاوار است بر آن، بنویسد.. علوم قرآن، یک علوم دیگری است ماورای آنچه ما می‌فهمیم. ما یک صورتی، یک پرده‌ای از پرده‌های کتاب خدا را می‌فهمیم، و باقی‌اش محتاج به تفسیر اهل عصمت است، که معلّم به تعلیمات رسول

الله بوده‌اند» حالا این نکته بسیار مهمی است که
 إن شاء الله باید ببینیم در تفسیر سوره حمد ایشان
 چطور منعکس می‌شود. امام در اینجا نکات قشنگی
 دارند که بعضی از آن‌ها را استاد بزرگوارمان حضرت
 آیت الله جوادی (دام ظلّه) اصطلاح قشنگ کرده‌اند.
 ایشان اصطلاح «معلم اول» و «معلم ثانی» را که در
 بین فلاسفه معروف است که مثلاً معلم اول، فارابی
 بوده و معلم ثانی، بوعلی بوده، یا معلم اول، ارسطو و
 معلم ثانی، فارابی بوده و این تعبیرها در بین فلاسفه
 به کار می‌برود، استادمان حضرت آیت الله جوادی،
 معلم اول را بر نبی اکرم و معلم ثانی را بر
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق می‌دهند و کاملاً هم
 درست است، منتها در این تعبیری که حضرت امام به
 کار می‌برد، نشان می‌دهد که اهل بیت (علیهم السلام)
 معلّمند و معلّمشان رسول اکرم است ولی حالا رسول
 اکرم، معلم اول است یا نه، معلم اول، ذات اقدس الهی
 است؟ و خود رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عنوان
 خلیفه بزرگ الهی، معلّم به تعلیم الهی است و ماسوا
 معلّم به تعلیم رسول الله هستند. خدا رحمت کند
 ایشان را، لذا در «چهل حدیث» وقتی شروع به تجزیه
 و تحلیل این می‌کنند، تکلیف معلّم اول و معلّم به این
 تعلیم باید معلوم بشود. تکلیف معلّم ثانی باید معلوم

بشود. معلّم اول، ذات اقدس اله است و معلّم ثانی، نبی اکرم است(صلی الله علیه و آله) یا وقتی او معلّم ماست اول، و دیگر ثانی نداریم یا حیث اول و ثانی مال پایین تر است؟ یک کار بسیار خوبی که ایشان در تفسیر سوره حمد می‌کنند، حالا ملاحظه خواهید کرد. ببینیم این مطلب بسیار بسیار ارزشمند ایشان روی آن منظومه است که کسی نمی‌تواند حقیقت قرآن را تفسیر کند مگر این که معلّم به تعلیم الهی باشد. اهل بیت(علیهم السلام) هم معلّم به تعلیم رسول الله هستند و عرض خواهم کرد که حیث اول و حیث ثانی اش چطور می‌شود. خودشان هم در عباراتشان می‌گویند. یک هنر خیلی خیلی خوبی که ایشان دارند و جالب است که عرض کردم این‌ها را ایشان در آخر عمر شریفشان، در صداوسیما بیان کردند .

مدعای حضرت امام ره در تفسیر

پس مدعای امام در تفسیر، این است که اگر من بخواهم کتاب را تفسیر کنم و تفسیر کرده باشم کتاب الهی را و پرده از همه رموز و حقائق این کتاب الهی بردارم، چاره‌ای ندارم الا این که معلّم به تعلیم رسول الله باشم. آن‌ها می‌توانند تفسیر کنند. خدا رحمت کند ایشان را! این مطلب بسیار اساسی را ملتزمند، آن بحث‌های حجیت ظواهر و حرف‌های شیخ را هم

قبول دارند، اخباری هم نیستند که بگویند ظاهر کتاب از حجیت می‌افتد. این هنر این مفسر فقیه عارف فیلسوف ماست. حالا جلو برویم. الآن من در حد مدعاها دارم می‌گویم. ما می‌خواهیم فعلاً در رتبه تفسیر عوام ایشان جلو برویم که در صداوسیما گفته‌اند و درس داده‌اند. ما می‌خواهیم بگوییم این فرمایش امام بسیار مهم و محتوی بر آن نکاتی است که عرض کردیم یعنی نوآوری منطبق با سبک جمع بین ثبوت و اثبات ایشان است و در یک منظومه‌ای، قابل تحلیل است و اگر آن منظومه به خوبی شناسایی نشود، مجموع فرمایشات استاد اساتید ما یعنی حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) -بلاخره اساتید بزرگوار ما آیت الله جوادی، آیت الله مؤمن و آیت الله فاضل، پیش امام درس خواندند- این مطلب این طور تبیین نمی‌شود. بقیه اساتید ما هم از امام، استفاده کرده‌اند و این سه بزرگوار رسماً شاگردی کردند و سر درس امام بودند.

بنابر این، مدعای امام در تفسیر را ببینید. همه آن نکات در همین چند جمله‌ای که قرائت کردم، هست. حالا جلو برویم ببینیم خود امام در این رابطه توانسته‌اند مطلب را بیان کنند یا نه؟ مدعایشان این است که بقیه نتوانسته‌اند و چون هر کدام از یک

زاویه، تفسیر کرده‌اند و آنهایی هم که در زاویه و فن خودشان درست و قوی بودند -حالا آنهایی که ضعیفند و اشکال دارند، اصلاً در فن خودشان دچار مشکلند. بقیه هم که در فن خودشان قوی‌اند و دارند کار می‌کنند، باید روال خودشان را طی بکنند و این، مدعای ایشان است. بعد هم می‌فرمایند و تذکر می‌دهند بعضی از همین منافقینی که تفسیر کرده‌اند که دیگر حتی یک طایفه‌ای از چپی‌ها و کمونیست‌ها هم برای همان مقاصدی که دارند، به قرآن تمسک می‌کنند لذا می‌فرمایند من به جوان‌ها تذکر می‌دهم آنهایی که رشد علمی کافی ندارند، حواسشان را بدهند، قرآن را باید از جایگاه خودش و اصل خود ارائه کرد. این بخش اول و مدعای ایشان است که مشتمل بر همان سه نکته مهم و اساسی است که بنده عرض کردم تا این‌شاء‌الله ببینیم خود ایشان توانسته‌اند این کار را انجام بدهند یا نه؟

از همین جا وارد بحث تفسیر سوره حمد ایشان می‌شویم. ایشان در درس‌های تفسیری شان در تفسیر سوره حمد، چند مدعا دارند که من چون به ترتیب درس‌ها با روال فرمایشات ایشان جلو می‌رویم، فعلاً مبنایمان تفسیر عوام ایشان در صداوسیماست. اولین مدعای حضرت امام در تفسیر سوره حمد

ایشان در این بحث‌ها عمده ادعایی که در تفسیر سوره حمد دارند و تفسیرشان را با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌کنند، ادعایشان این است که ما باید اولاً متعلق این «بسم الله» را بدانیم - که إن شاء الله توضیح خواهم داد در این رابطه، چند نظریه وجود دارد - اختیار خودشان این است که «بسم الله» متعلقش محذوف و مقدر نیست، بلکه موجود و مذکور است، در مقابل بقیه اقوالی که در این رابطه، وجود دارد .

مدعای دوم حضرت امام در ما نحن فيه

مدعای دومشان در اینجا این است که این «اسم» یعنی چه؟ بعد هم اگر ما متعلق را دانستیم اولاً، و حقیقت اسم را دانستیم ثانياً، معلوم می‌شود بای جاره در «بسم» به چه معناست؟ بالاخره حروف جاره، معنایی دارند و باید معنایش را در بیاوریم .

روشن کردن تکلیف "ال" در الحمد

نکته چهارمی که در فرمایش ایشان هست، تکلیف «ال» در «الحمد» است که پس من باید «ال» در «الحمد» را بدانم، حقیقت «اسم» را بدانم، معنای باء جاره را بدانم و متعلق را بدانم. چهار مطلب مهم و اساسی وجود دارد که از نظر حضرت امام، کسی که

می‌خواهد «بسم الله الرحمن الرحيم» را تفسیر کند، باید این چهار مطلب برایش روشن بشود

چهار نکته در تفسیر "بسم الله الرحمن الرحيم"

اولا متعلق را بداند، ثانيا معنای بای جاره را بداند؛ ثالثا اگر متعلق، مذکور است یعنی «الحمد» است «ال» در «الحمد» را تحلیل کند و رابعا مجرور یعنی «اسم» را تحلیل کند. جار را بداند، مجرور را بداند، متعلق را بداند، حقیقت «اسم» که مجرور به بای جاره است، تحلیل بشود. تا این چهار تا نکته تبیین بشود، می‌تواند راجع به «بسم» حرف بزند. «بسم» به مذکور بخورد و مذکور ما «الحمد» باشد، ایشان می‌گویند باید سازمان این را در بیاورید تا بتوانید آیه را تفسیر کنید. اگر «بسم» به «الحمد» خورده و «الحمد» متعلق این بسم است، و بسم متعلق به این «الحمد» است، «الحمد» و به اسم است، آن موقع تکلیف «الحمد» را باید روشن کنید که «ال» در آن چه نوعی است، بای جاره‌اش به چه معناست، اسم به چه معناست تا بعد، وارد مراتب اسماء الهی بشوند. خب این چهار تا مطلب را که الآن لیستش را خدمت شما ارائه کردم، ملاحظه کنید ببینید ایشان می‌خواهد سر آن چارچوبش اصرار کند که من ثبوت را درست می‌کنم و ثبوتم را با اثبات، منطبق می‌کنم. هیچ دست از اثبات

بر نمی‌دارم. من در اثبات باید تکلیف جار و مجرور و متعلق و متعلق را روشن کنم، خیلی همین طور رسمی و منطبق با قواعد ادبی‌ای که می‌فهمیم کلام عرب را. ثبوت را با اثبات، منطبق کنم بعد هم در آن فضا حرکت کنم که کار بسیار بسیار ارزشمندی است که ایشان تلاش کرده ارائه کند. بعد هم یک نکته فنی در فرمایشات ایشان هست که سعی کرده‌اند در هر جلسه درسی‌ای که چند جلسه است، همه‌اش را با هم بگویند اما پله‌پله تعمیقش کنند که حالا عرض می‌کنم. پله‌پله با رعایت آن چارچوب، این مسیر را تعمیق کنند و *إن شاء الله* ما را به نتیجه برسانند. بسیار بسیار ارزشمندند این دروس حضرت امام و آن موقع ما یادمان نمی‌رود اوائل انقلاب با آن شور و شغفی که زیارت امام بود و پای مطالب علمی ایشان می‌نشستیم اصلاً به هم می‌ریختند علاقه‌مندان را و وادار می‌کردند به کار تحقیق و پیگیری مطالب علمی ایشان با رعایت آن چارچوبی که عرض کردم. حالا *إن شاء الله* جلو برویم. حالا کتاب «تفسیر حمد» ایشان هم در اختیاران است. من در یک مجموعه‌ای داشتم این جلسات را می‌گفتم، کتابی که خودم در اختیارم بود کتابی بود که سال ۱۴۰۰ هجری چاپ شده بود که یادمان است چهل و چند سال قبل بود و حتی یک جایی

که من یک مروری می‌کردم، یک دانشجو آمد این کتاب را از من گرفت (چون خیلی کتاب عجیبی بود برایم یعنی مطالب) بعد رفتیم کتاب را تهیه کردیم چندین نوبت مطالعه کردیم، این بنده خدا برده بود و گوشه‌اش هم نوشته بود «فرحانی» یعنی تحویلش داده بودیم که مثلاً بیا ببیند فرمایشات امام چه فرمایشات عجیبی است. از دانشجویان عجیب آن دوره کار دانشجویان پیرو خط امام و کارهای انقلابی و مطالب بسیار عجیب آن دوره، خیلی اثر گذاشته بود که این سبک معرفتی امام با همین خصوصیات که عرض می‌کنم. با همین خصوصیات، تازه ما فهمیدیم که مثلاً نسبت امام با آقای مطهری که خود امام ما را به آقای مطهری، ارجاع می‌داد، تازه فهمیدیم این چه نسبت عجیبی است. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* خدای متعال کمکمان بکند و بتوانیم از این گنجینه بسیار ارزشمند با استمداد از روح اساتید بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیهم) و راهنمایی حضرت آقا اساتید *حَيْمَانَ* *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* استفاده کنیم.

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»

۱۴۰۰/۰۶/۲۹

جلسه سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام بود در این درس‌های تفسیر سوره حمدشان در صداوسیما. عرض کردیم امام (رضوان الله تعالی علیه) در اینجا تقریباً چهار مسأله مهم را مطرح می‌فرمایند:

چهار مسأله مهم حضرت امام ره در تفسیر ابتدای سوره حمد

مسأله اول این است که این بای جاره «بسم الله» و متعلقش چیست؟

مسأله دوم این است که ما باید حقیقت «اسم» را تحلیل و تحقیق کنیم تا تکلیف مجرور ما یعنی «اسم الله» معلوم بشود .

مسأله سوم این است که اگر قبول کردیم که این بای جاره، متعلقش با تحقیق معنای اسم، مذکور است نه مقدر و محذوف، و آن مذکور «الحمد» است، آیه این طوری می‌شود: «الحمد باسم الله» و آن موقع باید تکلیف «الحمد» را مشخص کنیم که الف و لام در آن، برای استغراق است یا الف و لام جنس؟

مسأله چهارم این‌که: در چنین فضائی که تکلیف جار و تکلیف مجرور و متعلق، روشن می‌شود، تحقیق معنای حرف جر هم روشن خواهد شد. تقریباً تکلیف این چهار مسأله مهم را امام (رضوان الله تعالی علیه) بررسی می‌کند در این دروس، منتها با دقتی که عرض کردم از خصائص ایشان است که سعی می‌کنند بین ظاهر و باطن، بین اثبات و ثبوت، یک نوع جمع عرفی بسیار ارزشمند را ارائه کنند که نه ثبوت به هم بخورد و نه اثبات دلیل، دستکاری بشود. این شاء الله عبارات ایشان را به ترتیب بحث خواهیم کرد البته فعلا در سطح این تفسیر عوامی که ارائه فرموده‌اند تا پله‌های بعدی را با بیانات ایشان برویم .

از آنجا که تقریباً این چهار مسأله مهمی که امام ارائه می‌کنند (متعلق و تکلیف مجرور یعنی «اسم» را معلوم کردن و تکلیف متعلق را معلوم کردن) قوام این تحقیق و تحلیل در این چند مسأله، به تحقیق معنای «اسم» بر می‌گردد در فرمایشات حضرت امام، و لذا ایشان با یک دقتی، شروع می‌کنند اول درباره معنای «اسم» تحقیق کردن. کأنّ تا کسی حقیقت معنای «اسم» را تحقیق نکند، مراحل بعدی این تفسیر ایشان روشن نخواهد شد. شروع می‌کنند حقیقت معنای «اسم» را تحقیق کردن و لذا ما هم به تبع عبارت ایشان، یک مقداری سر این مسأله، پیش برویم و ببینیم حقیقت اسم را که محور این چهار مرحله اصلی فرمایش ایشان است، آن را تحلیل بکنیم ببینیم چه خواهد شد.

تحلیل و تحقیق درباره حقیقت اسم

حالا تعبیر ایشان را هم استفاده کنیم: «محمتم است که در تمام سوره‌های قرآن، این بِسْمِ اللّٰهِ متعلق باشد به آیاتی که بعد می‌آید؛ چون گفته شده است که این بِسْمِ اللّٰهِ به یک معنای مقدّری، متعلق است» که مشهورش مقدر می‌کنند «لکن بیشتر به نظر انسان می‌آید که این بِسْمِ اللّٰهِ متعلق باشد به خود سوره» این مدعای اول امام است که متعلقش خود سوره است «مثلاً در سوره حمد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ،

الْحَمْدُ لِلَّهِ» که الحمد لله «به اسم خدای تبارک و تعالی حمد برای اوست» به اسم الله که این را انشاءالله بعد از تحقیق معنای اسم، خیلی ظریف و دقیق تبیین خواهند کرد و باید پله پله جلو برویم تا به قله فرمایش ایشان برسیم. این مدعای اول ایشان است و عرض کردم محور این مدعا تحقیق معنای اسم است. ایشان می‌فرماید اسم یعنی علامت. ما چون می‌خواهیم در سطح عوام و همین عبارت ایشان را کار کنیم، فعلاً توضیحات بیرونی را درباره احتمالاتی که در اسم هست و اختیار محقق خوئی و مشهور و آقای طباطبایی، با همان پله‌ها می‌رویم تا شلوغ نشود و مبنایمان فرمایشات امام باشد.

«اسم، علامت است» ایشان اسم را علامت، معنا می‌کنند و بعد توضیح می‌دهند که ما یک نوع علامت اعتباری داریم و یک نوع علامت غیراعتباری داریم. علامت اعتباری، همین کاری است که ما در عقلا انجام می‌دهیم «این که بشر برای اشخاص و برای همه چیز، یک اسمی گذاشته است، نامگذاری کرده است، برای این است که این علامت، یک شناسایی اسمی باشد» علامت یک چیز، در واقع معرف او و شناساننده اوست. اسم، علامت است و این شناسایی اعتباری را بشر در تسمیه انجام می‌دهد «برای این است که زید

را آدم بفهمد کی هست. اسمای خدا هم علامت‌های ذات مقدس اوست. و آن قدری که بشر می‌تواند از ذات مقدّس حق تعالی اطلاع ناقص پیدا کند...» این قسمت را فعلاً تحلیل نمی‌کنیم تا بعد. این جزء پله‌های بالاست که قدرت فهم ما به قدر اسم الهی است نه ذات الهی، که إنّ شاء الله این را عرض خواهیم کرد و ایشان هم بعداً اشاره می‌کنند و می‌خواهند اصرار کنند که دست بشر و ماسوا از مقام ذات، کوتاه است که خواهیم گفت و با روال ایشان خواهیم رفت. این دقتی که دارند، به شکل جامعی، تدریجاً به مطلب، عمق می‌دهند ولی همه مدعاها را می‌گویند. ایشان در ادامه می‌فرماید: «حتی دست خاتم النبیین که اعلم و اشرف بشر است، از آن مرتبه ذات، کوتاه است. آن مرتبه ذات را کسی نمی‌شناسد غیر از خود ذات مقدس» که إنّ شاء الله توضیحش با روایاتش را عرض خواهیم کرد و خود ایشان هم بعداً می‌گویند. «آن چیزی که بشر می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند، اسماء الاهی است» حداکثر وسع علمی و عملی انسان و حتی سلوک عملی‌اش تا مرحله اسماء الاهی «که این اسماء هم مراتبی دارد» که حالا بعد بحث می‌کنیم. «همه عالم، اسم الله‌اند؛ تمام عالم. چون اسم، نشانه

است؛ همه موجوداتی که در عالم هستند نشانه ذات مقدّس حق تعالی هستند.»

عمق معنای اسم

بحث بر سر اسم است. ایشان می‌خواهند بفرمایند عمده این است که من بتوانم عمق اسم بودن را تحلیل کنم یعنی محور بحث تفصیلی امام، همین نکته اصلی و کلیدی‌اش است که عمق معنای اسم بودن را ما بفهمیم. ایشان مدعی‌اند که این اسم بودن عالم برای خدای متعال، یک حد اجمالی دارد و یک حد تفصیلی دارد. حد اجمالی‌اش برای همه روشن است ولی حد تفصیلی و عمیقش چیزی است که ممکن است دست هر کسی، به فهم اسم بودن ما سوای برای ذات اقدس اله نرسید. تعبیری که دارند، این است: «منتها نشانه بودنش را بعضی‌ها می‌توانند به عمقش برسند، که این چطور نشانه است؛ و بعضی هم به طور اجمال می‌توانند بفهمند که نشانه است. آن‌که به طور اجمال است» حالا خودشان شروع به توضیح می‌کنند. در اینجا یک مقدمه عرض می‌کنیم که اول بحث مهم امام است.

بیان اجمال اسم در اندیشه امام ره

امام (رضوان الله تعالی علیه) اصرار دارند به این که اسم بودن اگر بخواهیم مسأله اجمال اسم را بیان کنیم، اجمال اسم بر می‌گردد به بحث علیت، منتها علیت با دقتی که ایشان ارائه می‌کنند که این دقت مسأله علیت، سبب می‌شود که من عمق مسأله اسم را تحلیل کنم. توضیح مطلب را عنایت کنید :

میدانید که در قانون علیت، یک مقداری از مسأله علیت، از بدیهیات است. حالا تعبیر امام در اینجا تعبیر بسیار دقیقی است که می‌گوید از فطریات است (حالا درباره کیفیت بدیهی بودن هم در فلسفه، بحث هست و اینجا تعابیرشان قشنگ است) این از فطریات ماست به تعبیر ایشان که هر معلولی علتی دارد و معلول، بدون علت، قابل وجود و قابل توجیه نیست. دوستانی که در فلسفه اسلامی، کار می‌کنند - و امام هم می‌خواهند با همین فضا وارد بحث بشوند - می‌دانند که ما در فلسفه اسلامی، یک نکته بسیار ارزشمندی را فیلسوفان ما کار کرده‌اند و جایش در فلسفه غرب، خالی است لذا در فلسفه غرب، یک بحرانی درباره علیت، وجود دارد که خدا رحمت کند آقای مطهری را که اسمش را «مشکل علت نخستین» گذاشته‌اند و سارتر، گیر کرده، هگل گیر کرده، راسل گیر

کرده، و بعد دیگر راسل نهایتاً در کتاب معروف «چرا مسیحی نیستم» می‌خواهد بگوید به همین دلیل، من دست از مسیحیت کشیدم چون نتوانستم مشکل علت نخستین را حل کنم، حالا چه پوزیتویست‌ها، چه اگزیستانسیالیست‌ها چه هگلیست‌ها، همه در این قضیه، گرفتارند و آن، این است که این‌ها گفته‌اند خب شما اگر گفتید این معلول، علت دارد و آن علت هم علت دارد و آن علت هم علت دارد، چرا علت نخستین، علت ندارد؟ اگر من بنایم را بر این بگذارم که هر معلولی، علت دارد و همین‌طور سلسله را ادامه بدهم، چرا سلسله را یک جا قطع می‌کنم؟ چرا به یک جایی که برسم، می‌گویم دیگر اینجا علت نمی‌خواهد؟ راسل یک تعبیر دارد می‌گوید: من با یک نکته چیزی متوجه شدم که این حرفی که مادر بزرگم به من می‌گفت، چه دروغ بزرگی است که خدا علت همه چیز است، ولی بعد نمی‌فهمم که خدا چرا علت ندارد؟

مناط احتیاج به علت

در فلسفه اسلامی، مشکل علت نخستین این طوری تحلیل می‌شود (به واسطه نزاعی که متکلمین با فلاسفه می‌کنند و نقاش‌های متکلمین و شبهاتی که ایجاد می‌شود در مباحث عقلی عالم اسلام) فلسفه اسلامی این رشد را کرده که در کنار مسأله علیت یعنی

این که معلول، علت دارد، یک بحثی را تحت عنوان «مناط احتیاج به علت» مطرح کند. این که «الف» معلول است و «ب» علتش است، یک حرف است و این که چرا «الف» معلول است، یک حرف دیگر است. چه خصوصیتی در «الف» وجود دارد که من به آن می‌گویم معلول؟

نظر اول : متکلمین

در پاسخ به این بحث مناط احتیاج به علت، خصوصیتی که معلول را معلول می‌کند، متکلمین اعتقاد دارند که حدوث زمانی است که اگر بخواهیم برای دوستانی که کار فلسفه غرب می‌کنند، معادلش را در غرب بگویم «تصور نیوتنی زمان» است. متکلمین این طوری تحلیل می‌کنند که می‌گویند زمان، یک جریانی است و معلول در یک قطعه‌ای از زمان به وجود می‌آید و قبل از آن قطعه، معلول، معدوم است. عدم زمانی‌اش سابق بر وجود زمانی‌اش است چون معلول، موجودی است و هر موجودی که عدم زمانی داشته باشد یعنی یک زمانی نباشد و بعد به وجود آمده باشد، معلول است. اسمش را «حدوث زمانی» می‌گذارند و تصور، تصور نیوتنی زمان است. حالا ما بحث فلسفه نداریم اما مقداری که بتوانیم عبارت امام که خیلی قشنگ، دقتی کرده‌اند را توضیح بدهیم،

عرض می‌کنیم. فلاسفه مشاء بنا بر این که رئیس مشائیان، بوعلی باشد (چون درباره بوعلی، یک حرف دیگری هست که اصلاً اوج حرف‌های صدرا را خود بوعلی زده و برخی چنین اعتقادی دارند؛ حتی در اسفار هم فصولی که تحت عنوان «حکمت مشرقی» مطرح می‌شود، بعضی گفته‌اند عبارات بوعلی است که صدرا استفاده کرده) خب حالا بنا بر این که مشائیان به بوعلی بر گردند، حرف متکلمین را نقد کردند به این که: شما اگر مناط معلولیت را به حدوث زمانی و این که معلول باید حتماً در عمود زمان، یک جا بر گردم و یک جایی، عدم زمانی برایش قائل بشوم و این را مبنا قرار دادید، تکلیف خود زمان، چه می‌شود؟ زمان، چگونه موجودی است؟ قاعدتاً معلول است. خب چرا زمان، معلول است؟ نمی‌توانید بگویید زمان، عدم زمانی دارد. خب نقد کلام می‌شود به زمان بعدی. اگر خود این زمان در یک زمانی به وجود آمده باشد، آن زمان قبلی که ملاک معلولیت این زمان فعلی را در آن، تحقیق می‌کنید، خود او چگونه موجودی است؟ بالاخره شما با یک موجودی به نام زمان می‌خواهید چکار کنید؟ کسانی که در فلسفه کار کرده‌اند، می‌دانند یکی از بحث‌های بسیار اساسی و عمیق فلسفه اسلامی، تحقیق همین مسأله زمان است و یکی از ریشه‌های

این تحقیق، همین بحث است و بحث از اینجا شروع شده. اگر گفتیم حرف متکلمین، ناتمام است، نمی‌توانیم مناط معلولیت را حدوث زمانی بدانیم.

نظر دوم : مشائیین

مشائیان گفتند خب مناط معلولیت، حدوث ذاتی است. حدوث ذاتی یعنی این که موجود، ممکن است و امکان دارد. یک بحث مفصلی در فلسفه اسلامی در تحقیق معنای امکان، صورت می‌گیرد. امکان در مقابل وجوب، در بحث مواد ثلاث، ممکن، موجودی است که در واقع یک خلأ ذاتی دارد ولو هر چه زمان را عقب ببرید، وجود دارد و نمی‌توانیم برایش عدم زمانی تصویر کنیم. بعضی‌ها دارند و بعضی‌ها هم ندارند. مثلاً خود زمان، ممکن است و چون زمان، ممکن است، حالا مشائیان، زمان را به مقوله «کم» می‌بردند و کم متصل غیرقارّ مثلاً می‌دانستند. کم، یا متصل است یا منفصل است، و متصل، یا قارست یا غیرقار. می‌گفتند کم یکی از مقولات عشر ماهیت است و ماهیت، امکان ذاتی و خلأ ذاتی دارد پس این موجود، ممکن است و امکان ذاتی می‌شود ملاک معلولیت .

نظر سوم : حضرت امام ره

امام(رضوان الله تعالى عليه) در اینجا، اولش با این کار می‌کند یعنی با فرض این که حرف متکلمین را به این معنا غلط می‌دانند، هر چند ما در روایاتمان بحث حدوث زمانی را داریم و برای همین، حدوث زمانی برای ما خیلی مهم است و بعداً صدرا توانست حدوث زمانی را به یک معنایی که این اشکال متکلمین به آن، وارد نیاید، درست کند بعد از بحث حرکت جوهری که سر جای خودش این شاء الله بحث می‌شود و از دستاوردهای بزرگ فلسفه اسلامی، تحقیق عمیق معنای زمان و اثبات حدوث زمانی است، اما نه به این شکلی که متکلمین می‌گویند که حالا این شاء الله بعداً ببینیم اگر امام هم در تفسیر، به بعضی‌هایش اشاره کردند، شاید اشاره کنیم. اما فعلاً این تصویر اولیه حدوث زمانی و مناط احتیاج به علت که بر گردد به زمان را چون امام غلط می‌دانند، از آن استفاده نمی‌کنند و می‌گویند مناط معلولیت را امکان می‌دانند .

پاسخ به غربی‌ها درباره علت داشتن ، خداوند

مستحضرید همین مقدار تحقیق که من بگویم مناط معلولیت چیست، جواب غربی‌ها را می‌دهد. من می‌گویم علت نخستین، علت ندارد چون معلول نیست. چرا معلول نیست؟ مثلاً چون حدوث زمانی

ندارد. چرا معلول نیست؟ چون امکان ذاتی ندارد. غربی‌ها چون مسأله مناط را تحقیق نمی‌کنند، صرفاً سر این‌که معلول، علت دارد و این علت، علت دارد و این علت، علت دارد، می‌رسند به اینجا که می‌گویند چرا؟ و گیر می‌کنند الا هگل که یک خصوصیتی در فرمایشاتش دارد که آن یک طور دیگر است. ولی این تحقیق محض مناط احتیاج به علت را کسی که فلسفه اسلامی می‌خواند، وقتی خوب بخواند، اینجا وارد عبارت امام می‌شود. امام تعبیرشان این است به طور اجمال چرا ما می‌گوییم ماسواء، نشانه خداست؟ می‌گوییم چون ماسواء، معلول است. چرا معلول است؟ چون ممکن است. ایشان می‌گویند این اجمالش است.

حالا ببینید: «آنکه به طور اجمال است، این است که موجود، خود به خود، وجود پیدا نمی‌کند. این مسأله، واضح است در عقل، و عقل هر بشری به حسب فطرت، این را می‌فهمد» من دیگر این‌ها را می‌گذرم که بدیهی‌اش بر گردد به چه نوع بدیهی‌ای؟ خلاصه، امام تعبیر به فطرت می‌کند. «می‌فهمد» چه را می‌فهمد؟ «که موجودی که ممکن است باشد، ممکن است نباشد» خوب دقت کنید. در تلویزیون جمهوری اسلامی، دارد مناط احتیاج به علت را امکان، قرار

می‌دهد. می‌گوید وقتی موجود ممکن است، پس معلول است. وقتی ممکن است، پس علت می‌خواهد. «این ممکنی که هم ممکن است باشد هم ممکن است نباشد، این خود به خودی وجود پیدا نمی‌کند» خب این ممکن، علت می‌خواهد. آن علتش هم چون ممکن است، علت می‌خواهد، آن ممکن هم علت می‌خواهد، بعد، دلائل امتناع تسلسل، ما را می‌رساند به علّة العلیّی که ممکن نیست، واجب است. چون واجب است، دیگر مناط معلولیت را ندارد لذا علت هم نمی‌خواهد. یعنی این را فلسفه اسلامی این طور حل کرده که البته عرض کردم برای پاسخ به غربی‌ها، حرف متکلمین هم کافی است؛ یعنی من بگویم این حدوث زمانی دارد پس علت می‌خواهد، علتش هم اگر حدوث زمانی داشته باشد، علت می‌خواهد تا برسد به موجودی که حدوث زمانی ندارد بلکه ازلیت زمانی دارد. حالا داخل خود فلسفه اسلامی، آن اشکال به متکلمین وارد است و امام از آن در اینجا استفاده نمی‌کند. یعنی کسی که می‌خواهد تفسیر سوره حمد را درس بدهد، باید حواسش باشد که امام دارد با امکان، کار می‌کند. «باید منتهی بشود به یک موجودی که بالذات موجود است؛ یعنی قابل سلب نیست وجود از او، ازلی است» این ازلیت، ازلیت ذاتی است یعنی

نبود امکان، یعنی واجب الوجود بالذات است. «موجوداتی که می‌شود موجود باشند و می‌شود هم موجود نباشند، این‌ها خود به خود، وجود پیدا نمی‌کنند، محتاج به این هستند که از خارج، یک کسی آن‌ها را ایجاد کند» این بخش اول فرمایش امام است.

ماسوا الله در اندیشه امام ره

پس ایشان می‌گویند ماسواء، اسم و نشانه خداست چون ماسواء، ممکن است، و ممکن، معلول است و معلول، اسم و نشانه علتش است. بعد، وارد یک فضایی می‌شوند در مسأله این‌که آیا نامتناهی داریم یا نداریم؟ نامتناهی مکانی چیست و نامتناهی زمانی چیست؟ و از این‌ها هم فعلاً می‌گذریم چون انصافاً عبارات ایشان این قدر دقیق است که ما باید مدام، چند تا اصل موضوعی فلسفی را بحث کنیم و چون این‌ها تأثیری در تفسیر امام ندارند، من از آن‌ها می‌گذرم.

«گر فرض بکنیم این فضایی که وهمی است ... ما اگر فرض کنیم که یک فضایی هست و این فضا هم همیشگی است، این فضا که فقط فضاست، نمی‌شود که خود به خود، متبدل شود» یعنی ازلیت زمانی هم

داشته باشد باز امکان ذاتی دارد و بحث نامتناهی را پیاده می‌کند تا این که می‌رسد به اینجا: «که آب مثلاً یخ ببندد، یا آب جوش بیاید. اگر آب نه در سرمای آن درجه زیر صفر و نه گرمای آن درجه ۱۰۰ باشد، تا ابد هم همین آب است؛ اگر هم بگنجد، یک علت خارجی دارد، یک چیز خارجی باید آن را بگنداند؛ و لهذا این اجمالی که هر معلولی محتاج به علت است و هر ممکنی محتاج به یک علتی است، جزء واضحات عقول است که هر کسی مسأله را تأمل و تصوّر بکند، تصدیقش هم می‌کند که محال است یک چیزی که می‌شود باشد و می‌شود نباشد، بی‌خود بشود، یا بی‌خودی نباشد. نبودن از باب این که چیزی نیست تا باشد، آن دیگر علت نمی‌خواهد؛ اما یک چیز ممکن که نیست، بی‌خودی بشود هست، امتناع این از ضروریات عقول است» که ذیلش هم تعبیر می‌کنند البته عدم، علت نمی‌خواهد و این یک دقت دیگر فلسفی امام است و اجازه بدهید این را هم شرح ندهم. اینجا امام باز در ذیلش به نکته فنیتری اشاره می‌کنند که من می‌گویم اگر بخواهد باشد، علت می‌خواهد و اگر نباشد هم علت می‌خواهد، نبودن، علت نمی‌خواهد ولی مسأله، بیشتر علی قیاس بودن است که حالا مسأله عدم و تسری بحث علیت در عدم

را هم تحلیل کرده‌اند که این هم در فلسفه اسلامی، خیلی عمیق است و ما فعلا از این قسمت هم می‌گذریم. می‌خواهم به خوبی نشان بدهم که امام با چه تسلطی، دارد در صداوسیما جمهوری اسلامی، این بحث‌ها را مطرح می‌کنند: بحث‌های حدوث زمانی، حدوث ذاتی، امکان ذاتی، این که وجود ممکن، علت می‌خواهد و عدم ممکن هم علی قیاس وجودش است که می‌گوییم علت می‌خواهد و الا عدم بما این که عدم است، بحث علیت درش مطرح نیست. اول می‌گویند: «یک چیزی که می‌شود باشد و می‌شود نباشد، بی‌خودی بشود، یا بی‌خودی نباشد، نبودن از باب این که چیزی نیست تا باشد، آن دیگر علت نمی‌خواهد» این را سریع اصلاح می‌کنند که البته عدم معلول که می‌گوییم به عدم علتش است، معنایش این نیست که عدم علت هم علت است. در واقع، یک نوع مسامحه عقلی داریم می‌کنیم در این رابطه، ولی اصلش این است که وجود ممکن چون ممکن است، محتاج به وجود علت است «و این مقدار که همه موجودات عالم، اسم خدا هستند و نشانه خدا هستند، این یک مقدار اجمالی است که همه عقول این را می‌توانند بفهمند، و همه عالم را اسماء الله بدانند» پس اسم شد نشانه، ممکن هم نشانه واجب است

همه عالم یعنی همه ماسواء، ممکن است و امکان ذاتی دارد؛ حالا برخی از ممکنات، حدوث زمانی هم دارند و بعضی‌ها هم ممکن است نداشته باشند که خود امام در تفاسیر دیگرشان که *إن شاء الله* بعداً می‌خوانیم، مثلاً مثل جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، بزرگان از ملائکه الهی، حدوث ذاتی دارند و حدوث زمانی ندارند و در بقیه ملائکه، در بعضیشان اختلاف نظر هست که *إن شاء الله* در تفاسیر بعدی امام داریم. ماسواء، حدوث ذاتی دارند و همه، ممکنند و ممکن، وجودش علت می‌خواهد. ممکن، نشانه وجود علتش است. ایشان می‌گویند این مقدارش روشن است و این، اجمالش است.

تعمیق بحث اسم

حالا شروع به تعمیقش می‌کنند. تعمیقش این است که من باید اولاً بدانم این اسم بودن، اعتباری نیست. ثانياً ریشه این اسم بودن را باید در فلسفه اسلامی، یک مقدار تعمیق کنم تا به آن مدعاهای فلسفی‌ام برسم: «اما آن معنای واقعی مطلب که اینجا مسأله اسمگذاری نیست» یعنی کسی خلط حقیقت و اعتبار نکند «مثل این که ما اگر بخواهیم یک چیزی را بفهمانیم به غیر، اسم برای آن می‌گذاریم، می‌گوییم: چراغ یا اتومبیل یا انسان، زید». پس اگر من بخواهم

به عمق اسم برسم، باید اولاً ذهنم را از عالم قراردادهای بیرون بیاورم. اینجا بحث قرارداد و اسمگذاری نیست. وقتی از عالم قرارداد می‌آیم بیرون، توی رابطه وجودی واقعی معلول و علت می‌روم. تا الان در این رابطه وجودی، حرف متکلمین یعنی حدوث زمانی را کنار گذاشتم و به دنبال حدوث ذاتی یعنی امکان رفتم. فلاسفه اسلامی بعد از امکان، دو پله دیگر دارند که این دو پله، کار ملاصدراست. پله چهارمی هم وجود دارد که فرمایش آقای طباطبایی است و سر جای خودش این شاء الله مطرح می‌شود. یعنی پله اول، بحث حدوث زمانی است. پله دوم، حدوث زمانی است، امکان است. اگر حدوث زمانی را کنار گذاشتیم - که امام هم کنار گذاشته - خود امکان و حدوث ذاتی را پله اول بدانید، صدرا دو پله دیگر رفته. یک پله هم بعدش آقای طباطبایی آمده که حالا عرض خواهم کرد. فعلاً عبارات امام را ببینیم.

ملاصدرا (رضوان الله تعالی علیه) بعد از بحث این که من مناط احتیاج به علت را امکان ذاتی دانستم، یک بحثی را در فلسفه اسلامی طرح کرد به نام «اصالة الوجود». صدرا اعتقادش این است که همه فیلسوفان اسلامی، اصالة الوجودی‌اند؛ هم مشائیان هم اشراقیین. این هم تفصیلی دارد که در جای خودش

مطرح می‌شود. ایشان معتقد است که بوعلی هم
اصاله الوجودی بوده، شیخ اشراق هم اصاله الوجودی
بوده و شاید فیلسوفی در عالم نداشته باشیم که واقعاً
فیلسوف باشد اما با وجود، کار نکرده باشد. صدرا
می‌گوید من در فلسفه چکار کردم؟ که من هم این کار
را نکردم، بلکه می‌گویند استادم میرداماد این کار را کرد.
کار مهمی که من توانستم بکنم، این نبود که اصاله
الوجود را طرح کنم، بلکه من دوران را توانستم حل
کنم. خوب دقت کنید! دوران یعنی چه؟

صدرا می‌خواهد بگوید فلاسفه ما همه، اصاله
الوجودی بودند اما به دوران نرسیده بودند. اول بار،
استاد من، مرحوم میرداماد فهمید مسأله، دوران است
یعنی من یا باید اصاله الوجودی بشوم و دیگر ماهیت
را کنار بگذارم و اصلاً با ماهیت، کار نکنم؛ نه این است
که یک جا اصاله الوجودی بشوم و بعد بیایم با
مقولات عشر، کار کنم. یک جا اصاله الوجودی بشوم و
در بحث فواعل، یک طور دیگر کار کنم. یا در بحث
علم، یک طور دیگر کار کنم. اگر اصاله الوجودی شدم و
متفطن دوران شدم، باید همه بحث‌های ماهیات را
کنار بگذارم. این را می‌گویند استادم میرداماد فهمید و
خودش به دنبال ماهیت رفت در دوران. من هم ابتدا
به خاطر احترام و ارادت و ارتباط بسیار عمیقی که با

استادم میرداماد داشتم، ماهیتی بودم و بعد هم در دوران، خدا هدایتم کرد وجودی شدم. وقتی در دوران، وجودی شدم فهمیدم حالا که به مناط احتیاج به علت رسیدم، دیگر نمی‌توانم از ماهیت، استفاده کنم چون امکان، شأن ماهیت است. این از آنجاهایی است که ایشان می‌گویند بین، فیلسوف‌ها، بوعلی نمی‌تواند اصله الوجودی باشد اما بگوید مناط احتیاج به علت، امکان ماهوی است، در حالی که امکان مال ماهیت است و من ماهیتی ندارم. بنابر این، ملاصدرا می‌گوید من وقتی فهمیدم در بحث دوران، هر جا رسیدم به توضیح یک واقعیتی در عالم، باید ماهیت را جمع کنم و کنار بگذارم، الان با توضیح این ماهیت که مناط معلولیت چیست، باید ماهیت را کنار بگذارم و امکان ماهوی را هم کنار بگذارم.

نظر ملا صدرا در مناط احتیاج به علت

ملاصدرا می‌گوید اگر این کار را کردم که ماهیت و امکان ماهوی برود کنار، تازه می‌توانم علیت را تحلیل کنم، حالا مناط که هیچ، تحلیل اصل علیت، خراب می‌شود اگر ماهیت، وجود داشته باشد؛ لذا به تعبیر ملاصدرا اگر کسی در فضای ماهوی، کار بکند، نمی‌تواند اصل علیت را درست تحلیل کند که این را خدمتتان توضیحی می‌دهم. اگر نتواند اصل علیت را

تحلیل کند، خود به خود، بحث مناط، ناتمام است و مسأله علیت را حل نکرده. نه مسأله علیت حل می‌شود نه مسأله معلولیت حل می‌شود. چرا؟ حالا یک توضیح مختصری دارد که عرض می‌کنم. صدرا می‌گوید اگر این طور شد و من ماهیت را کنار بگذارم، وارد فضایی به نام «امکان فقری» می‌شوم. آن موقع من می‌توانم با وجود، معلول را تحلیل کنم و امکانی که برای وجود می‌توانم در نظر بگیرم، امکان فقری است. امکان فقری است که اولاً می‌تواند سر سفره وجود، جا بگیرد و ثانیاً حقیقتاً علیت را آن می‌تواند تحلیل کند. بنابر این، این پله را صدرا اضافه کرد که این را خدمتتان توضیح می‌دهم. اگر این پله، درست توضیح داده بشود، امام می‌گوید تازه، تکلیف اسم معلوم می‌شود.

بعد، صدرا همین یک پله را، عمیق‌تر کرد. امام می‌گوید این دیگر اوج مسأله اسم است. حالا این ادعای ملا صدرا که تا امکان فقری نیاید، اصل علیت تحلیل نمی‌شود، حیث معلولیت فهمیده می‌شود، امام می‌گوید حیث نشانه بودن ماسواء در نمی‌آید، این را باید توضیح بدهیم و بعد، اضافه بعدی را توضیح بدهیم که بعد، امام می‌گوید آن اضافه بعدی را که توضیح بدهید، تازه می‌شود آیه قرآن کریم، می‌شود

تفسیر قرآن. حالا ببینیم این روال امام با این فلسفه زیبای صدرا، عبارات امام است. خواهش دارم دقت کنید و دیروز هم عرض کردم که این‌ها دیگر عبارات آخر عمری امام است که امام آمده راحت و رسماً در صداوسیما جمهوری اسلامی، این‌ها را گفته، خودش هم گفته، حتی کتابتاً نیست، مشافهتاً شنیده شده از لسان و زبان مبارک امام. حالا تا ببینیم إن شاء الله خدای متعال کمکمان کند ولی دقت بفرمایید این عبارات را، ما که دوران نوجوانیمان شاید چهل بار پنجاه بار خواندیم این‌ها را. اگر یادم باشد کتاب خودم را هم می‌آورم ببینید. کتاب ۱۴۰۰ قمری است. یادم است اول، از صداوسیما ضبط می‌کردیم، گوش می‌کردیم استفاده می‌کردیم، اشباع نشدیم، وقتی کتاب چاپ شد، رفتیم آن را پیدا کردیم و آوردیم و مدام خواندیم، تازه دیدیم این حرف‌های عجیبی که حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌زنند، چه حرف‌های عجیبی است! همه هم بعداً می‌خواهند بگویند با ظاهر کتاب است؛ با ظاهر کتاب است.

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین»

۱۴۰۰/۰۶/۳۰

جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

سیر دقیق مطالب فلسفی در تفسیر سوره حمد حضرت امام ره

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام (رضوان الله تعالى عليه) بود و عرض کردیم که ایشان در تفسیر سوره حمد که در دروس تفسیرشان در صداوسیما با یک دقتی و در واقع، سیر پله به پله‌ای مطالب عمیق فلسفه صدرا را بلکه مطالب عمیق عرفان اسلامی را تبیین فرمودند و سعی هم کردند که این تبیین به گونه‌ای باشد که ثبوتش با اثباتش حفظ بشود و استنادش به ظاهر کتاب و ظاهر سنت، محفوظ بماند

و سعی هم دارند منظومه‌ای را در این تبیین و تفسیر، ارائه کنند که ما در صدد این‌شاء‌الله شناخت این نکات و منظومه اما بر اساس عبارات حضرت امام هستیم.

لزوم دانستن حقیقت معنای اسم

عرض کردم که ایشان در ابتدا در درس اول تفسیرشان، از اینجا بحث را شروع می‌کنند که ما در واقع برای آن‌که متعلق را شناسایی کنیم و برای آن‌که تکلیف بای جاره را معلوم بکنیم و حتی برای آن‌که تکلیف «ال» در الحمد را بنابر این‌که متعلق، مذکور باشد، روشن بکنیم، عمده این است که باید حقیقت معنای اسم را بدانیم و تحقیق معنای اسم را ایشان شروع می‌کند انجام دادن، و حالا که ما در صدد استفاده از این عبارات ایشان هستیم، منتها چون عبارات، خیلی زیبا و درسی و تدرسی ارائه می‌شوند، سعی کرده‌اند که تقریباً همه مطالب را یکجا نگویند هر چند بیان، بسیار دقیق است ولی تدریجاً مطالب را می‌گویند. این نکته که عرض کردم محور اصلی بحث، تحقیق، معنای «اسم» است و تحقیق معنای اسم هم در واقع بر می‌گردد به تحقیق رابطه مخلوقات الهی با خالقشان. نکته‌ای است که ایشان تصریحاً در ابتدای جلسه سوم این مجموعه ارائه می‌کنند. جلسه سوم را

یک بار ملاحظه بکنیم که عبارت ایشان مبنا باشد.
می‌فرمایند:

فرمایش امام ره درباره متعلق بسم الله

« صحبت در این بود که این بِسْمِ اللّٰهِ متعلق به چیست. چند احتمال بود که عرض کردیم؛ و اساس فهم بعضی از این مسائل، این است که انسان رابطه ما بین حق و خلق را بداند، که این، چه نحو رابطه‌ای است» اینجا تصریح می‌کند محور این کار تفسیری ایشان این است که ما این رابطه را اول، تحقیق کنیم. «البته ما اکثراً به طور طوطیوار یا با قدم برهان آن قدم بالاترش مال کسان دیگر است» که بحث‌های معنوی و سلوکی است که فعلاً ایشان با این که اهل بودند، فعلاً بنای بر ورود به آن مطلب ندارند «تصوراتی داریم اما این ربط موجودات به حق تعالی این طور نیست که» شروع می‌کنند اقسام ربط را بحث کردن، که می‌خوانیم. پس مبنای کار از نظر ایشان این است که من رابطه بین مخلوق و خالق، حق و خلق را تبیین کنم. خودشان در جلسه اول، تبیینشان این شد که ما این رابطه را یک بار اجمالاً بررسی می‌کنیم و در این اجمال، مسأله را به رابطه ممکن و واجب بر گرداندند. کدام ممکن؟

امکان ماهوی که عرض کردم پله پله می‌خواهند این را تعمیق کنند تا ببینیم. لذا تعبیرشان اینجا این بود که «این مقدار که همه موجودات عالم، اسم خدا هستند و نشانه خدا هستند، این یک مقدار اجمالی است که همه عقول، این را می‌توانند بفهمند» که توضیح دادیم «و همه عالم را اسماء الله بدانند» الآن معنای واقعی را شروع می‌کنند که یک تکه‌اش را خواندیم که خلاصه، اینجا اسم، رابطه، رابطه اعتباری نیست. خب چه رابطه‌ای است؟

تحلیل رابطه بین خالق و مخلوق

ایشان رابطه را تحلیل می‌کنند که «که یک موجود غیر متناهی در همه اوصاف کمال، یک موجودی که در تمام اوصاف کمال، غیر متناهی است، حد ندارد» خب واجد همه کمالات است لذا چیزی نیست که بگوییم معدوم است آنجا و از عدم یک کمالی، حدی در او به وجود بیاید که إن شاء الله خودشان جلوتر بیشتر توضیح می‌دهند با عبارت ایشان جلو می‌رویم. «موجود لا حد است، ممکن نیست، اگر موجود حد داشته باشد «ممکن» است» همین تحلیلی که عرض کردم فعلا مبنا، مبنای حدداری، ماهیتداری و امکان است. موجود ممکن، موجودی است که ماهیت دارد و این ماهیت بنابر بحث‌های بعدی، از آن تعبیر

می‌کنیم به ماهیتداری یا حدداری. ریشه‌اش هم بر می‌گردد به این‌که نامتناهی نیست، فاقد بعضی از کمالات است. پس اگر فاقد بعضی از کمالات بود و حد داشت، می‌شود ممکن، «اما موجودی که هیچ حدی در موجودیتش نیست، این به ضرورت عقل باید دارای همه کمالات باشد. برای این‌که اگر فاقد یک کمالی باشد محدود می‌شود؛ محدود که شد، ممکن است. فرق ما بین ممکن و واجب این است که واجب غیرمتناهی است در همه چیز، موجود مطلق است و ممکن موجود محدود است» خب عرض کردیم این یک بخش از عبارت ایشان است. برای این‌که این بخش از عبارت را دقیق‌تر بررسی کنیم، عرض کردیم صدرا به بحث امکان ماهوی و واجب، یک نکته دقیقی را اضافه کرد که توضیح اولیه‌اش را دادم.

نکته ای که ملاصدرا به بحث امکان ماهوی واجب اضافه کرد

صدرا مدعی شد که من به تبع استادم میرداماد، دوران را فهمیدم ولی چون از استادم میرداماد به لطف الهی، جدا شدم و اصالة الماهية را کنار گذاشتم، در همه جا دیگر با وجود، کار می‌کنم نه با ماهیت. که این را اشاره کردم. اگر در همه جا با وجود، کار کردم، صدرا می‌گوید نتیجه‌اش این می‌شود که من باید در مسأله علیت و معلولیت، یعنی در همان مسأله‌ای که امام

فرمودند باید رابطه را بشناسیم که با این مقدمه می‌خواهیم عبارت بعدی امام را تحلیل کنیم، خب در این مسأله علیت و معلولیت، مجبورم ماهیت را کنار بگذارم و وقتی ماهیت را کنار می‌گذارم، معنایش این است که به تعبیر آقایان و تعبیری که از امام می‌خوانیم، من گیرنده را از دست می‌دهم. تصویر اولیه ما با فرض ماهیت، این است که ماهیت، وجود می‌گیرد و واقعیتش را دریافت می‌کند و ماهیت به واسطه افاضه علت، وجود پیدا می‌کند. صدرا در فلسفه اسلامی نشان داده که این تصویر، تصویر غلطی است. این تصویر، تصویر کسی است که وقتی می‌خواهد رابطه خدا و مخلوقاتش را بررسی کند، فکر می‌کند رابطه خدا با مخلوقات، مثل رابطه پدر و پسر است. به این رابطه پدر و پسر در فلسفه می‌گویند «اضافه مقولی» یعنی اضافه‌ای که یکی از مقولات عشر است.

می‌دانید که اضافه یکی از مقولاتی است که فلسفه مشاء، ده مقوله قائل می‌شدند که غیر از مقوله جوهر، خب نه مقوله عرضی داشتند که کم و کیف بود به اضافه هفت مقوله نسبی. یکی از این هفت مقوله نسبی، مقوله اضافه است. اضافه، نسبت متکرر است. این شیء با این شیء، نسبتی دارد که این شیء هم با

آن شیء، نسبت دارد و از این جهت تکرر نسبت می‌گوییم اضافه یا تضایف. این اضافه مقولی که آقایان قائلند، دو جور هم هست؛ گاهی وقت‌ها اضافه‌ای است که متشابهة الاطراف است؛ مثلاً برادری. حسن با حسین برادر است و حسین هم با حسن برادر است. این اضافه، اضافه مقولی است در مقوله اضافه، نسبت هم متشابه است. چهار با «۲+۲» مساوی است «۲+۲» هم با چهار مساوی است. یا اضافه، اضافه متخالفة الاطراف است نه متشابهة الاطراف، مثل پدری و فرزندی؛ زید پدر عمرو است و عمرو پسر زید است. این اضافه است باز هم، اضافه مقولی. خصوصیت اضافه مقولی چیست؟ ما دو واقعیت مستقل از هم داریم و این دو واقعیت با هم نسبت برقرار می‌کنند. این اضافه مقولی است. مخصوصاً بر اساس فرمایش مشهور فلاسفه که اصلاً اضافه از مقولات عشر است، یک مفهوم ماهوی است. در این فضا که شما یک اضافه مقولی دارید، حالا ما سؤال می‌کنیم: رابطه خدا و خلقتش چنین رابطه‌ای است؟ صدرا می‌گوید با فرض فضای ماهیت، تصویر شما چنین رابطه است و بخواهید یا نخواهید، این طوری می‌شود. اگر آمدید و ماهیت را از بحث علیت در آوردید، دوستان می‌دانند این‌ها هر کدام،

بحث‌های مفصل فلسفی دارد، خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری را در مقاله هشتم «مقاله ضرورت و امکان» تأثیر اصالة الوجود را بر بحث ضرورت و امکان، خیلی خوب بحث کرده‌اند ایشان. آدرس می‌دهم که دوستان که قاعدتاً فلسفه خوانده‌اند ولی جا دارد مراجعه و مطالعه مجددی بکنند.

علیت بر اساس اصاله الوجود صدرایی

صدرا نشان داد اگر من ماهیت را در بحث علیت و معلولیت، جمع کردم، معنایش این است که من یک دهنده‌ای دارم به نام ذات اقدس الهی که وجود و فیضش را می‌دهد اما ماهیتی نیست که این فیض را بگیرد. گیرنده از دست می‌رود. اگر گیرنده از دست رفت، منم و دهنده. دهنده، افاضه می‌کند و به تعبیر باز بسیار خوبی که شاگرد برجسته امام که حالا عبارت ایشان تقریباً نشان می‌دهد که واقعاً آقای مطهری این‌ها را از امام یاد گرفته و آن خاطره را می‌گوید که من فلسفه اسلامی را از امام که با شیرینترین بیان، این‌ها را بیان می‌کرد، آدم بعداً ماها که صداوسیما بعداً این فرمایشات امام را جوان بودیم استفاده می‌کردیم، خیلی لذت می‌بردیم. مرحوم آقای مطهری آنجا تصویرشان این است که ما در این داد و ستدهای معمولی، دهنده‌ای داریم، گیرنده‌ای داریم،

شیء داده‌شده‌ای داریم، بنده این کتاب را به عنوان شیء داده‌شده تقدیم شما می‌کنم. دهنده بنده هستم، شیء داده‌شده این کتاب است و شما این کتاب را از من می‌گیرید. عمل دادنی وجود دارد که کتاب را می‌دهم و عمل گرفتنی هم وجود دارد که شما از من دریافت می‌کنید. آنجا صدرا نشان داد که اگر گیرنده رفت، دیگر دهنده دارد می‌گیرد اما چیزی را به کسی نمی‌دهد یعنی شیء داده‌شده و گیرنده، یک واقعیت می‌شوند. آن موقع، عمل دادن هم عین همین شیء داده‌شده است. به تعبیر قشنگ ایشان، ایجاد و وجود و موجود، یکی‌اند. دیگر عملی به نام دادن به کسی یا عملی به نام گرفتن از کسی، وجود ندارد. این تحقیق بسیار خوبی است که در باب علیت بر اساس اصالة الوجود صدرایی در فلسفه اسلامی به وجود می‌آید و البته یک سهمی هم علامه طباطبایی بر اساس واقعیت دارد که الآن محل بحث ما نیست.

ولی بر اساس کار صدرا شما وقتی ماهیت را جمع کردید و کنار گذاشتید، رابطه علت و معلول، یک رابطه‌ای می‌شود که به تعبیر قشنگ حضرت امام، مثل شمس و شعاع شمس است. البته حالا می‌خوانیم که امام می‌گوید نه، از این هم عمیقتر و دقیق‌تر است. به این رابطه شمس و شعاع شمس می‌گویند «اضافه

اشراقی». امام می‌خواهد ببیند آیا ظاهر آیات قرآن کریم، چنین رابطه‌ای را در این حد بیان می‌کند یا ظاهر آیات قرآن کریم از این هم عمیق‌تر می‌کند رابطه را؟ چون بر اساس این فرمایش صدرای که عرض کردم شما یک فاعل وجودی دارید که ذات اقدس اله است، فاعل است وجود است، وجود می‌دهد، افاضه می‌کند. خب این فاعل وجود، موجودی را افاضه می‌کند که این موجود، متأخر از آن فاعل است و چون متأخر از آن فاعل است، حد پیدا می‌کند. اگر آن فاعل دوباره موجودی را ایجاد کند که آن هم باز متأخر از آن است، آن هم حد دیگری پیدا می‌کند. این فضا را می‌گویند «فضای تشکیک» که شما در واقع، دارید مراتبی از نور را، مراتبی از افاضه را در فاعل وجود، تصویر می‌کنید. به این می‌گوییم تشکیک. بر اساس اصالة الوجود، آن موقع درست است که شما بگویید آن مبدأ اعلا، لاحد است و موجود بعدی، حد دارد و ممکن است. موجود بعدی، حد دارد، موجود بعدی مثلاً متأخر از متأخر است آن هم متأخر از متأخر است و همین طور حدها بیشتر می‌شوند که در واقع در فلسفه اسلامی می‌شود مثلاً «عالم عقول»، «عالم ملکوت» و «عالم ناسوت» که عالم طبیعت است و حدش دیگر این طوری است. علی‌ای حال ملاحظه می‌کنید که یک روالی به وجود

می‌آید و این‌ها بر اساس چیزی است که صدرا در آورده که شما ماهیت را جمع بکنید و حقیقتاً ماهیت را اعتباری بدانید و در هیچ وعاء و بحث عمیق فلسفی حقیقتاً از ماهیت و مفاهیم ماهوی استفاده نکنید. این مرحله دوم است .

صدرا بعد، یک مرحله دیگری به این اضافه می‌کند. حالا من یک مقدار عبارات امام را با این فضا می‌خوانم تا ببینیم امام چطور کار کرده. عرض کردم که امام آیات را با این فضا با ظرافت معنا می‌کند تا پله به پله، درسبهدرس این را تعمیق کند. این همان چیزی است که فرمودند اجمالش روشن است که ممکن، علت می‌خواهد و ممکن، اسم و نشانه است اما عمقش برای هر کسی، آسان نیست. حرف امام دیروز این بود که همه عقول، اصلش را می‌فهمند اما آن معنای واقعی و عمق قضیه، محل بحث است. خلاصه مطلب امام تا اینجا این بود که شما موجودی دارید لاجد، و ممکناتی دارید که حد دارند و این حد، سبب می‌شود که ما ماهیت را از آن‌ها انتزاع کنیم و الا ماهیتی در کار نیست. این سازمان، سازمان صدرائی است. بعد در این فضا امام توضیح می‌دهند که اگر این طور و موجوداتی که به ترتیب، بعد از آن موجود لاجد می‌آیند، حد دارند، نقص امکانی دارند ولی چون فیض

آن مبدئند، همه کمالات او را در حد امکانی خودشان دارند با توضیحاتی که می‌دهیم. فعلا این فضا است.

توضیح تسبیح موجودات

بعد، در این فضا دیگر شروع می‌کنند بحث تسبیح موجودات را بحث کردن «ان من شیء الا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِن لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ . بعضی از باب این که نمی‌دانستند می‌شود یک موجود ناقص هم ادراک داشته باشد، آن را حمل کرده بودند به این که این تسبیح تکوینی است؛ و حال آن که آیه غیر از این را می‌گوید. تسبیح تکوینی را ما می‌فهمیم» خدا رحمت کند ایشان و علامه طباطبایی را «لَکِن لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» تسبیح تکوینی را که ما می‌فهمیم «نه این که یعنی این‌ها موجوداتی هستند و علتی هم دارند. خیر مسئله این نیست، تسبیح می‌کنند» می‌خواهند بر اساس این فضای تشکیکی، نشان بدهند که همه کمالات هستی که از مدأ اعلی سرازیر می‌شود می‌آید تا عالم طبیعت، همه آن کمالات را دارد. وقتی همه آن کمالات را داشت، نمی‌توانیم بگوییم این‌ها تسبیح نمی‌کنند. ظاهر آیه این است که تسبیح، نه تسبیح تکوینی. بعد می‌فرماید ببینید روایات هم همین را می‌گویند» در قضیه تسبیح آن سنگریزه‌ای که در دست رسول الله (ص) بوده» که

آدرس‌هایش را این‌شاء‌الله پیدا می‌کنید: بحار الانوار؛ ج ۶۱: کتاب السماء و العالم؛ «باب عموم احوال الحيوان و اصنافها». و آن روایاتی که از حضرت امیر(علیه السلام) نقل می‌کنند که از علی(علیه السلام) که فرمود: «وَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله) سَبَّحَتْ فِي يَدِهِ تِسْعَ حَصِيَّاتٍ» آن حصیات در دست پیامبر(صلى الله عليه و آله) شروع کردند به تسییح کردن. من اگر همه روایات را بخوانم، طول می‌کشد. عبارات خود امام خوب است «آنها شنیدند که چه می‌گوید. تسییحی است که گوش من و شما اجنبی از اوست. نطق است؛ حرف است؛ لغت است، اما نه به لغت ما، نه نطقش نطق ماست؛ اما ادراک است، منتها ادراک به اندازه سعه وجودی خودش. لعلّ بعضی از مراتب عالیّه» چون مراتب، مطرح است. تشکیک مراتب فاعل وجود است با همین تحلیلی که عرض کردم و ایشان قشنگ از عبارت صدرا استفاده می‌کنند که این امکان، دیگر امکان ماهوی نیست. صدرا این امکان را اسمش را «امکان فقری» گذاشته یعنی این موجود، عین ربط و فقر است نه این‌که استقلال دارد و ربط، زائد بر ذاتش است. دوستانی که فلسفه کار کرده‌اند، می‌دانند. ما بخش اولیه فرمایش امام را جلو برویم تا ببینیم «خلاصه بعضی‌ها که در مراتب عالیّه اند فکر می‌کنند

این‌ها ادراک ندارند. البته آن مرتبه عالی را ندارند. ما هم از باب این‌که ادراک نمی‌کنیم حقایق این موجودات را، ما هم محجوبیم» ما هم مطلع نیستیم. بعد شروع می‌کنند شواهدی را از علوم طبیعی آورده‌اند که بعضی‌ها این را گفته‌اند.

توضیح الله نور السماوات و الارض

خلاصه «عالم پرهیاهوست. تمام عالم زنده است، همه هم اسم الله هستند. همه چیز اسم خداست» که بعداً این‌ها را تحلیل می‌کنیم. امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌خواهند بگویند حالا یک عبارتی دارند که من تحلیل این عبارات را بعداً عرض می‌کنم ولی می‌رسانند به اینجا که «الله نور السماوات و الارض» که پس «الله نور السماوات» اضافه اشراقی است یعنی وجود سماوات و ارض که عبارت از نور است، از خداست. الله نور، نه این‌که الله بنور السماوات. خیلی تعبیر قشنگی است. اضافه «الله بنور» می‌شود مقولی. «الله بنور» یعنی یک چیزی هست و نوری دریافت می‌کند لذا امام می‌خواهد بگوید بعداً هم می‌گوییم شمس هم مسامحه دارد که خودشان می‌گویند. اضافه باز می‌شود مقولی. نه، گیرنده‌ای در کار نیست. خودشان تحلیل می‌کنند «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ؛ یعنی هیچ موجودی در عالم نداریم که یک نحوه استقلالی

داشته باشد. استقلال معنایش این است که از امکان خارج بشود» این امکان، امکان فقری است. اگر استقلال داشت دیگر معلول نیست. اگر استقلال داشت دیگر وجود دارد و وجودش مال خودش است. اگر وجودش از اوست، خب دیگر استقلالش از بین می‌رود و این دیگر امکان فقری است. ایشان خیلی قشنگ و زیبا می‌خواهند بگویند ما اجمالش را امکان ماهوی می‌فهمیم و حدوث را اصلاً کنار گذاشتند، ولی دقتش را که بکنیم، حالا امکان فقری، حالا تا ببینیم. ایشان می‌خواهند بگویند امکان فقری هم تمامش نمی‌کند که حالا جلو می‌رویم ببینیم.

بعد، جلوتر می‌روند: «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نَه «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ». «من» برای ذوی العقول است و «ما» برای غیر ذوی العقول است. غیر ذوی العقول هم تسبیح می‌گویند. «ما فی السماوات و الارض» همه مسبحند. این را عرض کردم. یک تکه دیگرش را فعلاً می‌گذاریم تا آن پله بعدی تحلیل امام را جلو ببریم که بحث تجلی و جلوه را با امکان فقری، فعلاً نمی‌گوییم تا این‌شاءالله عرض کنم.

توضیح دقیق و فلسفی مارمیت از رمیت... و الله يتوفى الانفس

ایشان این را با یک بیانات زیبا توضیح می‌دهند تا می‌رسانند به اینجا: «ما رَمَيْتَ اذ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمَى» می‌گویند این را داریم «اللّٰه يتوفى الانفس» را داریم که در درس بعدی هم باز از همین، استفاده می‌کنند که «ما رَمَيْتَ اذ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمَى» با این تحلیل ما یک مقدار مشکل دارد. «اللّٰه يتوفى الانفس» با این تحلیل صدرا مشکل دارد. تحلیل صدرا یک پله عمیق تر کرد مسأله رابطه خالق و مخلوق را. امکان ماهوی را تبدیل به امکان فقری کرد اما مسأله حل نمی‌شود. چرا؟ خوب دقت کنید. ایشان سؤال دارد. خب «ما رمیت اذن رمیت» ای پیامبر، تو «رمیت» «لکن الله رمی» سؤال این است که فاعل قریب در این افعال کیست؟ بر اساس تشکیک، فاعل قریب آن جزء اخیر سلسله است اما آیه این را نیم گوید. آیه می‌گوید «ما رَمَيْتَ اذ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمَى» این را چطور درست کنیم با این فضا؟ آیه می‌گوید «اللّٰه يتوفى الانفس حين موتها» در صورتی که در یک آیه دیگر فرمود: «قل يتوفاکم ملک الموت الذین تتوفاهم الملائکة» ببینید جنود الهی که فرشتگان الهی هستند و ملک الموت است «و اللّٰه من ورائهم محیط» احاطه وجودی مال ذات اقدس الهی است، این فعل توفی، فعل کیست؟ فرشته توفی می‌کند یا خدا؟ ایشان

حرفش این است. رمی، فعل کیست؟ رمی، فعل توی رسول الله است یا فعل خداست؟ رمی اگر فعل اوست، او فاعل قریب است. امام می‌خواهد بگوید این نوع ظاهر آیه، با سلسله تشکیکی وجود هم جور در نمی‌آید. ایشان مطلب بسیار بسیار مهم و اساسی‌ای که حالا می‌خواهند تعمیق کنند (اول عبارت ایشان را مقداری ملاحظه بکنید) این است لذا اول، این را توضیح می‌دهند که خب چکار باید بکنیم؟ با تشکیک می‌شود گفت بله این کمالات، همه آمدند تا پایین، این‌ها هم حیات دارند این‌ها هم زنده‌اند این‌ها هم تسبیح می‌کنند. این مقدارش را با تشکیک می‌شود گفت، گیرنده نداریم، امکان، امکان فقری است، استقلال از بین رفته و چون استقلال از بین رفته و گیرنده‌ای وجود ندارد، امکان فقری داریم و همین تحلیلی که عرض کردم یک پله، عمیقش می‌کنیم امکان ماهوی را، و تبدیل می‌کنیم به امکان فقری، بر اساس وجود، ماهیت را جمع می‌کنیم، تشکیک و مراتب تشکیکی را هم تبیین می‌کنیم. آن موقع، ظاهر بعضی از آیات را خوب می‌فهمیم. ظاهر بعضی از روایات را که «یسبح لله ما فی السماوات و الارض» می‌فهمیم. ایشان می‌فرماید اگر این طوری بشود، ببینیم این تمام می‌کند مسأله را؟ نه. ما در بحث

فاعلیت و فاعل قریب، گیر داریم هنوز. اگر این طور شد، گرفتاری را باید حل کنیم و عبارتی دارند. عبارت بعدش را ملاحظه بکنید تا برسیم به جلوه و تجلی. ببینیم با عبارت ایشان، من آن تتمه را عرض خواهم کرد. می‌گویم ایشان تقریباً از درس اول، همان حرف آخر را می‌زنند اما تفصیلش را بعداً می‌گویند. پله پله تفصیلش می‌دهند.

مباحث دقیق و پله پله ای حضرت امام در تفسیر سوره حمد

تعبیر ایشان در همین درس اول هم آیه بسیار قشنگ «لمن الملك» را بیان می‌کنند این که می‌بینیم این قدر آدم «لمن الملك» می‌زند برای این است که نمی‌شناسد خودش را. «لمن الملك» اشاره دارد به همان آیه شریفه‌ای که «و برزوا لله الواحد القهار». حالا می‌رسیم واحد قهار، راه را می‌بندد بر این که من سلسله داشته باشم. استقلال را که بر می‌دارد، هیچ، چیزهای دیگری هم اقتضا می‌کند، که اشاره می‌کنیم. حالا با خود امام جلو می‌رویم. خیلی خوب این‌ها را همین طور با ظاهر آیات، تبیین می‌کنند، مواعظ اخلاقی خیلی خوب را هم دارند. در جلسه دوم، دوباره شروع می‌کنند همین مسیر را رفتن که: «کلام در این بود که این بِسْمِ اللّٰهِ جار و مجرور، به چه متعلق است؟ ما عرض کردیم یکی از احتمالات این است که بِسْمِ

اللہی کہ در هر سوره‌ای هست، متعلق باشد به خود آن سوره. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ، این حمد به اسم الله واقع می‌شود. روی این زمینه که هر بِسْمِ اللّٰهِ در هر سوره‌ای معنایش غیر بِسْمِ اللّٰهِ سوره دیگر است، این با بِسْمِ اللّٰهِ دیگری که در سوره دیگر است فرق می‌کند. حال که بنا بر این شد که بِسْمِ اللّٰهِ مثلاً در «سوره حمد» متعلق به «حمد» باشد، باید دید آن، چه اسمی است که حمد به آن واقع می‌شود؟» که حالا بحثمان سر اسم و مراتب اسماء الهی است. ما هنوز در تحقیق اسم مانده‌ایم. تا امکان فقری رفته‌ایم حالا ببینید «آن، چه اسمی است که ظهور از برای حق است» حالا می‌خواهد به اینجا برساند که اسم یعنی ظهور، ظاهر و مظهر است. تجلی است نه تشکیک. «این چه اسمی است که ظهور از برای حق است و حمد به آن اسم واقع می‌شود؛ و در سوره دیگر، مثلاً قُلْ هُوَ اللّٰهُ آن، چه اسمی است که با اللّٰهُ اَحَدٌ و هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ مناسب است» این بنا بر این است که من دیگر بسم اللّٰهِ «قل هو اللّٰهُ» را غیر از بسم اللّٰهِ حمد بدانم، بسم اللّٰهِ «انا انزلنا» را غیر از بسم اللّٰهِ «قل هو اللّٰهُ» بدانم. بعد هم اشاره می‌کنند به همان نکته که قبلاً هم عرض کردم «در فقه هم این مسئله هست که اگر چنانچه یک بِسْمِ اللّٰهِ را برای یک سوره‌ای گفتند،

بخواهند یک سوره دیگر بخوانند، کافی نیست» که البته عرض کردم این یک مسأله فقهی دیگر هم دارد که بسم الله، آیه مستقل است یا نه؟ اگر کسی بسم الله را به خود حمد زد، استقلال بسم الله از بین می‌رود یا نه؟ که در نماز آیات وقتی می‌خواهد سوره توحید را تقسیم کند، می‌تواند؟ امام هر دویش را فتوا دارد. حواستان به این نکات باشد یعنی از اوج بحث‌های فنی ثبوتی باید تا فقه فتوائی ما درست در بیاید. ایشان حالا یکی‌اش را بیان می‌کند که خیلی مهم است. این همان منظومه است که می‌گوییم. «باید بِسْمِ اللّٰهِ را دوباره بگویند. این هم مناسب با همین معناست که این بِسْمِ اللّٰهِ با آن بِسْمِ اللّٰهِ، فرق می‌کند» به تعبیر زیبای استاد بزرگوار، این اشتراک است ولی نه اشتراک لفظی ادبی که در جای خودش اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بحث می‌شود. «اگر بِسْمِ اللّٰهِ ها این طور باشد که در همه جا یک معنی داشته باشد، دیگر بِسْمِ اللّٰهِ این سوره و آن سوره دیگر با هم تفاوتی ندارد، چنانچه بعضی می‌گویند بِسْمِ اللّٰهِ اصلاً جزو سوره نیست الا در حمد، و من باب تبرک ذکر شده است؛ و این صحیح هم نیست» که این هم یک بحثی دارد شیخ بهائی (رضوان الله تعالی علیه) که بعضی‌ها خواسته‌اند آیه «الرحمن الرحیم» در «بسم الله الرحمن

الرحيم الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم» خودش
قرینه است بر این که آن بسم الله، جزء سوره نیست.
امام می‌گویند این‌ها هیچ کدام درست نیست. «حالا
در این صورت که بِسْمِ اللّٰهِ در حمد متعلق به معنای
حمد باشد» اگر بسم الله خورد به خود حمد، خب. بعد
بینیم این ال چه نوعی است؟ ایشان می‌گویند بنابر
این که مال حمد باشد و ال برای استغراق باشد، یعنی
همه حمدها و هر حمدی واقع می‌شود در عالم، به
اسم الله است. «یک احتمال این بود که الحمد تمام
مصادیق حمد باشد» که ما بحث نکردیم. یعنی ال
استغراق. «حمد از هر حامدی، هر حامدی که حمد
می‌گوید، این به اسم الله حمد می‌گوید؛ یعنی گوینده
خودش اسم است» البته این جمله گوینده خودش
اسم است» خیلی سخت است، لذا برای بعد می‌ماند.
عجله نکنید، چون گوینده، خودش باید بشود اسم،
فعلش هم باید بشود اسم، با این که فعلش متأخر از
خودش است. این را هم می‌خواهد درست کند. همه
را درست می‌کند ایشان بسیار دقیق همه را درست
می‌کند «خودش اسم است و همه اعضا» و همه افعال
و خود حمدش که فعلش است نیز اسم است. خود آن
حمد هم اسم است. این خیلی راقی می‌کند آیه را.
إن شاء الله بینیم چقدر زورمان به فرمایشات ایشان و

تحلیل فرمایشات ایشان می‌رسد. فقط پله پله جلو می‌رویم إن شاء الله، عجله نکنید. ایشان در اینجا خلاصه، توضیح می‌دهند که «حمد به اسم خدا واقع می‌شود. شما هم که اسم دیگری هستید؛ زید هم یک اسم دیگر است. این‌ها هر کدام اسمای خدا هستند؛ یعنی مظاهر اسما، این جهت را توجّه کنید» حالا «که در فاعل الهی که فاعل وجود است، با فاعل‌های طبیعی این فرق هست» دوباره شروع می‌کند یک پله عمیق‌تر از درس اول. مدعاها را گفته بود اما تحلیلش را یک مقداری عمق می‌دهد. فاعل وجود «خیلی فرق‌ها هست» در فاعل وجود، علیت، حقیقی است و در بقیه فواعل باید تحقیق کنیم ببینیم علیت اعدادی است یا حقیقی است و چه اتفاقی می‌افتد؟ ایشان می‌گویند این‌ها در فلسفه بماند فعلاً اینهارا کارش نداریم.

نسبت صادر و مصدر

آن چیزی که از مبدأ الهی، که به آن فاعل الهی گفته می‌شود، صادر می‌شود» سؤال این است که: نسبت صادر با مصدر چیست؟ یک: در فاعل الهی، صادر با مصدر، چه نسبتی دارد؟ دو: ما یک فاعل الهی داریم یا فواعل داریم؟ این را خوب تحلیل می‌کند: «حالا برای نزدیک‌تر شدن به ذهن می‌گوییم مثل شعاع شمس

می‌ماند به شمس» که این در جلسه قبل نگفته بود «و لو این طور هم نیست» که این را بعداً دوباره می‌گویند. «غیر از این است، بالاتر از این است، ولی از این جهت که شعاع شمس در مقابل شمس، استقلالی ندارد، در فاعلی الهی که نفسِ ایجاد، نفسِ وجود از مبدأ خیر صادر می‌شود» خیلی عالی است. ایجاد و وجود، یکی است، خب می‌خواهم ببیند عبارت امام است و نگویند امام در آخر عمرش حرف‌هایش عوض شد و گذشت و برگشت. این‌ها را در صداوسیما برای مردم گفته. «در فاعل الهی که نفسِ ایجاد، نفسِ وجود از مبدأ خیر صادر می‌شود این هیچ نحو استقلالی از خودش ندارد؛ یعنی نه در تحقق و نه در بقا. نه یک موجودی است که اگر آن شعاع، شعاع وجود از آن گرفته بشود، بخواهد موجود باشد بتواند تحقق داشته باشد» فعلاً تصویر، تصویر تشکیکی است، شعاع است. فاعل وجود است، شعاع وجودی ولی استقلال از بین رفته «ممکن، همان طوری که در تحقق محتاج به مبدأ است، در بقا هم محتاج است؛ چون هیچ حیثیتی از خودش ندارد» حالا ببینیم. این را در اینجا توضیح می‌دهند بعد هم توضیح می‌دهند: «روی این مبنا که الف و لام، در الحمد، الف و لام استغراق باشد و متعلق باشد بِسْمِ اللّٰهِ به حمد؛ یعنی هر حمدی از

هر حامدی تحقق پیدا می‌کند، به «اسم الله» تحقق پیدا می‌کند، اسم الله‌اش هم همان خود حامد است؛ و به اعتباری «حالا ببینیم که بحث‌های بالاتر از این است که می‌خواهیم فعلاً واردش نشویم در فضای استغراق، این را تبیین می‌کنند و در درس سوم، دوباره این را توضیح بیشتری می‌دهند که اولش را خواندیم و ما را آماده می‌کنند برای این که من مقدمه بعدی را که صدرا به تشکیک خودش اضافه کرد، خدمتتان عرض کنم.

رابطه موجودات به حق تعالی

درس سوم را ملاحظه بکنید. من دیگر الآن فرصت ندارم. اینجا عبارتش را خواندیم که «عمده این است که انسان رابطه ما بین حق و خلق را بداند، که این، چه نحو رابطه‌ای است» و این رابطه را توضیح می‌دهند: «این ربط موجودات به حق تعالی این طور نیست که موجودی به یک موجود دیگری ربط داشته باشد، مثل ربط پدر به پسر» یعنی اضافه مقولی نیست «این یک ربطی است که موجودی مستقل به موجودی مستقل دارد» مثل اضافه پدر و پسر، که اضافه مقولی را توضیح دادم. «رابطه‌ای هم بینشان هست، ربط شعاع شمس به شمس، هم -با این که یک مرتبه بالاتری است- باز هم شعاع شمس با

شمس یک غیریتی دارد» ایشان می‌گویند قوای نفس هم باز بهتر از شمس است که باید توضیح بدهیم. خیلی عالی توضیح می‌دهند می‌گویند باز این هم نیست. ما چگونه ربطی داریم اینجا؟ باید یک کم تحقیقش کنیم اولاً، و بر اساس این تحقیق، تکلیف ظاهر آیات الهی را در فاعل قریب، روشن کنیم ثانیاً. ایشان مدعی‌اند که ظاهر کتاب الهی از فلاسفه، خیلی جلوتر است و ما نمی‌توانیم با این‌ها ظاهر کتاب را معنا کنیم. باید آن نکته اضافه بشود که *إن شاء الله* عرض خواهیم کرد و بر اساس این نکته می‌توانیم بفهمیم که «الله نور السماوات و الارض» بعد می‌توانیم بفهمیم «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» بعد می‌توانیم بفهمیم «تجلی ربه للجبل»، تجلی را می‌فهمیم، ظهور را می‌فهمیم این طوری. اسم را می‌فهمیم. «ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» را می‌فهمیم. ایشان می‌خواهد بگوید ظاهر کتاب، این است و ما این را نمی‌توانیم بفهمیم الا این که این مسیر را برویم. حالا *إن شاء الله* ملاحظه فرمایید. من خواهش دارم عبارات این چند جلسه درس ایشان را یک ورودی فرمایید تا *إن شاء الله* پله به پله با رعایت روال درسی، مطالبش را بگوییم و ببینیم تا کجا می‌رسد. تازه این بخش عوامش است.

و صلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ الطاہرین

۱۴۰۰/۰۶/۳۱

جلسه پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام(رضوان الله تعالى عليه) در تفسیر سوره حمد بود که باید اسمش را بگذاریم تفسیر عوام. و امام(رضوان الله تعالى عليه) همان طور که عرض کردم، با اشاره به این که ما وقتی می‌خواهیم حقیقت معنای «اسم» را تحلیل کنیم، نیاز داریم به قواعدی از فلسفه اعلی، به تفسیر قشنگی که حالا می‌خوانیم از ایشان، و ما اگر بخواهیم مسأله را برهانی تحلیل کنیم باید از مسأله امکان ماهوی عبور کنیم و به تبع آن‌وند ملاصدرا،

مسأله مناط احتیاج معلول به علت را امکان ماهوی ندانیم بلکه فقط وجودی بدانیم .

دیدگاه‌های مناط احتیاج معلول به علت در فلسفه اسلامی

همان طور که عرض کردم، ما مسأله مناط احتیاج به علت را غیر از مسأله عادی علیت، تحلیل می‌کنیم لذا در فلسفه اسلامی بر خلاف فلسفه غرب، ما هیچ‌گاه مشکل علیت نخستین نداریم به خاطر این‌که فیلسوفان اسلامی بنایشان بر این نیست که هر موجودی، معلول است بلکه ملاک معلولیت را یا حدوث می‌دانند آن طور که متکلمین، اشاره می‌کنند، یا امکان ماهوی می‌دانند و یا امکان فقری که صدرا بیان فرموده. و به اصطلاح در فضای علیت و در فضای این‌که معلولی داریم و علتی داریم، سه نگاه بین متکلمین و فلاسفه اسلامی وجود دارد. امام(رضوان الله تعالی علیه) مسأله حدوث زمانی را اصلاً متعرض نشده‌اند و یک تصویر اجمالی با امکان ماهوی ارائه کرده‌اند بعد هم از امکان ماهوی گذشتند و رفتند دنبال امکان فقری، و فقر وجودی را مناط احتیاج معلول به علت دانستند. حالا دوستانی که در فلسفه اسلامی کار کرده‌اند، تفصیلات این نکات را می‌دانند. خدا رحمت کند مرحوم آقای مطهری(رضوان الله تعالی علیه) که ایشان توضیحات خیلی خوبی در این رابطه

در کتاب «علل گرایش به مادی‌گری» ذیل مسأله «علت نخستین» و اشکالاتی که هگل، سارتر و راسل دارند، بیان می‌کند که اینها مناط احتیاج به علت را در نیافته‌اند، ولی کاملاً معلوم است که اینجا امام(رضوان الله تعالی علیه) با عباراتی که خواندیم، دو مرحله را طرح کردند و مرحله حدوث زمانی را طرح نکردند چون آن، خودش دارای اشکالات جدی است و در فلسفه اسلامی گفته شده که اگر مسأله بخواهد با حدوث زمانی، حل بشود، مسأله خود زمان، لاینحل می‌ماند چون نمی‌شود برای خود زمان، حدوث زمانی قائل شد؛ و لذا یا باید زمان را معلول ندانست [که قطعاً غلط است] یا اگر زمان، معلول است، معلولیت زمان را باید با امکان ماهوی یا امکان فقری حل کرد. مشائیه‌ها با امکان ماهوی کار می‌کردند چون زمان را کم متصل غیرقار می‌دیدند در مقابل مکان که مثلاً کم متصل قار است. ولی خب، کمیت یک مقوله از مقولات عشر است و بحث مقولات عشر، امکانش امکان ماهوی بود. صدرا مسأله اصاله الوجود و حیث دوران را که عرض کردم، مطرح فرمودند و بر اساس اصاله الوجود و حیث دوران، مسأله فاعل وجود، مطرح شد که در وجودبخشی، گیرنده و شیء داده شده یک واقعیت است و معلول، عین فقر است، عین

فقر وجودی است. معلول، فیض علت و پرتو علت است و موجودی است که عین فقر است و اضافه، اضافه اشراقی است نه اضافه مقولی، که عباراتش را از امام خواندیم .

نگرش عمیق حضرت امام به مسأله رابطه خالق و مخلوق

منتها عرض کردم این عباراتی که از امام(رضوان الله تعالی علیه) قرائت کردیم، ایشان می‌خواهند بفرمایند این کافی نیست یعنی مسأله را حل نمی‌کند و ما اگر بخواهیم ظاهر کتاب را رعایت کنیم، باید از این هم یک پله، عمیق‌تر مسأله را ببینیم. داشتیم عبارات امام را در این رابطه، مطرح می‌کردیم که امام(رضوان الله تعالی علیه) فرمودند نه، یک مقداری باید مسأله را عمیق‌تر از این ببینیم. امام برای رابطه خلق و حق به تعبیرشان، چند مثال را اینجا بیان می‌فرمایند که می‌خواهند بگویند رابطه حق و خلق، نه رابطه اضافه مقولی پدر و پسر است، نه رابطه حتی شعاع شمس و شمس است نه رابطه قوای نفس و نفس است؛ هر چند شعاع شمش و شمس، دقیق‌تر از رابطه پسر است؛ هر چند رابطه قوای نفس و نفس، باز قوی‌تر است و دقیق‌تر است ولی باز هم رابطه خلق و حق از این، عمیق‌تر است. عبارات امام(رضوان الله تعالی علیه) این بود که عرض کردم پله‌ای است یعنی اول با

شعاع شمس کار می‌کند: «گر آن شعاع، شعاع وجود از آن گرفته بشود، بخواهد موجود باشد بتواند تحقق داشته باشد، آن واحد هم نمی‌تواند. ممکن، همان طوری که در تحقق محتاج به مبدأ است، در بقا هم محتاج است» این شعاع وجود و تعبیری که به شعاع وجود می‌کنند، فضایش فضای امکان فقری و تشکیک است و در فضای تشکیک و امکان فقری می‌خواهند بگویند بله بحث شعاع و شعاع شمس، مطلب را می‌رساند کما این که می‌رساند این که این خلق هم در حدوث، محتاج است و هم در بقا؛ چون عین فقر است؛ چون ایجاد و وجود و موجود، یکی‌اند -همان طور که دیروز در توضیحات حضرت امام خواندیم- این طوری است. اما حواستان باشد که ما اینها را برای نزدیک شدن به ذهن می‌گوییم ولی این طور هم نیست؛ یعنی مسأله شعاع شمس در این درس دومشان این طور تصریح می‌کنند که «ولو این طور هم نیست» یعنی ما نمی‌توانیم به این، اکتفا بکنیم. عرض کردیم عبارات را یک مقداری کامل‌تر کنیم بعد یک پله عمیق‌تر کنیم ببینیم پس باید چه بگوییم تا این اتفاق بیفتد. برای این که عبارت را دقیق‌تر کنیم، فرمایش آن عبارت را می‌خواندیم که می‌فرمودند «این طور نیست که موجودی به یک موجود دیگری ربط

داشته باشد، مثل ربط پدر به پسر» خب این رد شد
«این یک ربطی است که موجودی مستقل به
موجودی مستقل دارد» که گفتیم این ربط، اضافه‌اش
مقولی است و می‌رود در مقوله اضافه، مقوله اضافه
مختلفه الاطراف که دوستانی که فلسفه کار می‌کنند،
این را مسلطند «ربط شعاع شمس به شمس، هم با
این که یک مرتبه بالاتری است» این را هم می‌گذاریم
کنار. این ربط شعاع شمس به شمس، تشکیک است،
امکانش امکان فقری است و شعاع هم وجود دارد.
شعاع وجودی به تعبیر امام در عبارت درس دومشان.
«ربط شعاع شمس به شمس هم با این که یک مرتبه
بالاتری است، باز هم شعاع شمس با شمس یک
غیریتی دارد» خوب دقت بفرمایید که ایشان مرتب،
مسأله را پله به پله، تعمیق می‌کنند «ربط موجودی به
یک موجود دیگر است» این دیگر تصریحشان است.
آنجا عبارتشان این بود که «اگر آن شعاع، شعاع وجود
از آن گرفته بشود» می‌خواست بگوید در بقا هم
محتاج است و نمی‌شود شعاع را از مبدأ شعاع،
منفصل کرد و شعاع بماند. امکان فقری است چون
عین ربط است نه این که ربط، زائد بر واقعیتش باشد.
درست است. با امکان فقری ما راحت می‌توانیم
ممکن را در حدوث، محتاج بدانیم و در بقا همین طور

عین احتیاج است نه موجود محتاج «ما موجود محتاج نیستیم، ما عین احتیاجیم» خب این معلوم است. این را می‌شود با تشکیک گفت و احتیاج ممکن را در حدوث و بقا، با تشکیک و با امکان فقری و با فقر وجودی، تبیین کرد. ایشان اینجا خیلی قشنگ از این استفاده کرد و این را تبیین کرد اما می‌خواهد یک مقدار عمیق‌ترش کند «ربط قوای نفس مجرد به نفس هم یک مرتبه بالاتر از ربط شعاع شمس به شمس است» چرا بالاتر است؟ به خاطر این‌که اینجا ما در عالم غیرماده، وارد می‌شویم از یک طرف، و بعد هم این‌شاءالله خودشان می‌گویند نسبت اراده به نفس است که فاعلیت نفس را برای اراده، امام فاعلیت به تجلی می‌دانند که این را هم عرض می‌کنم و به مسأله تجلی، نزدیک‌تر می‌شود و اگر سر جایش با عبارت ایشان توضیح بدهم بهتر است. ولی بالاخره شعاع شمس به شمس، یک واقعیت مادی است، یک موجود است با موجود دیگر منتها شعاع است. قوای نفس به نفس، بحث اراده و فاعلیتی است که آن فاعلیت اولاً در عالم مجرد و ثانیاً یک فاعلیتی است که خیلی نزدیک به فاعلیت حقیقی است که این فاعلیت، فاعلیت به تجلی است که این‌شاءالله می‌گوییم در قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی» قابل پیاده

شدن است که عرض خواهم کرد. ما چون نمی‌خواهیم به بحث‌های بعدی امام برویم، می‌خواهیم فعلاً در حمد رادیو تلویزیون ولی با عبارت امام، نگه داریم. «ربط قوای نفس مجرد به نفس هم یک مرتبه بالاتر از ربط شعاع شمس به شمس است لکن ربط قوه باصره به نفس، قوه سامعه به نفس هم یک نحو تغایری، کثرتی هست» باز هم مراتب است یعنی واقعاً «فی وحدتها کل القوی» است ولی باز مراتب است. باز هم اگر کسی بخواهد حقیقت نفس را تحلیل کند که در جای خودش عبارت امام را می‌بینیم، باز مراتب است. «یک نحوه تغایری، کثرتی هست اما ربط موجودات به مبدا وجود، به حق تعالی را نمی‌شود از هیچ یک از این انواع ربطی که عرض کردم، حساب کرد. کتاب و سنت هم گاهی همین معنا را، همین معنا را، همین معنای ربط را به آن صورت که هست، افاده می‌فرمایند» خوب دقت کنید.

ربط بین وجود و واجب در اندیشه امام ره

از یک طرف، امام می‌خواهد بگوید ربط هست اما نه آن ربط‌هایی که اینها می‌گویند لذا خیلی دقتی باید بکنیم که این فرمایش حضرت امام را در بیاوریم که من وقتی اضافه مقولی را کنار بگذارم، سه مثال بزنم و بعد بگویم آن آخری، مهم‌تر از بقیه است. مثال اولم

شعاع شمس و شمس است، مثال دوم قوای نفس و نفس است، مثال سوم بگویم ربط موجودات به حق تعالی است. این سازمانی است که ما باید با آن کار بکنیم. امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌خواهند بگویند کتاب، چه را افاده می‌کند؟ باز هم عبارت‌ها را ادامه می‌دهیم «تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» امام می‌خواهند بفرمایند که در کتاب، مسأله، مسأله تجلی است. حالا تجلی را می‌خواهند تحلیل کنند.

تحلیل تجلی در کلام امام ره

می‌فرمایند «تجلی ربه للجبل، به تجلی تعبیر می‌شود. در دعای سمات: و بنور وجهک الذی تجلّیت به للجبل فجعلته دکا و خر موسی صعقا» حالا جبل را هم تحلیل خیلی قشنگی می‌کنند که در عبارتشان می‌گویند بقایای انانیت موسی بوده برای تحقق فنا. نسبت نمی‌دهند ولی می‌گویند این طوری است که عبارت ایشان را بعداً می‌خوانیم. پس «تجلّیت به» آن نوری که تجلی کردی به واسطه آن نور «للجبل» تجلی. «تجلّیت» در دعای سمات که مشهور بین العلماء و بزرگان علماست در عصر جمعه و مداومت می‌کنند بر این دعا «تجلّیت به للجبل». در خود آیه شریفه سوره «ص» دارد که «تجلی ربه للجعل فجعله دکا فخر موسی صعقا» یا می‌فرمایند «الله یتوّفی الانفس حین

مَوْتِهَا» خوب دقت کنید این حرف امام این است: «با این که ملک الموت توفی می‌کند» حالا سؤال این است که این چه نوع فاعلیتی است که فعل ملک الموت را با ید به خدا نسبت داد که حقیقتاً فعل خداست یا فعل ملائکه را باید به خدا نسبت داد؟ بله «الذین تتوفاهم الملائكة قل يتوفاکم ملک الموت التي وكل بکم»، «الله يتوفی» امام می‌خواهد بگوید اگر فرشته‌ها توفی کنند، خدا توفی کرده، اگر ملک الموت توفی کند، خدا توفی کرده. «انسان هم اگر کسی را بکشد، باز گفته می‌شود که او کشته است: وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ و لکن الله رمی» خب ایشان می‌خواهد بفرماید نسبت رمی را چطور به خدا می‌دهیم؟ رمی مثلاً فعل نبی بزرگوار اسلام است در جنگ. این رمی را چطور به خود خدای متعال نسبت می‌دهیم؟ ایشان می‌خواهد بگوید این مطلب، عمیق‌ترین نوع ربط است. تجلی که اقتضا می‌کند فاعل قریب یک فعل را خدا بداند. خدا فاعل بعید نباشد، طولیتی نباشد. ایشان فرمایشش این است. می‌گوید اگر شما طولیت قائل شدید، کثرت دارد و اگر مراتب قائل شدید در کثرتید لذا فرق این فاعلتی که خداوند متعال در «ما رمیت اذن رمیت و لکن الله رمی» برایش قائلید، با فاعلیتی که شما برای نفس نسبت به قوای نفس، قائلید، این طولیت است.

عبارت امام این است یعنی شما یک نوع فاعلیت اینجا دارید که خدای متعال را فاعل قریب می‌کند «رمیت و ما رمیت، یک تجلی است، یک نور است؛ و اگر این معنا را ما به برهان یا به طور طوطی‌وار ادراکش بکنیم، آن وقت در این آیات شریفه بعضی از مسائل معلوم می‌شود» فرمایش ایشان این است .

در همین درسشان یعنی درس دوم باز یک تعبیری دارند که «لکن همه این‌ها غیر آن است که اولیا می‌یافتند. اولیا با قدم سلوک از منازل گذشته، و می‌یافتند، واقع را، مشاهده می‌کردند» بعد، همان توضیحات را می‌دهند «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» بعد، موسی چون تحت روبروبیتش بود «رب ارنی انظر الیک» که خیلی عالی می‌فرماید و ما بعدا اگر جا شد، این بخشش را خدمتتان خواهم خواند. «محتماً- تا موسی هستی، رویت نمی‌شود، تا تو هستی نمی‌شود؛ لکن مایوسش نکرد» بعد، امام سؤال می‌کند «این جبل چیست؟ این جلی که تجلی حق بر موسی نمی‌شود و بر آن نمی‌شود، این جبل طور است؟» که امام می‌فرماید معنا ندارد که بر موسی نشود تجلی کند و بر طور بشود تجلی کند «اگر آن روز مردم در کوه طور بودند، آن را می‌دیدند؟ آیا مثل رویت شمس بود؟ وعده ملاقات است. محتمل است

که استَقَرَّ عَلَى مَكَانِهِ، مراد این جبل باشد؛ این جبل
محتمل است که همان انانیت نفس موسی بوده باشد
که باز بقایا داشته است، با همان تجلی جبل را دک
کرد، به هم زد اوضاع انانیت را، و موسی به مقام موت
رسید: خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» که نظر مبارکشان در جاهای
دیگر هم که تفسیر کرده‌اند، چنین بیانی را دارند که
شاید إن شاء الله در بحث‌های بعدی شان که رسیدیم،
این را بیشتر تحلیل کنیم .

تبیین رابطه خالق و مخلوق در فلسفه اعلی

بالاخره ایشان اینجا نظرشان این است که ما در
فلسفه اعلی نه در فلسفه‌های متعارف، با قدم برهان
می‌توانیم برهانی ارائه کنیم که این نوع ربط خاص
حق و خلق را تبیین کند؛ ربطی که اولاً مقولی نیست؛
ثانیا از ربط شعاع شمس به شمس که کثرت وجودی
درش هست، از ربط قوای نفس به نفس که رابطه
طولیت درش هست را، عمیق‌تر کند و ذات اقدس اله
را فاعل قریب قرار بدهد. این تعبیری که ایشان دارند،
این طوری است. و می‌خواهند بگویند اگر این معنا
درست در بیاید، ما آماده می‌شویم که تحیل کنیم
«الحمد» را، حالا یا «ال» را برای استغراق بگیریم یا
«ال» ماهیت که إن شاء الله عرض خواهم کرد. هر دو را
می‌گویند ولی با یک دقتی که اسماء یا ذاتی می‌شوند

یا فعلی، که عرض خواهم کرد. خیلی هم عالی گفته‌اند یعنی آدم به یاد جملات آقای مطهری می‌افتد که با چه دقتی، آن هم در تلویزیون برای همه، نه در جلسه خصوصی سنگین با اصطلاح. خب این بخشی از عبارات ایشان که مربوط به درس سوم بود. بخش قبلی که خواندم، مربوط به درس دوم بود که باز آنجا بحث فاعل الهی را تبیین می‌کرد. در درس دوم در حد فاعل وجود بود و شعاع وجود بود و کثرت وجودی ولی وجود غیرمستقل و وجود عین ربط. در درس سوم، تعمیقش کرد و رساند به ربطی که، خب استقلال از بین رفته بود، چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ می‌خواهیم این را با فرمایشات ایشان توضیح بدهیم.

مقدمه صدرا در امکان فقری و نزدیکی آن به فرمایش امام

یک مقدمه‌ای را صدرا به امکان فقری اضافه می‌کند که وقتی به امکان فقری اضافه بشود، نزدیک می‌شویم به این فرمایش حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه). آن مقدمه‌ای که صدرا به امکان فقری اضافه می‌کند و با اضافه شدن آن مقدمه، بخشی از این مطلب، روشن‌تر می‌شود این است که در فضای تشکیک امکان فقری، ما ماهیت را کنار می‌گذاریم و با وجودی که عین ربط و فقر است، کار می‌کنیم اما سلسله را حفظ می‌کنیم. وقتی سلسله را حفظ کردیم، مراتب داریم، و وقتی

مراتب داریم، مراتبی داریم از موجودات که این مراتب وجودی، طولیت درش صادق است. آن موقع شما می‌توانید تشکیک را به همان معنای صدرائی‌اش با طولیت، تحلیل کنید. بر اساس این نظریه، آن موقع اگر بگویید مبدأ اعلی، اول مخلوقش که متاخر از مبدا اعلی است، یک حد وجودی دارد به خاطر تأخرش. مرتبه بعدی‌ای که معلول مرتبه بالاست، باز متاخر از متاخر است. همین طور تشکیکی، سلسله را پایین بیاورید و تحلیل کنید. بر اساس این تحلیل که اوائل فلسفه صدرا ارائه می‌شود، وقتی مراتب هستی را نگاه می‌کنید، در عالم مجردات، همه فاعل الوجودند. در عالم ماده بله ما عالم وجود نداریم بلکه اعداد داریم. خوب دقت کنید، در سیستم تشکیک، این طوری است؛ شما مراتبی دارید که هر مرتبه در واقع، مرتبه بعد را افاضه می‌کند، هر مرتبه، مرتبه بعد را افاضه می‌کند، هر مرتبه مرتبه بعد را افاضه می‌کند و همه می‌شوند مراتبی که هر مرتبه فوقانی، افاضه کرده وجودبخشی کرده فیض داده مرتبه بعد را. پس شما سلسله‌ای از فواعل وجودی دارید که کارشان ایجاد است و چون در هر جا که ایجاد بشود، ایجاد و وجود، عین همنند، هر مرتبه، امکان فقری نسبت به مرتبه

بالا تر دارد. نسبت‌های فواعل با هم، این طوری می‌شود .

بله اینها در عالم ماده، نشان می‌دهند که آنجا فاعلیت حقیقی در کار نیست و اعداد است. بحث اعدادی است. بنا نسبت به ساختمان، پدر و مادر نسبت به نطفه، اعدادند که در فلسفه، ثابت شده. اما در عالم مجردات، وجود است، وجودبخشی است، هستی‌بخشی است و فاعل وجودند. همین تعبیری که امام(رضوان الله تعالی علیه) در درس دومشان به کار بردند. شما فاعل وجودی دارید که این فاعل وجود، وجود را افاضه کرده و این فاعل وجود، وجودبخشی کرده .

لازمه این تحلیل این است که فاعل قریب وجودبخش مرتبه مادون، مرتبه مافوق است. هر فعلی که اتفاق می‌افتد، فاعل حقیقی‌اش آن مرتبه مافوقش است که هستی‌بخش آن است. معنای این تحلیل این است که شما در فاعل الهی که نفس ایجاد، نفس وجود از مبدا خیر صادر می‌شود. این طوری است. اینها فاعل الهی‌اند، فاعلی هستند که افاضه وجود درش می‌شود و این طوری. منتها صدرا یک مقدمه‌ای به این اضافه کرد که این سیستم تشکیکی که هر مرتبه‌ای نسبت به مرتبه مافوق، فقیر است و حد وجودی‌اش خیلی

بیشتر و بیشتر است تا مافوقش و مافوقش و مافوقش و مافوقش و مافوقش، می‌رسد تا کجا؟ می‌رسد تا مبدا اعلی. مبدا اعلی چون حد ندارد، صدرا نشان داد که آن موقع این مبدا اعلی به دلیل حد نداشتن، سلسله را می‌بلعد. خوب دقت کنید. وقتی پذیرفتم که مبدا اعلی، وجود لحد است، معنایش این است که دیگر سلسله، وجود ندارد. وقتی مبدا اعلی، حد نداشت، من نمی‌توانم فعل مثلاً مرتبه مادون را به خود آن مرتبه، نسبت بدهم. همه این سلسله می‌شوند فاعل اعدادی، فاعل الهی دیگر فقط مبدا اعلی است.

تعبیر بسیار بسیار خوبی که امام (رضوان الله تعالی علیه) از این تعبیر، خوب استفاده می‌کنند در این تفسیر سوره حمدشان، خیلی مهم است. ببینید تحلیل صدرا و اضافه شدن این مقدمه. تعبیری که به کار بردند این است که: «اگر موجود حد داشته باشد، ممکن» است، موجود است و هیچ حدی در موجودیتش نیست» چون از اول، امام همه را با هم گفت ولی فقط پله‌پله در آموزش صداوسیماش تعمیقش کرد «موجود است و هیچ حدی در موجودیتش نیست. این به ضرورت عقل باید دارای همه کمالات باشد. برای این که اگر فاقد یک کمالی باشد محدود می‌شود؛ محدود که شد، ممکن است.

فرق ما بین ممکن و واجب این است که واجب، غیرمتناهی است در همه چیز» جالبش این است. «موجودِ مطلق است و ممکن، موجود محدود است. اگر بنا باشد تمام اوصاف کمال به طور لامتناهی، به طور غیرمحدود نباشد در او، متبدل می‌شود به ممکن؛ آن‌که ما خیال کردیم واجب بوده، واجب نبوده، ممکن بوده» خب تعبیرشان خیلی قشنگ است. ایشان می‌خواهد بگوید اگر این را کسی خوب بفهمد، آن موقع، فاعل الهی فقط یک موجود است. این را ببینید. اولش که ایشان آمد، این را بنا گذاشت ولی مدام توضیح داد که جا بیفتد .

معنای اینکه حق تعالی مبدأ خلق است

«یک چنین موجودی» ایشان می‌خواهد بفرماید وقتی می‌گوید «حق» تعالی مبدأ «خلق» است، معنایش این است که من یک موجودی دارم که همه کمالات را دارد، همه را به شکل لامتناهی دارد، هیچ تناهی‌ای در وجود و در کمالات وجود برای او فرض نمی‌شود. اگر یک چنین موجودی داشته باشم، کثرت از بین می‌رود. ایشان می‌خواهد این را بگوید. اگر یک چنین موجودی داشته باشم، و الا دیگر واجب نیست بلکه ممکن است چون حد پیدا می‌کند. اگر چنین موجودی داشتم، معنایش این است که «اگر بنا باشد تمام

اوصاف کمال به طور نامتناهی، به طور غیرمحدود در
او نباشد، او متبدل می‌شود به ممکن؛ یک چنین
موجودی که مبدا یک ایجاد می‌شود، مبدا یک وجود
می‌شود، تمام آن موجوداتی که به مبدئیت او وجود
پیدا می‌کنند» و همه موجوداتی که به مبدئیت او
وجود پیدا می‌کنند، واجد همان کمالاتی هستند که در
او هست. فرمایش ایشان این است. بعد، همه
موجودات می‌شوند اسم او منتها بعد، در خود اسما
مراتب داریم که آن را عرض می‌کنم. فرمایش ایشان
این است و فرق اسم اعظم غیر اسم اعظم را إن شاء الله
در ادامه بحث می‌گوییم.

نتایج حد وسط بودن لاحدی مبدأ

پس من باید حواسم را بدهم که اگر از حد وسط
لاحدی مبدا اعلی استفاده کردم، با استفاده از حد
وسط لاحدی مبدا اعلی در واقع، سلسله جعل می‌شود.
با حد وسط لاحدی مبدا اعلی آن تشکیک ابتدائی که
مراتبی درست می‌کردم و هر مرتبه، فاعل وجود مادون
بود، طولیتی به وجود می‌آمد، این طولیت جعل
می‌شود. حالا الزامات این حرف را یکی یکی
می‌خواهند بررسی کنند. این نکته مهمی است که
یعنی من وقتی وارد فضای حکمت متعالیه می‌شود،
حکمت متعالی یک شروعی دارد و یک پایانی دارد.

حالا چند عبارت دیگر از ایشان را می‌خوانیم و بعد هم تحلیل‌های عمیق‌تر ایشان را .

معنای اسم ، رسیدن به حقیقت اسم

ایشان می‌فرماید ما دنبال یک چنین حقیقتی برای اسم هستیم. آن موقع می‌دانید معنایش چه می‌شود معنایش این می‌شود که من اگر فعلی از من صادر بشود، خودم اسمم و فعلم هم اسم اوست نه اسم من با این که فعل من است، اما حائل فعلم نیستم. حالا تعبیر ایشان را می‌خوانیم که تعبیر عجیبی است. هم خودم اسمم هم فعلم که قوام وجودی به من دارد، باز اسم اوست چون من حائل او نیستم. در آن صورت «ما رمیت اذ رمیت لکن الله رمی» درست می‌شود. فعل ملک الموت فعل اوست، خود ملک الموت، اسم اوست، فعل ملک الموت، اسم اوست پس حمد من اسم اوست، حمد، فعل من است اما اسم اوست. حامد اسم اوست حمد هم اسم اوست. ایشان می‌خواهد بگوید نتایج این تحلیل بسیار ظریف و عمیق، این طوری می‌شود. بعضی از اینها را در همان درس اول هم می‌گوید. «مثلا در نباتاتی که سابقا» حالا می‌خواهد بگوید همه چیز، زنده است و شواهد طبیعی هم برایش می‌آورد بعد می‌گوید «حالا من نمی‌دانم این حرف‌های علوم طبیعی، راست هستند یا

دروغ؛ لکن عالم پرهیا هوست. تمام عالم زنده است، همه هم اسم الله هستند. همه چیز اسم خداست. شما خودتان از اسماء الله هستید، زبانتان هم از اسماء الله است، دستتان هم از اسماء الله است. به اسم الله، الْحَمْدُ لِلَّهِ، حمد هم که می‌کنید اسم الله است» خود حمد هم اسم است. پس حمد شما به اسم است و خودش اسم است. «از اینجا پا می‌شوید، می‌روید به منزلتان، با اسم الله می‌روید. نمی‌توانید تفکیک کنید. خود شما اسم الله هستید، حرکات قلبتان هم اسم الله است، حرکات نبضتان هم اسم الله هست، این بادهایی که وزیده می‌شود، همه اسم الله‌اند. از این جهت، آیه شریفه محتملاً می‌خواهد همین معنا را بفرماید. در بسیاری از آیات دیگر هم هست که به اسم الله کذا... صحبت از اسم الله است؛ و همه چیز اسم الله است؛ یعنی حق است و اسماء الله همه چیز اوست» حالا نتیجه حرف این است که «اسم در مسمای خود، فانی است» ایشان می‌خواهد بگوید نور که می‌گویید، ظهور که می‌گویید، تجلی که می‌گویید، این معناست. حالا عبارت را جلوتر می‌بریم «نمی‌خواهم بگویم این اوست نمی‌خواهم بگویم خودش است، نه، وحدت شخصی به آن معنا نیست. این را نمی‌خواهم بگویم اما نمی‌خواهم فاعلیت قریب

او را در هر حادثه‌ای، جمع کنم» خدا رحمت کند ایشان را! این که واقعاً می‌گفت خرمشهر را خدا آزاد کرد، تعبیر خیلی جالبی دارد. می‌خوانم عبارات دیگر ایشان را که عبارات بسیار عجیب و مرتبی است. یک بخشش را با تشکیک، تبیین می‌کنند، یک پله به آن اضافه می‌کنند تشکیک و به تعبیر قشنگ تلمیذ بزرگشان مرحوم آقای مطهری، ترقیق می‌کنند، و به تعبیر زیبای استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی، سلسله، جمع می‌شود و آن می‌شود فاعل قریب که هم در بیانات ایشان در اینجا هست و هم در بیانات مرحوم آقای طباطبایی که *إن شاء الله* عرض می‌کنم که اگر این طوری بشود، ایشان می‌خواهد بگوید *من ربط دارم، من نمی‌خواهم بگویم فقط اوست*، اما ربط را به گونه‌ای دارم که طولیت از بین برود، ربط را به گونه‌ای دارم که سلسله در کار نباشد. ربط را به گونه‌ای دارم که تجلی، ظهور و فناء صادر در مصدر، صدق کند. اینها را دیگر از همان درس اول که بخوایم در عبارت‌ها یکی یکی در بیاورم بخوانم که حتماً استدعا دارم دوستان با فضایی که عرض کردم، این دو سه درس اول را حداقل، یک بخشش را که ما توضیح دادیم، یک بخشش هنوز مانده درباره استقراء یا *الماهیة*، حمد مطلق یا هر حمدی، آن را *إن شاء الله* می‌گوییم

خدمتتان، کما این که درباره مرتبه غیب الغیوب هم اینجا اولش یک چیزی می‌گویند که دست ما از حمد آن مرتبه، مرتبه ذات، کوتاه است حتی دست رسول گرامی اسلام، «ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک أم انت کما اثنت علی نفسک» این را می‌گوییم إن شاء الله. این را هم نگفته‌ایم هنوز. خوش‌بختانه از اول که وارد می‌شوند با همین عمق، اما عرض کردم این حیث معرفتی‌اش را در بیان آموزشی، رعایت فرموده‌اند که شما مراتب را می‌توانید داشته باشید اما مراتب را به گونه‌ای باید تحلیل کنید که فاعل قریب، او باشد. مراتب را به گونه‌ای تحلیل نکنید که تشکیک طولی به وجود بیاید. این آنی نیست که کتاب و سنت به ما می‌گویند. کتاب و سنت، چیزی که به ما گفتند، این است. تعبیرشان در آنجا که داشتیم نور را می‌خواندیم، این است که «هیچ موجودی در عالم نداریم که یک نحوه استقلالی داشته باشد. استقلال معنایش این است که از امکان، خارج بشود ... موجودی غیر از حق تعالی نیست .

واقعیت بسم الله

از این جهت این که می‌فرماید: به اسم الله الحمد لله به اسم الله قل هو الله احد، ... نه این است که مقصود محتملاً این باشد که بگو بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ

الرَّحِيمِ، واقعیتی است که این واقعیت این طوری است: با اسم الله بگو، نه این گفتنت هم با اسم الله است» این تکه را نمی‌شود ازش بگذریم. نمی‌خواهد بگوید بسم الله، یک واقعیت است که تو از بسم الله استفاده کنی، نه، می‌خواهد بگوید گفتنت اسم الله است. خود گفتنت اسم الله است «نه این است که مقصود محتملاً این باشد که بگو بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، واقعیتی است که این واقعیت این طوری است: با اسم الله بگو، نه، یعنی گفتنت هم با اسم الله است» بعد می‌فرماید «با اسم خدا که جلوه اوست» حرف ایشان از اول، این است که اسم، جلوه است. اسم درست نمی‌شود الا با جلوه و تجلی «و همه موجودات به این جلوه، متحققند و همه حرکات، حرکاتی است که از همان جلوه هست. تمام چیزهایی که در عالم واقع می‌شود از همان جلوه هست و چون همه امور، همه چیز از اوست و به او بر می‌گردد» تعبیر ایشان «هو» است که حالا عبارت ایشان را می‌خوانیم «هو الاول و الآخر»، «هو» است. این تعبیر قشنگی است که حالا از ایشان در این درس ها می‌خوانیم «و چون همه امور، همه چیزها از اوست و به او بر می‌گردد و هیچ موجودی از خودش چیزی ندارد ... آن وقت هم که داری، باز از خودت نیست، آن وقت هم

که چشم داری باز این چشم از خودت نیست» اینها را تا آخر پیاده می‌کند. پس هر اسمی، هر حمدی، هر ثنائی خودش اسم الله است و به اسم الله است؛ یعنی نمی‌خواهد بگوید تو این کار را بکن، بلکه دارد یک واقعیت خارجی را برایت توصیف می‌کند. توصیف می‌کند رابطه حق و خلق را، جلوه، تجلی را، ظهور را «هو» است را به تعبیری که بعد از ایشان می‌خوانیم. این عبارت‌ها را را دقتی، ملاحظه بکنید ما باز توضیح دیگری را که در عبارت ایشان دارد، عرض می‌کنم که این بخش «الاستغراق» را تا حدی تمام بکنیم چون باید الاستغراقش را هم بگویم تا این مرحله تمام بشود .

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین»

۱۴۰۰/۰۲/۱۷

جلسه ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

با عرض تبریک ایام ربیع المولود خدمت همه عزیزان و سروران بزرگوار و با عرض آرزوی قبولی طاعات و عبادات و زیارت‌ها و خدماتی که عزیزان ما در این دهه پایانی ماه صفر در تبلیغ دین مبین و معارف حق شیعه سیدالشهداء (سلام الله علیه) و مکتب سیدالشهداء ارائه کردند، امیدوارم این شاء الله خداوند متعال، با یک نشاط بیشتر و توانایی مضاعفی، شرائط کار علمی و تحقیقی و پژوهشی و این شاء الله این جنس مأموریت‌هایی را که حوزه علمیه همیشه به هر دو

مأموریت، افتخار می‌کرده را فراهم کند. ما در حوزه علمیه همیشه گفته‌ایم نباید بگوییم سال تحصیلی ما مثلاً این تعداد روز است؛ چون سال تحصیلی ما در حوزه علمیه، توأم با جهاد تبلیغی و جهاد علمی توأم با جهاد تبلیغی است، هم مأموریت تولید علم را حوزه علمیه باید خوب و مناسب، مطابق با نیاز این زمان چه در عرصه فقه که اصل است، چه در عرصه اصول، چه در عرصه تفسیر، چه در عرصه فلسفه به عهده بگیرد و الحمد لله امروز تلاش‌های خوبی در حوزه دارد انجام می‌شود هر چند که ما بیشتر باید تلاش کنیم، هم در عرصه تبلیغ معارف شیعی و دینی ما و دفاع از دستاوردهای ارزشمند علمی حوزه علمیه باید حوزه بدرخشد و فرصت مناسبی است. و انسان انصافاً می‌بیند این طلاب جوان و انقلابی را که هم در عرصه تولید و هم در عرصه تبلیغ و هم در عرصه خدمت‌رسانی در جهات مختلف دارند کار جهادی انجام می‌دهند، لذت می‌برد. در ایام صفر اربعین هم آدم شاهد بود که انصافاً این طلاب عزیز ما چه خدمات ارزشمندی را ارائه می‌کنند. امید دارم خداوند متعال همه را از دوستان عزیز ما و تلاش‌های ارزشمندشان در هیأت مذهبی در منابر ارزشمند در خدمات جهادی بپذیرد و قبول بکند اما خب دیگر الآن فرصت مناسبی به وجود

آمده که باید با نشاط بیشتری ان شاء الله این کار پژوهشی و تحقیقی و علمی را هم ان شاء الله در جهت تولید علم، پیش بگیریم.

سیر رسیدن به تشکیک در مراتب وجود

ما در بحث تفسیر، فرمایشات حضرت امام را داشتیم آن هم در حد تفسیر به اصطلاح- عوامی که ایشان ارائه کردند در صداوسیما جمهوری اسلامی، پی می‌گرفتیم و مطلب مهمی که بحث ما تقریباً به آنجا رسید، این بود که امام اصرار دارند که آنچه از کتاب و سنت به دست ما رسیده، با آنچه که فلاسفه و حکما ارائه می‌کنند، مقداری فاصله دارد. تعبیری که فلاسفه به ما می‌دهند، تعبیراتی است که مسأله علیت، معلولیت، سبب، مسبب و این دست مفاهیم، در آن است. تعبیراتی است که یک نوع مغایرت بین علت و معلول، وجود دارد و لذا در تعبیر عمومی فلاسفه، حالا مناط معلولیت را یا حدوث زمانی می‌گیرند، موجودی که عدم زمانی‌اش سابق باشد بر وجودش. یا مناط معلولیت را امکان ماهوی می‌گیرند فلاسفه مشاء نوعاً. یا مناط معلولیت را امکان فقری می‌گیرند در فلسفه صدرایی. ولی نهایت به اینجا می‌رسد و اوجش این می‌شود که تشکیکی داشته باشیم در مراتب وجود. وقتی گفتیم مراتب وجود، مقول به تشکیک است بر

اساس امکان فقری که اجمالاً توضیحاتش را دادیم، باز ما مراتبی داریم. مبدئی داریم که مبدأ اعلاست و بعد هم موجودی داریم که متأخر از اوست و لذا محدود است. بعد، موجود متأخرتری داریم، بعد، موجود متأخرتری داریم تا برسیم به انتهای سلسله موجودات. سلسله‌ای از وجودات داریم که بین آنها تشکیک وجود دارد و امکان هم در این مجموعه، امکان فقری است. تقریباً توضیحات این‌ها را اجمالاً در حدی که می‌شد، به عنوان یک اصل موضوعی دادیم.

کار کردن در فضای تشکیک با انواع اضافه

عبارت امام (رضوان الله تعالی علیه) را هم در درس دوم و سوم خواندیم. امام می‌فرماید که در این فضا ما ناگزیریم با اضافه‌ای مثل اضافه مثلاً پدر و پسر، کار کنیم یا با یک اضافه‌ای کار کنیم مثل اضافه شعاع شمس به شمس، یا با اضافه‌ای مثل اضافه قوای نفس به نفس، کار کنیم. اولی که اصلاً تکلیفش معلوم است و قبلاً هم توضیح دادیم. دومی و سومی هم دچار مشکلند چون یک نوع کثرت وجودی در کار است. یک نوع مغایرت وجودی و استقلال وجودی در کار است.

استظهار حضرت امام ره از کتاب و بیان معنای اسم
فرمایش مهم امام این است که این خلاف ظاهر
کتاب است. ظاهر کتاب، درش چه هست؟ ظاهر
کتاب، درش فرمودند درش تجلی هست. ظاهر کتاب
درش ظهور هست. ظاهر کتاب درش این هست که
نور هست، «الله نور السماوات و الارض»، «تجلی ربه
للجبل»، این طوری، «هو الاول و الآخر و الظاهر و
الباطن» ظهور و بطون و این طور، ظاهر کتاب،
اینهاست. امام می فرمودند و عبارات امام را خواندیم
که ظاهر کتاب، این است. و لذا ایشان در ابتدای
درس چهارمشان هم که می خواهند تکلیف بای جاره را
معلوم بکنند - چون دوستان یادشان است ما گفتیم
امام، تمرکزش در این تحلیل، سر مجرور است یعنی
«اسم». اول می خواهند اسم را درست کنند بعد که اسم
را درست کردند می آیند جار ار درست می کنند یعنی
«باء» در «بسم الله» (ب «اسم الله») بعد، تکلیف جار
معلوم می شود بعد، متعلق، خود به خود، بحث هایش
پیش می آید که محذوف است یا مقدر است یا
موجود است، که اینها را گفتیم باید با ایشان بحث
کنیم - امام وقتی تکلیف اسم را معلوم می کنند و اصرار
دارند که اسم یعنی چیزی که الآن بخواهیم از ظاهر
کتاب، استفاده کنیم، اسم یعنی تجلی؛ اسم یعنی

ظهور؛ اسم یک چیزی است که باید با آیه «اللّٰه نور السماوات و الارض» درست در بیاید. اسم یک چیزی است که نباید از تویش آیه «اللّٰه نور السماوات» به هم بریزد و از تویش «اللّٰه منور السماوات» در بیاید که توضیح دادیم از داخل «منور السماوات»، استقلال سماوات در می‌آید ولی آیه این را نمی‌فرماید بلکه «نور السماوات» می‌فرماید. اگر نور است، اگر ظاهر است، اگر اسم است، این طوری تا بعد، مراتب اسماء را هم بگوییم. امام (رضوان الله تعالی علیه) وقتی که اول، مجرور یعنی «اسم» را دارند تحقیق می‌کنند که توضیحاتش را در این چند جلسه به صورت پلکانی دادیم بر اساس روالی که عرض کردم.

معنای بای جاره

وقتی این را درست می‌کنند، می‌خواهند بگویند از اینجا معلوم می‌شود که این بای جاره هم به معنای سببیت نیست آن طور که فلاسفه می‌گویند. تعبیر قشنگی دارند در اول درس چهارمشان: «از صحبت‌های سابق، یک مطلب دیگر هم استفاده می‌شود و آن این که این بای بسم الله، بای سببیت، آن طور که اهل ادب می‌گویند، نیست» چرا؟ چون اهل ادب، این بای سببیت را این طوری می‌گویند، می‌گویند مثل «کتبت بالقلم» این بای، بای سببیت است یعنی کتبت به

وسيله و به سبب قلم. خب فلاسفه نشان می‌دهد (در جلسه قبل هم عرض کردیم) که در عالم ماده، سببیت حقیقی وجود ندارد. فاعل مادی، فاعل اعدادی است و معدّ است. سببیت و مسببیت حقیقی در عالم ماده نیست لذا واقعاً قلم، فاعل کتابت نیست، سببیت قلم برای کتابت، سببیت چیزی نیست. تفصیلش در فلسفه وجود دارد. لذا این «کتبت بالقلم» که ادبا می‌گویند باء، بای سببیت است، یک بخشش در عالم ماده، اصلاح می‌شود، اما در علم مجردات که فاعل وجود، مطرح می‌کردند و عبارتش را از امام خواندیم، آن‌ها می‌گفتند نه، واقعاً علت مجرد، فاعل وجود است. مرتبه مثلاً ادنی، حقیقتاً معلول مرتبه مافوقش است، مرتبه مافوقش حقیقتاً معلول مرتبه مافوقش است، پرتو آن است. وقتی پرتو او بود، فیض او بود، فاعل وجود است. برایش فاعلیت درست می‌کردند لذا سببیت و مسببیتی در کار است؛ علیت و معلولیت در کار است؛ یک موجود مجرد، علت یک موجود مادی است مثلاً. یک موجود مجرد، علت یک موجود مجرد دیگر است. فلاسفه این طور می‌گفتند. می‌گفتند مثلاً مرتبه عقول که علل مجرده وجودند، تا عقل عاشر مثلاً. حالا کاری به عاشر نداریم و عاشر و ناسع، یک مبنایی، طبیعیات قدیم داشت که کاری به آن عدد نداریم ولی

اصل این که در عالم عقل، ما مجردی داریم و این «مجرد، فاعل وجود است» را قبول داشتند کما این که عالم ماده، معلول یک عقل مجرد است. فلاسفه این طوری تفسیر می کردند عالم را. حداکثر امکان می شد امکان فقری. مراتب وجود، مطرح می شد. فاعل وجودی بود. آن موقع این باء، بای سببیت بود. امام (رضوان الله تعالی علیه) ظاهراً می خواهند بفرمایند این طور نیست. در عالم ماده که سببیت به معنای فاعلیت حقیقی در کار نیست. اصلاً فاعلیت حق از باب سببیت و مسببیت نیست ولی با توضیحاتی که ما دادیم امام می گویند اگر ما قبول کردیم که رابطه حق و خلق که در درس سوم رویش تمرکز کردند، حتی از رابطه نفس و قوای نفس، قوی تر است، امام پله به پله دارند کارشان را جلو می برند:

متعلق بسم الله در بیان حضرت امام ره با توجه به معنای اسم

« صحبت در این بود که این بسم، متعلق به چیست؟ چند احتمال بود که عرض کردیم» در اول درس سوم که در جلسه قبل خواندیم «و اساس فهم بعضی از این مسائل این است که انسان، رابطه مابین حق و خلق را بداند که این چه نوع رابطه ای است؟» بعد شروع کردند: «آیا مثل رابطه پدر به پسر است؟» مستقل به مستقل «ربط شعاع شمس به شمس است؟ ربط قوای

نفس مجرد به نفس است؟» هر سه را رد کردند و گفتند نه «ربط موجودات به مبدأ وجود، به حق تعالی را نمی‌شود از هیچ یک از این انواع ربطی که عرض کردم، حساب کرد. کتاب و سنت هم گاهی همین معنا را، همین معنای ربط را به آن صورت که هست افاده می‌کنند» خوب دقت کنید، هم ربط را قبول دارند، نه این که بخواهند ربط را انکار کنند، ولی همان طور که واقعیت دارد، در کتاب و سنت آمده. امام می‌گوید واقعیتش چیست؟ واقعیتش این است که علیت و معلولیت به معنایی که آقایان می‌گفتند، مطرح نیست و نمی‌شود گفت اینجا من یک علتی دارم، یک معلولی دارم، یک سببی دارم، یک مسببی دارم؛ حتی در حد نفس و قوای نفس. اگر این نباشد، چیست؟ امام می‌فرماید: «بهترین تعبیرش همان است که در قرآن واقع شده است که گاهی ظهور: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ؛ و گاهی تجلی: تَجَلَّى رَبُّهُ لِلجَبَلِ تعبیر کرده است؛ و این غیر از قضیه سببیت و مسببیت است» یعنی حواستان را بدهید. لذا امام می‌فرماید یا ما باید سببیت را توسعه بدهیم و یک نوع یک معنای دقیق از سببیت را مطرح بکنیم، یا نه، همان تعبیر کتاب و سنت را به کار ببریم؛ تجلی به کار ببریم؛ ظهور به کار ببریم. این طوری؛ اسم به کار ببریم

که حالا ما می‌خواهیم و تمرکز ما روی این فهم معنای اسم، تجلی و ظهور است. امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌گویند: «و این غیر از قضیه سببیت و مسببیت است» ایشان می‌فرمایند اگر کسی تعبیر به سببیت و مسببیت کرد، اصلاً کأنّ ذات الهی را نشناخته؛ کأنّ رابطه حق و خلق را نفهمیده لذا «از این جهت یا باید سببیت را یک معنای توسعه داری حساب بکنیم که تجلی و ظهور را هم شامل بشود، یا در اینجا بگوییم که با، بای سببیت نیست. بگوییم: بِاسْمِ اللَّهِ، کذا، یعنی بِظُهُورِهِ کذا، بِتَجَلِّيهِ کذا. یا بگوییم: الْحَمْدُ بِاسْمِ اللَّهِ، نه از باب این که حمد مسبب است حتی از برای اسم» این حرف خیلی حرف ارزشمندی است و ما دنبال این هستیم که این را الآن درست کنیم که حمد، مسبب از اسم من نیست، من خودم اسمم، فعلم هم اسم است نه فعلم مسبب ذاتم باشد. این خیلی خیلی حرف ارزشمندی است. چقدر یک کسی باید ذهن دقیقی داشته باشد که این کار را بکند. امام می‌خواهند بفرماید «نه از باب این که حمد، مسبب است حتی از برای اسم» الحمد باسم الله، این طوری که من بگوییم حمد، مسبب از اسم الله است. اگر من خودم هم اسم الهی باشم، اسم فعلی باشم که قبلاً خواندیم و این شاء الله تفصیلش می‌دهیم که خدا اسماء

فعلیه‌ای دارد و همه جهان، اسم الهی است، فعل من مسبب از من که اسم الهی هستم، نیست. نمی‌شود من حائل فعلم بشوم. فعلم هم اسم است. چرا؟ چون سببیت و مسببیتی در کار نیست.

جایگزین تعبیر سببیت و علیّت

«به سببیت و تعبیر به سببیت و تعبیر به علیّت هم من یادم نیست که در کتاب و سنت واقع شده باشد» خیلی این تعبیر امام به کتاب و سنت است! «و این یک تعبیر فلسفی است که در لسان فلاسفه واقع شده. من در کتاب و سنت یادم نیست که علیّت، سببیت به این معنا آمده باشد؛ خلق است، ظهور است، تجلی است، این تعبیرات است» حالا درباره خلق هم آیه را می‌خوانیم. خدا رحمت کند علامه را که آن آیه خلق را خیلی عالی تعبیر می‌کند. تفسیر بسیار ارزشمندی بر خلق دارد چون ظاهر آیه این می‌شود که او دارد افعال شما را خلق می‌کند. حتی خلق فعل تو کار اوست. حالا إن شاء الله برویم جلوتر، امام هم همین را می‌گوییم. می‌گوید ظاهر آیه، خلق است. ظاهر آیه، ظهور است. ظاهر آیه، تجلی است. ظاهر آیه، اسم است. من باید حقیقت اسم را بفهمم. وقتی حقیقت اسم را فهمیدم، آن موقع ناگزیرم تعبیر به سببیت و مسببیت را، تعبیر به علیّت و معلولیت را اصلاح کنم. یا باید توسعه

بدهم سببیت را که تجلی را بگیرد، یا اصلاً دست از تعبیر علیت بر دارم که در کتاب و سنت، علیت نیست. یا دست بر دارم از سببیت و مسببیت لذا فلاسفه، حرف ادبا را یک پله اصلاح می‌کنند که «کتبت بالقلم» این به سبب قلم، در عالم ماده، ما سببیت حقیقی نداریم ولی یک پله دقیقتری وجود دارد که باید آن حرف فلاسفه را هم اصلاح کرد. ما باید نوکر کتاب باشیم؛ نوکر سنت باشیم و ظاهر کتاب و سنت را مبنای فهممان قرار بدهیم. لذا من عرض کردم که این، توضیحی لازم دارد و داشتیم این توضیح را درست می‌کردیم که اگر این توضیح، درست بشود، تشکیک درست است اما تشکیک در وجود نیست بلکه تشکیک در ظهور است که عبارت آن را هم از امام می‌خوانیم که در اول همین درس‌ها گفته‌اند و خیلی قوی و دقیق هم گفته‌اند ولی تابع کتاب و سنت.

ظهور سازی و تسلیم آن شدن

برای این که دوستان با این آشنا بشوند و آن مقدمه مهمی را که صدرا به تشکیک اضافه می‌کند و تشکیک را ترفیق می‌دهد و اصلاح می‌کند، ربط و ظهور، باقی می‌ماند. یک تعبیر قشنگی امام یک جایی دارند که ما نمی‌خواهیم بگوییم این خلقت، خود اوست. نه، ظهور اوست. ظهور او غیر اوست. تعبیرشان تعبیر بسیار

بسیار دقیقی است که به یک معنا شما معنای وحدت شخصی را باید اصلاح بکنیم و آن طور نیست که برخی فکر می‌کنند. ایشان خیلی با دقت، این تعبیر را می‌کنند که حواستان باشد ما باید ظهور را درست بکنیم و بعد، وقتی ظهور شد، به لوازم ظهور هم تن بدهیم. با آن روال بسیار بسیار قشنگی که ایشان از صدرا می‌آورند و اصرار دارند. شاید بعداً به کتاب‌های اصلیت‌شان که متون عربی ارزشمندی هم دارد، در مراحل بعدی، مراجعه بکنیم. «لکن، الله نور السماوات و الارض، در عین حالی که این ظهور اوست نه این است که خود او باشد» این تعبیر خیلی دقیق است «لکن این ظاهر به طوری فانی در مبدأ ظهور است که هیچ نحوه استقلالی ندارد» تعبیر بسیار زیبایی دارند در این، وقتی فاعل الهی را توضیح می‌دهند و می‌گویند ایجاد است (درس دوم) می‌گویند این ظهور اوست نه این که خود او باشد. حواستان را بدهید. ربط، باقی می‌ماند و ربط استثنائی‌ای وجود دارد که معنایش ظهور و تجلی است. الآن هم اینجا این تعبیر را در این درس چهارم هم داشتند که این ربط است نه این که ربط از بین رفته برود بلکه ظهور است؛ تجلی است و من باید ربط را تا ظهور برسانم. خلاصه، ظهور

و تجلی، مبناست. ربطی، مبناست که مرا به ظهور برساند.

بیان صحیح در تعبیر کردن خلق و ظهور

لذا با تعبیر بسیار بسیار زیبایی، خلق، درست است؛ ظهور، درست است؛ ربطی درست است که شما را به این برساند. این تعابیر، تعابیر بسیار دقیقی است که ما تلاش داریم با تفسیر ارزشمند ایشان خودمان را یک مقدار به این نکات، نزدیک کنیم. این نکته بسیار بسیار ارزشمند ایشان است که داشتیم این‌ها را تا حدی درست می‌کردیم.

معنای دقیق ربط و بهترین بیان آن

اینجا هم تعبیرشان این است که: «این ربط موجودات به حق تعالی این طور نیست که مثل ربط پدر به پسر باشد؛ این طور نیست که مثل شعاع شمس به شمس باشد؛ این طور نیست که مثل نفس و قوای نفس باشد» ربط هست ولی این‌ها نیست. خب این ربط چیست؟ این را در اول درس سوم گفتند: «اما ربط موجودات به مبدأ وجود، به حق تعالی را نمی‌شود از هیچ یک از این انواع ربطی که عرض کردم حساب کرد. کتاب و سنت هم گاهی

همین معنا را، همین معنای ربط را به آن صورت که هست» چقدر زیباست تعبیرشان! پس یک ربطی هست. این نیست که من بگویم ربط نیست. شاید یکی از دقیقترین تعابیر، تعبیری است که در زیارت عاشورا و دعای بعد از آن، وارد است که اگر رسیدیم، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خدمتتان عرض خواهم کرد. لذا ربطی هست، به همان شکل واقعی. ربط هست. این ربط است اما این ربط، ظهور است، تجلی است، این ربط، بهترین بیانش «نور السماوات و الارض است نه منور. از این ربط نمی‌شود به علیت، تعبیر کرد همان طور که فلاسفه می‌گویند، نمی‌شود به سببیت و مسببیت، تعبیر کرد چنان که فلاسفه می‌گویند. خب وقتی این ربط و ظهور درست شد، ایشان در اول درسشان هم گفتند که بعداً می‌خوانیم که این موقع ما ناگزیر به یک نوع تشکیک در ظهوریم؛ چون اسماء، خودشان مراتب دارند. اسم اگر درست در بیاید، آن موقع، مراتب اسماء را هم باید قائل شد. مراتب اسماء یعنی مراتب ظهور که این را هم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** جلو می‌بریم با دوستان و عبارت ایشان را می‌خوانیم. چیزی که ما با دوستان وعده کردیم و گفتیم دو عبارت دیگر بخوانیم تا معلوم بشود این مطلبی که امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌گویند که ما بر این قضایا برهان در فلسفه اعلی

داریم یعنی صدرا آمده کاری کرده، یک مقدمه‌ای اضافه کرده که این مقدمه، مشکل تشکیک عادی را حل کرده. مشکل آن کثرتی را که در تشکیک عادی وجود دارد، حل کرده کما این که مشکل امکان ماهوی را قبلش حل کرده، منتها در دو مرحله؛ اول، با طرح امکان فقری، مشکل امکان ماهوی را حل می‌کند و کنار می‌گذارد، و بعد هم با طرح یک مقدمه، مشکل امکان فقری را حل می‌کند و تشکیک، ترقیق می‌شود. و عرض کردم که از بین تلامذه امام (رضوان الله تعالی علیه) انصافاً این مطلب را ما اول بار زمانی، در عبارات مرحوم آقای مطهری دیدیم و و بعداً هم در عبارات اساتید بزرگوارمان (رضوان الله تعالی علیهم و علی مرحوم آقای حسنزاده) چه عالمی، چه عظمتی، چه عارفی، چه توحیدی در نفس و کلام ایشان و چه توانائی در تبیین این معارف داشتند، بعد هم در بیان استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی (دام ظلّه العالی) این‌ها را دیدیم اما اول بار که بالاخره امام به تلمیذ بزرگوارشان، مرحوم آقای مطهری، ارجاع دادند، در عبارات آقای مطهری دیدیم. حالا دو عبارت را ملاحظه بکنید؛ چون دوستان هم تماس می‌گیرند که آدرس‌ها را بیشتر بدهیم تا مطالعه کنیم؛ چون ما نمی‌رسیم که به فلسفه این‌ها برویم. ما از این‌ها در

حدی که امام اشاره کرده و اصل موضوعی است، استفاده می‌کنیم. مرحوم آقای مطهری (رضوان الله تعالی علیه) در «اصول فلسفه و روش رئالیزم» مقاله چهارده، وقتی بحث برهان صدیقین پیش می‌آید، یک مقدمه بسیار بسیار زیبا ارائه می‌کند و در این مقدمه، حرف‌های عمومی فلسفی مثل برهان محرک، برهان حدوث و این‌ها را به میان می‌آورند و می‌فرمایند: «اینجا پرسشی به میان می‌آید و آن این‌که آیا در برهان‌ها و استدلال‌ها لزوماً باید عالم و مخلوقات واسطه قرار گیرند و از عالم به عنوان ظاهر و شاهد و از خداوند به عنوان باطن و غایب استدلال شود؟» خیلی زیبا وارد بحث ما می‌شوند؛ همین بحثی که از استادش حضرت امام، ایشان یاد گرفته «یا لزومی ندارد و این‌گونه استدلال‌ها مخصوص بعضی از افراد آدمیان است که بصیرت عقلی کامل ندارند و دیده باطنی قلبی آن‌ها هم باز نشده است؟» یعنی این حرف، هم راه عقلی دارد و هم راه شهودی دارد که امام هم در اینجا دارند «حقیقت این است که در معارف اسلامی، بابی هست که می‌رساند خداوند در عین این‌که باطن است ظاهر است، هم باطن است و هم ظاهر.

در سوره مبارکه حدید می‌فرماید :

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. او هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن. در سوره نور می‌فرماید: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تعبیر قشنگ آقای مطهری را ببینید «یعنی ظهور همه اشیاء به ذات اوست» اینجا دیگر بحث، ظهور است. این ظاهر آیه است. «در سوره آل عمران می‌فرماید: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ؛ ذات خدا و فرشتگان و دانشمندان بر وحدانیت خدا گواهی می‌دهند» حالا قشنگ هم می‌گویند که هم دلیل اثبات وجود و دلیل توحید، بیش از یک دلیل نیست و آن هم ذات خود خداست «در این آیه سه نوع گواهی (دلالت) ذکر شده است و نوع اول که اشرف و عالی تر است، گواهی و دلالت ذات حق بر ذات خود و بر وحدانیت خود است. بعداً بیان خواهیم کرد که دلیل بر ذات حق و دلیل بر وحدانیت او عین یکدیگرند. و نیز در سوره بقره می‌فرماید: فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» به هر جا رو بر گردانید، وجه الله است، وجه الهی است «به هر طرف رو کنید، آنجا چهره خداست. علی(علیه السلام) در خطبه ۶۱ نهج البلاغه می‌فرماید: و کلّ ظاهر غیره غیر باطن و کلّ باطن غیره غیر ظاهر؛ هر ظاهری غیر

خدا باطن نیست و هر باطنی غیر او ظاهر نیست
(این خداست که در عین این که ظاهر است، باطن
است و در عین این که باطن است، ظاهر است)» بعداً
شروع می‌کنند «الظاهر لا يقال ممّا؟ و الباطن لا يقال
فیما؟» تعابیر، خیلی عجیبند که ایشان در «سیری در
نهج البلاغه» و مرحوم علامه طباطبایی در «علی(علیه
السلام) و فلسفه الهی» و تلمیذ دیگرشان شهید مفتاح
در رساله خوبی که ظاهراً به عنوان رساله دکترایشان
ارائه می‌کنند، این‌ها را خیلی قشنگ می‌کنند. خدا
بیامرزد این بزرگان را که انصافاً جریان انقلاب اسلامی
با این بحث‌های توحیدی امام و علامه، از طریق
شاگردانشان، شهدای بزرگ انقلاب، شهید مطهری،
شهید مفتاح و شهید بهشتی، گره خورد.

«او نمایان است اما صحیح نیست گفته شود از چه
نمایان است؟ و پنهان است اما صحیح نیست گفته
شود در چه پنهان است؟ در حکمت متعالیه، ثابت
شده است که جهت ظهور و جهت بطون در ذات حق،
عین یکدیگر است، یعنی او دارای دو حیثیت و دو
جهت نیست» که امام سعی می‌کند این را تا حدی با
ظاهر کتاب، توضیح بدهد «حیثیت واحد است هم
منشأ ظهور و هم منشأ بطون است و آن حیثیت
واحد، عبارت است از کمال فعلیت و لا نهایی شدت

وجود» این لانهائی شدت وجود و کمالیت است که
سلسله را می‌بلعد. این لاحدی، سلسله را می‌بلعد. به
تعبیری که خودشان از مولانا می‌آورند، ربط بی تکلیف
و بی قیاس :

هست رب الناس را با جان ناس

معنای ربط

این ربط، ظهور است، تجلی است. بقیه را اسم می‌کند
اما طوری اسمند که فعلشان هم اسمند. خودشان
اسمند، فعلشان هم اسم است؛ چون سلسله‌ای در کار
نیست؛ چون سببیت و مسببیت و علیت و معلولیتی
در کار نیست «حاجی سبزواری در منظومه می‌گوید :

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی
ظهوره

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال نیست بر آن
رخ، نقاب نیست بر آن مغز، پوست

با همه پنهانی‌اش هست در اعیان عیان با همه
بی رنگی‌اش در همه ذورنگ و پوست

جمالک فی کلّ الحقائق سائر و لیس له الاّ جلالک
ساتر

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال
نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدایی»

حالا شعر عربی و فارسی از شعرای بزرگ ما را می‌آورد.
شاهد این است که «عرفای اسلامی، فلاسفه را که از
طریق مخلوقات و مصنوعات بر ذات باری استدلال
می‌کنند و جهان را عیان و خداوند را نهان می‌پندارند،
سخت تحقیر و مورد سرزنش قرار می‌دهند. محیی
الدین عربی می‌گوید :

الله تعالی ظاهر ما غاب قَطُّ و العالم غائب ما ظهر
قَطُّ. مولوی می‌گوید :

آفتاب آمد دلیل آفتاب...

عارف شبستری می‌گوید» اشعارش را بخوانید «گویند از
جنید بغدادی پرسیدند: ما الدلیل علی وجود الصّانع؟
گفت: اغنی الصّباح عن المصباح» یعنی روشنائی صبح
ما را از چراغ بی نیاز کرده است. حکمای اسلامی
کوشیده‌اند به استدلالی عقلی، راه یابند» مطلب
مرحوم آقای مطهری ادامه‌ای دارد که این باید با دقت
خوانده شود؛ چون عبارت از ظاهر در می‌آورد و بعد
سعی کرده‌اند راهی را پیدا بکنند که مشکل حل شود
که ما واقعاً از جهان غائب نخواهیم استدلال کنیم بر
ذات اقدس الهی ظاهر؛ در دعای عرفه،

سیدالشهدا(سلام الله علیه) در دعای عرفه دارد: «متی غبت ... ایكون لغيرک من الظهور ما لیس لک ... عمیت عین» حالا آن عین که او را غائب نمی‌بینند، دیدنی است .

ایشان توضیحاتی می‌دهند که بوعلی با امکان ماهوی، شروع به کار کرد و بعد، صدرا آمد به این حرف، اشکال گرفت و گفت امکان ماهوی یعنی واسطه قرار دادن امکان ماهوی که ماهیت است. «صدر المتألهین این برهان را کمال مطلوب نیافت» می‌خواهم به ترقیقی که گفتم، برسم. ایشان در اینجا به زیبایی می‌رساند اجمالاً و بعداً هم عرض می‌کنم ظهور ربطی است، همان طور که واقع است. امام می‌گوید کتاب و سنت، این ربط را آن طور که هست، می‌گوید لذا تصویر وحدت شخصی باید درست بشود و چهار تا طلبه‌ای که یک چیزی به گوششان می‌خورد، قاطی نکنند که کار این بزرگان را خراب نکنند. خدا رحمت کند مرحوم آقای امیرزا جوادآقای ملکی را که به آن طلبه گفت: بیا با من بخور. من چیز نیستم. علی ای حال، ایشان خیلی قشنگ می‌گوید و بعد، عبارت صدرا را می‌آورد که «و غیر هؤلاء (الصدیقین) یتوسلون فی السلوک الی معرفته تعالی و صفاته بواسطه امر آخر» که «غیره» غیر خداست «کجمهور الفلاسفة

بالامكان، و الطبيعيين بالحركة للجسم، و المتكلمين بالحدوث للخلق او غير ذلك ... صدرا آنجا كه مي‌گويد: جمهور فلاسفه با امکان، كار مي‌كنند، نظرش به بوعلی و اتباع اوست »

بيان صدرا و نحوه حل مشكل توسط ايشان

ايشان مي‌فرمايد صدرا خودش چطور مسأله را حل کرده؟ گفته: يك: با اصالة الوجود دو: با وحدت وجود؛ سه: با اين كه حقيقت وجود، عدم را نمي‌پذيرد و به اصطلاح، عدم، نسبي است. چهار: حقيقت وجود با قطع نظر از هر حيثی و جهتی، مساوی است با کمال و اطلاق و غناء و شدت و فعلیت؛ پنجم: «راه يافتن عدم و شؤون آن از نقص و ضعف و محدودیت و غيره، همه ناشی از معلولیت است» بعد، ايشان تصوير صدرائی برهان صديقين را روشن مي‌کند و مي‌خواهد بگويد صدرا مي‌خواهد اين طور بگويد كه: اکنون مي‌گويم شما وقتی با اصالة الوجود و تشكيك، وارد بحث مي‌شويد، به ذات اقدس الهی مي‌رسيد و او را ظاهر مي‌کنيد. بعد، آن موقع اگر خواستيد ماسوا را اثبات کنید بايد از طرف ديگر با دیده حسی و علمی كه به جهان مي‌نگريم، معلول را يك طور ديگر درست كنيم كه حالا توضيحاتش را مي‌دهد «خلاصه اين كه عقل فلسفی متکی به وجودشناسی، از آن جهت كه

وجود وجود است (همان نوع شناسایی که تنها در صلاحیت فلسفه است نه علوم) ما را قبل از هر چیزی به خدا رهبری می‌کند، اولین موجودی که به ما می‌شناساند خداست؛ اما مطالعات حسی و علمی ما را به وجودات محدود و مقید و مشروط و ممکن که آثار و افعال «این را باید درست کنیم که «آثار و افعال و شؤون و تجلیات اوست، رهبری می‌کند» ببینید، آثار، افعال، شؤون و تجلیات. بعد هم شروع می‌کند به بحثی که من دنبالش هستم: «ممکن است توهم شود که این که نتیجه گرفتیم که آنچه موجود است، ذات واجب و شؤون و ظهورات و تجلیات اوست» این مدعای امام است .

مدعای حضرت امام ره و فهم دقیق شاگردش (شهید مطهری)

مخلوقات، مخلوقند، شأنند، تجلی‌اند و ظهورند. حالا عبارت مرحوم آقای مطهری را ملاحظه بکنید که عرض کردم باید از این‌ها به عنوان اصل موضوعی، استفاده کنیم. ایشان درسش را خوب از امام یاد گرفته است لذا در «عدل الهی» به طلبه‌ها در سر درس می‌گوییم که مدام می‌گوید «خاطره‌های خوش و جاوید» من تازه یاد گرفته‌ام آن هم با امامی که با شیرین‌ترین بیان، این‌ها را بیان می‌کرد «الفعل فعل الله و هو فعلنا» ظهور و تجلی و شأن. ایشان می‌گوید ما این‌ها را از

امام یاد گرفتیم و اینجا قشنگ، درسش را پس می‌دهد که کار، درست در بیاید که این بشود ظهور او، عالم، نه این که این، خود او باشد. بعد، مراتبی از تشکیک در ظهور الهی و اسماء الهی، درست خواهد شد که اسم اعظم، درست بشود. اسماء الهی، درست بشود. حالا این را ملاحظه بکنید که یکی دو قدم دیگر را هم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** جلو برویم که عبارات این عارف بزرگوار و حکیم متأله، امام بزرگوارمان را روی عبارت، پیاده کنیم و آشنا بشویم، مدعای امام است، بیان امام است و ادعای ایشان هم این است که ظاهر کتاب، این است. تلامذه ایشان هم مخصوصاً مرحوم آقای مطهری که از استادشان حضرت امام و علامه طباطبایی، خوب استفاده کردند، ببینیم تعبیرشان و اساتید بزرگوارمان -خدا رحمت کند آن‌هایی را که از دنیا رفتند و واقعاً داغی به دل مریدان و عزیزانی گذاشتند که اردات داشتند و بهره‌مند بودند از خرمن نفس و علم و دانش آن‌ها؛ چه استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی که در قید حیات، تشریف دارند همه از فیوضات ارزشمند ایشان در تبیین کتاب و سنت، بهره‌مندیم اما با همین مبانی و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خدا حفظ کند رهبر بزرگوار ما را که هدایت می‌کنند و اصرار می‌کنند که باید کتاب و سنت را در این فضا

خوب بفهمیم و به تعبیری که من مدام می‌گویم «کارکرد حداکثری»، فهم دین را ظاهر کتاب را با این‌ها باید خوب فهمید و اگر این ذهن، مسلح نشود، ما از فهم ظاهر کتاب می‌مانیم. حالا جلو برویم إن شاء الله که خدای متعال رزق ما بکند و در این چند فرصتی که برای کار تفسیری داریم، آماده بشویم با این نکات ارزشمند، آیات نورانی قرآن کریم را که مبدأ فهم اساسی ما در جهانبینی اصلی اسلامی ماست و شاید بعضی از قواعدی را که برای فقه سیاسی و فقه حکومتیمان لازم داریم، از این‌ها در آورد به تعبیر زیبای آقا، می‌شود در آورد، می‌شود امتداد داد. إن شاء الله بنیم خدای متعال چه رزقمان می‌کند .

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین»

۱۴۰۰/۰۷/۱۸

جلسه هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

خلاصه بیان معنای اسم

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام(رضوان الله تعالى عليه) بود و عرض کردیم که امام محور اصل بحثشان در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» و تعیین متعلق این «باسم»، متمرکز بر تحقیق معنای «اسم» است و همان طور که ملاحظه فرمودید، در تقریباً چهار درس با یک بسط و توسعه‌ای، معنای اسم را تحقیق می‌کنند. از اول درس اول که شروع می‌کنند و معنای اجمالی رابطه ممکن و واجب را بررسی می‌کنند، بعد

در درس دوم و نهایتاً سوم و چهارم می‌رسند به این‌که اگر کسی معنای «اسم» را تحقیق کند و بخواهد ظاهر کتاب و سنت را یعنی آیات و روایات ما را دقت کند، نباید تعبیری که دارج در لسان فلاسفه (یعنی علیت و معلولیت؛ و سببیت و مسببیت) را مبنا قرار بدهد؛ چون علیت و معلولیت، و سببیت و مسببیت، یک نوع کثرت و مغایرتی در خود دارد ولی فرمودند یادم نیست که چنین تعبیری در کتاب و سنت آمده باشد. تعبیری که در کتاب آمده «تجلی»، «ظهور» و «نور» است «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که ظهور آسمان و زمین، ظهورند فقط. آسمان و زمین، منور به نور الهی نمی‌شوند، بلکه ظهور او هستند. بعد هم تعبیر فرمودند ظهور او بودن، معنایش این است که وجود دارند و وجود هم وجود ربطی است اما یک ربط دقیق است که در آن سه گونه ربطی که مثال زدند (یعنی ربط پدر و فرزند؛ ربط شعاع شمس و شمس؛ و ربط قوای نفس با نفس) دقیق‌تر و عمیق‌تر است ولی ربط است. در تصریحاتشان هم خواندیم که تعبیر فرمودند نمی‌خواهد بگوید اوست، بلکه ظهور اوست. تعبیری که داشتند، این بود که خوانده شد و در جلسه گذشته هم عبارت از ایشان خواندیم و الآن داریم آن را تحقیق می‌کنیم که فرمایش فرموده‌اند «در عین حالی که این

ظهور اوست، نه این است که خود او باشد، لکن این
 ظاهر به طوری فانی در مبدأ ظهور است، و این موجود
 به طوری در مبدأ خود، فانی است و هیچ نحوه
 استقلالی ندارد که این اوست. این ظهور، فانی در
 اوست. از این جهت گفته می‌شود که: **اللَّهُ نُورٌ**
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». بحث ما در تحلیل این معنا بود
 که عرض کردیم بر اساس این معنا که امام (رضوان الله
 تعالی علیه) آن را ظاهر کتاب و سنت می‌دانند، دیگر
 «باء» هم بای سببیت به معنای متعارف و علیت و
 معلولیت نیست که ادبا یا دقیق‌تر از ادبا، فلاسفه به
 کار می‌برند و به تعبیر زیبای ایشان ما ناگزیریم یا از
 سببیت و مسببیت، دست برداریم یا سببیت و
 مسببیت را به گونه‌ای توسعه بدهیم که این معنا را
 بگیرد که این را در درس چهارم، زیبا بیان کردند.
 رابطه حمد با اسم در بیان حضرت امام ره
 خلاصه، این فرمایش ایشان و اصرار ایشان است که
 هم مسبب است ولی نه مسبب به معنایی که در باب
 علیت و معلولیت، و سببیت و مسببیت با آن کار
 می‌کند و لذا رابطه حمد با اسم، رابطه سببیت و
 مسببیت به معنای متعارف فلسفی‌اش نیست «یا
 بگوئیم: الحمد باسم الله، نه از باب این که حمد مسبب
 است حتی از برای اسم و تعبیر به سببیت و تعبیر به

علیت هم من یادم نیست که در کتاب و سنت، واقع شده باشد، این یک تغییر فلسفی است که در لسان فلاسفه واقع شده است» در لسان کتاب، «خلق است، ظهور است، تجلی است، این تعبیرات است» که حالا خلقش را نگفته‌ایم و انشاءالله بعداً می‌گوییم ایشان تعبیر خلق را اشاره کرده‌اند که در کتاب است، اما آیه را نگفته‌اند، که بعد انشاءالله عرض خواهم کرد.

تشکیک در ظهورات الهی

داشتیم این را در فرمایشات ایشان بررسی می‌کردیم و عرض کردیم بر اساس این فرمایشات اگر تحقیق شد و روشن شد، ما یک نوع تشکیک داریم اما نه تشکیک در وجود، بلکه تشکیک در اسماء الهی داریم، تشکیک در ظهورات الهی داریم که اشاره به تشکیک در ظهورات هم ایشان در همان درس اول که عرض کردم ایشان از اول، همه را با هم بیان فرمودند، اما تفصیل و تدقیقش را همین طور پلکانی جلو می‌برند .

گفتند که اگر بنا باشد تمام اوصاف کمال به طول لامتناهی به صورت غیرمحدود در یک موجودی، موجود باشد و او بشود مبدأ وجود بقیه موجودات، بقیه می‌شوند اسم که لاحدی سبب می‌شود که سلسله جمع بشود. «فرق مابین ممکن و واجب این

است که واجب غیرمتناهی است در همه چیز موجود مطلق است و ممکن موجود محدود است. اگر بنا باشد تمام اوصاف کمال به طور لامتناهی به طور غیر محدود نباشد» یعنی چاره‌ای نیست و او باید تمام اوصاف کمال را به شکل لامتناهی داشته باشد. اگر این طور نباشد «در او متبدل می‌شود به ممکن. آن‌که ما خیال کردیم واجب بوده، واجب نبوده ممکن بوده» پس دارد برهان اقامه می‌شود بر این‌که ما واجب داریم و واجب نامتناهی است و وقتی واجب، نامتناهی بود و تمام کمالات را به شکل نامتناهی داشت، ایشان می‌فرماید: «یک چنین موجودی که مبدأ یک ایجاد می‌شود» وقتی این موجود می‌خواهد ایجاد کند، اسم اعظم، ایجاد می‌شود به تعبیر ایشان «مبدأ یک وجود می‌شود» که رابط وجود و ایجاد را در درس‌های بعدی، توضیح داد و ما هم توضیح دادیم که بر اساس هستی‌بخشی، وجود و ایجاد، یک واقعیت می‌شوند. مبدأ، مبدأ ایجاد است. مبدأ، مبدأ وجود است، این طوری «تمام آن موجوداتی که به مبدئیت او

وجود پیدا می‌کنند، این‌ها مستجمع همان اوصاف هستند به طریق نقص» به طریق نقص یعنی ممکن است به امکان فقری «منتها مراتب دارد: یک مرتبه

اعلی است که در آن همه اوصاف حق تعالی هست،
منتها به اندازه‌ای که امکان دارد، به اندازه‌ای که
می‌شود یک موجودی واجد باشد، آن اسم اعظم
است». ببینید این موجود که مرتبه اعلی است، اسم
است. حواستان باشد که اسم را در درس اول، تحقیق
نکردند، بعد، تحقیق می‌کنند که این اسم، وجود است
و وجود ربطی هم هست اما یک ربطی است
عمیقترین نوع ربطی که می‌شود وجود داشته باشد؛
عمیق‌تر از آن سه نوع ربط. تجلی است، ظهور است،
اسم است، اسم اعظم است .

بعد می‌فرماید اگر این طور شد، دوباره در این اسماء،
تشکیک درست می‌شود؛ در این ظهورات، تشکیک
درست می‌شود «منتها مراتب دارند؛ یک مرتبه، اعلی
است که اسم اعظم است. اسم اعظم عبارت از آن
اسمی است و آن علامتی است که واجد همه کمالات
حق تعالی است به طور ناقص و به طور ناقص یعنی
نقص امکانی، و واجد همه کمالات الهی است نسبت
به سایر موجودات، به طور کامل. این موجوداتی که
دنبال آن اسم اعظم می‌آیند، این‌ها هم واجد همان
کمالات هستند، منتها به اندازه سعه هستی خودشان
به اندازه سعه وجودی خودشان، تا برسد به همین
موجودات مادی» تشکیک در ظهور است، تشکیک در

اسماء الهی است، تشکیک در تجلیات الهی است که درباره تجلی هم نکات دیگری هست که انشاءالله بعداً در بیانات ایشان عرض می‌کنم.

علی ای حال، ملاحظه می‌کنید که ایشان ولو با یک دقتی در بیان و تدریس که دارند در صداوسیما درس می‌دهند، اسم را می‌گویند، تشکیک در اسماء را می‌گویند که اسم اعظمی داریم بعد هم بقیه اسماء که در واقع، مضیقترند اما اسمند. تشکیک در اسماء الهی است. تشکیک در ظهورات الهی است.

تشکیک در اسم و نتایج آن

«اگر تشکیک در اسماء است، اگر تشکیک در ظهورات است، اگر مراتبی در اسماء الهی، وجود دارد، حواستان باشد که این تشکیک، تشکیک در اسم است و حقیقت اسم را در درس‌های دوم تا چهارم، تحقیق کرده‌ایم و آنجا تصریح می‌کنیم که اسم، دیگر علیت و معلولیت به شکلی که فلاسفه می‌گویند، مطرح نیست. سببیت و مسببیت، مطرح نیست. این طور نیست که اگر یک چیزی اسم الهی بود، فعل او اسم الهی نباشد، بلکه فعل او هم اسم الهی است و وقتی فعل او اسم الهی است، مثل خود او که اسم الهی است، آن موقع، معنایش این است که فاعل قریب همیشه اوست.

فاعل قریب همیشه ذات اقدس الهی است و این می‌شود اسم او، می‌شود علامت او. حمد او اسم است، حمد من اسم است. به اسم، واقع می‌شود ولی اسم هم هست. این هم وقتی قابل تصویر است که این حمد، مسبب از اسم نباشد؛ مسبب به معنای فلسفی‌اش که مغایرت بین سبب و مسبب، وجود دارد. مسبب به معنای علیت و معلولیتی که مشهور فلاسفه به کار می‌برند. عبارات ایشان این است. از یک طرف، اصرار بر تشکیک داریم اما تشکیک در ظهورات و اسماء است، مراتب ظهورات است. اسم اعظم داریم، سایر اسماء الهی داریم، تشکیک در اسماء داریم، از یک طرف داریم می‌گوییم اسمند. تشکیک هم در اسماء، واقع می‌شود.

فرق نگاه به عالم به عنوان اسم الهی با نگاه‌های دیگر

فرق بین نگاه به عالم از باب این که اسم الهی است و این‌ها اسماء الهی‌اند، با آن نگاه‌های دیگر چیست؟ فرقی این است که در نگاه‌های دیگر، به معلول، استقلال می‌دهیم و یک نحوه کثرت در آن‌ها وجود دارد اما در این نگاه عمیقی که دارید از یک نوع ربط، صحبت می‌کنید (عبارت ربط را هم خواندیم) و ایشان باز تصریح می‌کنند که این ربط واقعا وجود است ولی یک وجود بسیار بسیار خاص (که عبارتش را در جلسه

قبل هم خواندیم) یعنی در این ربط هم اصرار داریم به این که واقعا ربط و وجود است. نمی‌خواهیم این وجود را جمع، کنیم و بگوییم چنین وجودی نیست «اما ربط موجودات به مبدأ وجود به حق تعالی را نمی‌شود از هیچ یک از این انواع ربطی که عرض کردم، حساب کرد» اما ربط است. ربط موجودات به مبدأ وجود. اگر ربط این موجودات به مبدأ وجود، ربط بود، وجود بود، این طوری، ولی این ربط و این وجود، به گونه‌ای است که باید بشود اسم. این خیلی مهم است، که تمرکز این فرمایش ایشان و تحلیل بسیار ارزشمند ایشان، سر این نکاتی است که عرض کردم و از ابتدا هم ایشان همین مسیر را دارد. لذا می‌گوید: «در فاعل الهی که نفس ایجاد، نفس وجود از مبدأ خیر صادر می‌شود؛ این هیچ نحو استقلالی از خودش ندارد» لذا مهم این است که ... «از این جهت در عین حالی که ظهور» تعبیر این است، چقدر عالی است «اگر آن شعاع، شعاع وجود از آن گرفته بشود بخواهد موجود باشد بتواند تحقق داشته باشد، آن واحد هم نمی‌تواند. ممکن همان طوری که در تحقق، محتاج به مبدأ است، در بقاء هم محتاج است و چون هیچ حیثیتی از خودش ندارد و فانی در مبدأ است؛ از این جهت در عین حالی که ظهور اسماء الهی است، خودش اسماء

الهی است» خیلی عالی است این حرف. «اسماء فعلی است در عین حالی که نور سماوات و ارض، ظهور نور خداست، لکن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، در عین حالی که این ظهور اوست، نه این است که خود او باشد؛ لکن این ظاهر، فانی در مبدأ ظهور است» این در واقع، سازمان بسیار بسیار دقیقی است که ایشان دارند تبیین می‌کنند و من چاره‌ای ندارم تصریحاً برخی از عبارات را تکرار می‌کنم تا دوستان با این دقتی که ایشان تبیین می‌کند، همراهش باشیم تا تصویر بسیار عمیق و دقیقی از وحدت شخصی به معنایی که این آقایان می‌گویند، داشته باشیم نه تعبیری که برخی به غلط از وحدت شخصی به کار می‌برند و «این ظهور اوست، نه این است که خود او باشد.»

عرض کردیم این بیان در بیانات بسیار ارزشمند تلمیذ بزرگوار ایشان که می‌گوید من اول بار از زبان زیبا و شیرین ایشان این مطالب را یاد گرفتم، مرحوم شهید آقای مطهری (رضوان الله تعالی علیه) خیلی خوب آمده. داشتیم بعضی از عبارات شهید، آقای مطهری را در «اصول فلسفه» می‌خواندیم. مرحوم آقای مطهری (رضوان الله تعالی علیه) در «اصول فلسفه» خیلی خوب در مقاله ۱۴ در مقدمه برهان صدیقین،

نکاتی را بیان کردند که همین نکاتی است که آقا در تفسیرشان اشاره کردند.

نکات شهید مطهری در اصول فلسفه

نکته اول این بود که ظاهر آیات الهی را آقای مطهری به خوبی تبیین کردند که در واقع، نشان دادند که ظاهر آیات الهی چگونه است و ما اگر با آیات الهی بخواهیم کار کنیم و واقعاً تمرکز بر ظاهر آیات الهی داشته باشیم، چه اتفاقی می‌افتد. ظاهر آیات الهی به تعبیری که مرحوم آقای مطهری اشاره کردند، این بود که «أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» همه عالم، وجه الله است، وجه الهی است. خب این آیه، آیه خیلی عجیبی است که خدای متعال در سوره بقره می‌فرماید: «أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» این خیلی حرف اساسی‌ای است. آیه می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ذات او شاهد بر وجود و توحید اوست، چون دلیل وجود و دلیل توحید، یکی‌اند (انشاءالله بعداً می‌آید) این دو دلالت که ذات الهی بر وجود الهی و بر توحید الهی دارد، دیگر دلالت عالم نیست. ببینید، این از جهت فنی، مهم است و لذا آقای مطهری تلاش کردند بگویند «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» آیات سوره حشر که بعداً در مراتب اسماء الهی می‌آوریم. اول، خود اسم را می‌گوییم و بعد، مراتب اسماء را سر این آیات،

می‌گوییم و خود امام در همین درس‌های سوره حمدشان دارند. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» این ظاهر آیه است، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» عین تعبیر امام است. یعنی با آیه سوره نور، دارد ظهور را درست می‌کند؛ یعنی ظهور همه اشیاء، به ذات اوست. ظهور به ذات اوست «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بعد هم معلوم می‌شود که «الله» که اسم اعظم است، آن‌ها هم اسمند، منتها آن‌ها اسماء فعلی‌اند و این اسم است، ظهور به اسم است و خود آن ظهور هم اسم است.

تعبیر عجیب حضرت امام در این باب و نتیجه مترتب بر آن

همان تعبیری که امام به کار برد. عجب تعبیری است! این‌ها ظاهرند به اسم «الله» و خودشان هم اسمند، چون اسم است و اسم، حائلیت ندارد. حالا اگر «الله (جل و علی)» اسم اعظم است، بعداً می‌گوییم مراتب را غیب الغیوب را می‌گوییم. «الله» اسم است و عالم هم که ظهور این اسم است، اسم است. امام این را داشت می‌گفت که همین عبارت را خواندیم. در عین حالی که حمد، باسم است، خود حمد هم اسم است؛ الحمد باسم الله.. فعل من اسم است، خودم هم اسم هستم. تعبیر ایشان که الآن خواندیم، این بود که تعبیری بسیار اساسی است و باید رویش تأمل کرد و

ایستاد و آن را خوب فهمید «از این جهت در عین حالی که ظهور اسماء الله است، خودش اسماء الله است، اسماء الله فعلی است. تمام این آسمان و زمین، اسم است» بعد، امام روی این بعد را درست می‌کند که آن موقع دیگر من حمد به غیر اسم ندارم و حصر درست می‌شود یعنی نمی‌توانم غیر اسم را حمد کنم؛ چون هر چه را حمد کنم، اسم الله است. می‌بینید که بعداً آن نتایج از توی این در می‌آید و معنای آیه روشن می‌شود؛ چون «باسم» بر متعلقش مقدم شده حصر دارد. حمد، منحصر به اسم می‌شود. حالا اگر «ال» هم برای استغراق باشد، بعداً انشاء الله می‌گوییم و آن حیث معانی و بیانی‌اش را وارد می‌شویم که ظاهر کتاب را درست کنیم. ایشان می‌خواهد بگوید اگر شما تحقیق معنای اسم را نکنید، آیه را نمی‌فهمید. نمی‌توانید بفهمید که نمی‌شود غیر اسم خدا را حمد کرد؛ چون ما غیر اسم خدا چیزی نداریم. و همه، چه موقع اسمند؟ موقعی که سببیت و مسببیت از بین برود، حائلیت از بین برود؛ لذا ببینید «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ یعنی ظهور همه اشیاء به ذات اوست» حالا این «الله» که خودش اسم بود، «سماوات» هم اسم است «ارض» هم اسم است، مراتب اسماء

الهی می‌شوند. می‌شود تشکیک در اسماء که در ابتدا عرض کردم.

خلاصه این که دوستان، کمی عجله نکنند چون تا این تحلیل تمام نشود، همه‌اش واضح نمی‌شود و ما چاره‌ای نداریم و باید مدام دست و پا بزنیم دیگر. به تعبیری که خود امام داشتند و آقای مطهری هم اینجا داشتند، حالا یا آن‌ها که شهود کردند، خب شهود می‌کنند؛ آن‌هایی که می‌خواهند با برهان بروند، نابینايند و باید دست و پا بزنند تا درست بشود. «در سوره آل عمران می‌فرماید...» ایشان ظاهر آیات را آورد.

سازمان شهید مطهری در این باب

پس مرحوم آقای مطهری در اینجا کار اولش این است که نشان داد «اینما تولوا» هر جا رویتان را بر دارید، آنجا چهره خداست؛ وجه خداست؛ اسم خداست؛ ظهور ذات الهی است. بعد هم آن کلمات زیبای حضرت امیر(علیه السلام) را آورد که فرمود: «و کلّ ظاهرٍ غیره غیر باطن و کلّ باطن غیره غیر ظاهر» و «الظاهر لا یقال ممّا؟» ظاهر از چه؟ «و الباطن لا یقال فیما؟» باطن در چه؟ لذا به تعبیر قشنگ ایشان «جهت ظهور و جهت بطون» یکی‌اند. آن یکی، کدام است؟

«کمال فعلیت و لانهایی شدت وجود» است همین که حد وسط امام در درس اول بود. خدا بیامرزد این مرد را واقعا، که چه کرده؟ آدم وقتی انقلابش را نگاه می‌کند، متحیر می‌ماند؛ وقتی می‌آید در صداوسیما درس می‌دهد، آدم بدتر، متحیر می‌شود که یک نفر باید از عمرش چقدر استفاده کند که این بشود؟ این «لانهائی و شدت وجود» که حد وسط آقای مطهری است، مال امام است که همین تعبیر بود: «فرق مابین ممکن و واجب این است که واجب غیرمتناهی است در همه چیز موجود مطلق است؛ و ممکن، موجود محدود است. اگر بنا باشد تمام اوصاف کمال به طور لامتناهی به طور غیر محدود نباشد، متبدل می‌شود به ممکن. آن که ما خیال کردیم واجب بوده، واجب نبوده؛ ممکن بوده» می‌بینید که حد وسط، بیش از یک چیز نیست. حد وسط ظهور و بطون، یک چیز است: نامتناهی بودن و لاحدی؛ شدت وجود. شدت وجود، آن را نامتناهی می‌کند و به تعبیر قشنگی که از آقای طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌خوانیم، «واحد قهار». این قهاریتش این است که می‌گویند جلالش حجابش است، قهاریتش این طور است. این واحد قهار، واحدی است که دیگر دو در کنارش نیست. امام می‌فرمودند این واحد قهار الآن هم واحد قهار

است؛ منتها الآن لیل دین است که در ادامه تفسیر
سوره حمد می‌خوانیم. ایشان می‌فرمودند قهاریت
الهی، الآن واحد قهار است، روز قیامت هم واحد قهار
است «لمن الملك اليوم لله الواحد القهار» ایشان
می‌گویند الآن هم ملک مال واحد قهار است. فرقی
این یوم و لیل است. الآن لیلۃ الدین است، آنجا یوم
الدین است؛ الآن لیلۃ التوحید است یعنی الآن انانیت
است، و یوم الدین، آن موقع است. واحد قهار است،
همه‌اش واحد قهار است. قهاریت واحد قهار، طوری
است که دو ندارد. می‌بینید که حد وسطی که آقای
مطهری پیاده می‌کند «کمال فعلیت و لانهای شدت
وجود» است که ایشان هم همین را به زیبایی، پیاده
می‌کند. اگر یک موجود لحد، یک موجودی که در
لانهای و شدت فعلیت وجود مبدأ وجود و ایجاد
بشود، اسم اعظم از آن متجلی می‌شود.

«منتها اسم اعظم او» که می‌خواهد تحت عنوان
«ولایت احمدی علوی» مطرح کند که می‌خوانیم.
خلاصه، این فرمایش بسیار بسیار مهم ایشان است:
«اسم اعظم عبارت از آن اسمی است و آن علامتی
است که واجد همه کمالات حق تعالی است به طور
ناقص» نسبت به بقیه اسماء، به طور کامل؛ چون اسم
اعظم است «این موجوداتی که دنبال آن اسم اعظم

می‌آیند» چون تشکیک اسماء است. به دنبال، یعنی تشکیک است اما نه تشکیک در وجود بلکه تشکیک در اسم و ظهور. اسم و ظهور هم این نیست که بگوییم وجود ندارد. خواندیم که وجود دارد ولی وجودی که در ذهن ماست و به کار می‌بریم، نیست. آن وجود نیست ولی وجود دارد. تعبیر می‌کردند که این وجود دارد. «اما ربط موجودات به مبدأ وجود، به حق تعالی را نمی‌شود از هیچ یک از این انواع ربطی که عرض کردم حساب کرد. کتاب و سنت هم گاهی همین معنا را، همین معنا را، همین معنای ربط را به آن صورت که هست، افتاده می‌فرمایند» ربط هست، ولی واقعیت این رب، تجلی و اسم است.

مرحوم آقای مطهری، این را قشنگ آوردند و گفتند و شاگرد خوب این طوری است که اشک استادش را در آورد. وقتی از دنیا رفت، هر دو برایش گریه کردند؛ هم امام گریه کرد هم آقای طباطبایی. «حاجی سبزواری در منظومه» که از آقای مطهری خواندیم. خلاصه این که کار اول این است که من ظاهر کتاب را حفظ کنم و فتوا بدهم «الله تعالی ظاهر ما غاب قطّ و العالم غائب ما ظهر قطّ». عالم که می‌گوییم «ما ظهر»، یعنی آن وجودات مستقله‌ای که شما می‌دیدید، و آن که ظاهر شده، اسماء الهی است. این فرمایشات آقای مطهری را

خواندیم و گفتیم کار مهم ایشان این است که باز از کتاب و سنت شروع کرده است؛ آیات الهی و کلمات توحیدی اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) را مبنا قرار داده. خدا رحمت کند مرحوم آقای حسنزاده را و حفظ کند استادمان آیت الله جوادی را که می‌گفتند این روایات توحید صدوق را مباحثه می‌کردیم؛ خود روایات را. حالا کجا بیاوریم یک عزیزانی را که این طور حوصله کنند کلمه به کلمه، این‌ها را مباحثه کنند؟ ما هم مجبوریم الآن روی عبارت، کلمه به کلمه بگوییم تا معلوم بشود این‌ها مال امام است؛ همین امامی که این طور عالم را شیفته خودش کرده، علمش این است.

علی ای حال، مرحوم آقای مطهری این را بیان فرمودند؛ ظاهر آیات را مطرح کردند

بیان صدرا دربرهان صدیقین (پنج مقدمه)

عبارات را یکی یکی گفتند تا به اینجا رسیدیم که صدرا با پنج مقدمه، برهان صدیقینش را ارائه کرد. مقدمه اولش اصالت وجود بود؛ مقدمه دومش وحدت وجود بود که تمرکزمان الآن سر این است. وحدت وجود در این مقدمه یعنی نبود کثرت تباینی. وجود، یک حقیقت است، ولی تشکیک و مراتبی وجود دارد از

شدت و ضعف و کمال و نقص؛ یا کثرت عرضی که وجود سایل که تشابک وجود و عدم در وجود سیال است. ایشان خیلی قشنگ، توضیح می‌دهند. کثرت طولی و عرضی می‌شود مبدأ مقدمه یکی از این براهین. مقدمه سوم هم این شد که حقیقت وجود، عدم را نمی‌پذیرد و الا عدم در عالم نداریم و عدم نسبی است، حتی عدم مضاف هم نداریم در عالم. عدم اگر عدم است، نسبی است. بعد هم کمال و اطلاق و غناء و شدت و فعلیت و عظمت و جلال و لاحدی و نوریت، مال وجود است و نقص و تقید و فقر و ضعف و کوچکی و امکان فقری، مال مراتب متأخرند. این هم مقدمه چهارم بود. مقدمه پنجم این است که این‌ها که مال مراتب متأخرند و از عدم آمده‌اند، از حیث معلولیت، نشأت می‌گیرند؛ از معلولی که عین فقر و ربط است. با این پنج مقدمه، صدرا می‌خواهد بگوید وقتی تو به حقیقت وجود، نگاه می‌کنی، اولین موجودی که می‌یابی، ذات اقدس الهی است. می‌فهمی که وجود، پذیرای عدم نیست، لذا لاحد است؛ همین حد وسط قشنگ امام در اول بحثشان خلاصه‌اش این می‌شود که وجود وقتی شناخته می‌شود و فن وجودشناسی (که کار فلسفه است) اولین وجودی که می‌شناسد، ذات مقدس اوست.

«نتیجه می‌گیریم که حقیقت هستی در ذات خود، قطع نظر از هر تعینی که از خارج به آن ملحق گردد، مساوی است با ذات لایزال حق. پس اصالت وجود، عقل ما را مستقیماً به ذات حق رهبری می‌کند نه چیز دیگر. غیر حق را» که حالا می‌خواهیم این را تحقیقی کنیم «که البته جز افعال و آثار و ظهورات و تجلیات او نخواهد بود

دلیل شهید مطهری در باب وجود ماسوی الله

آقای مطهری دلیلی می‌گوید ولی دیگر تحلیل ظهور و تجلی را در اینجا انجام نمی‌دهد. می‌گوید بله، شاهد حسی ما، ما را با عالم، آشنا می‌کند؛ عالمی که محدود است و تقید دارد؛ عالمی که وجود و عدم در آن، تشابک دارند، وجود سیال دارد، حرکت دارد. خب اما حالا این عالم، چه می‌شود؟ معلول است؟ بله معلول است. معلول، عین فقر است؟ بله عین فقر است. معلول، عین تأخر است؟ عین تأخر است. ولی معلولاتی داریم که این‌ها را چطور می‌خواهم ثابت کنم تجلی است؛ شأن است؟ این تکه را باید ببینیم ایشان می‌خواهد چکارش بکند. ما به ذات اقدس اله رسیدیم؛ تمام. ثابت شد که یک موجود لاحد این طوری است. در اوج شدت فعلیت و وجود و لاحدی داریم؟ بله داریم و آن، ذات اقدس الهی است که واجب است.

اما حالا ماسوی را چکار کنیم؟ ایشان زود استدلال می‌کند: «غیر حق را که البته جز افعال و آثار و ظهورات و تجلیات نخواهد بود، باید دلیل دیگری باید پیدا کنیم» دلیل دیگر «با دیده حسی و علمی به جهان می‌نگریم، جهان را گذران و پذیرنده عدم می‌بینیم، یعنی واقعیت‌ها را محدود و مشروط می‌بینیم؛ با وجوداتی برخورد می‌کنیم که یک جا هستند و جای دیگر نیستند و یا گاهی هستند و گاهی نیستند» این فرمایش ایشان است. «حکم می‌کنیم که جهان، عین حقیقت هستی نیست، جهان، ظلّ هستی است، جهان، هستی توأم با نیستی است، پس جهان معلول و اثر است، ظهور و تجلی است، شأن و اسم است» حالا ما سر این، گیر کرده‌ایم. این «جهان ظل هستی است» و «جهان، معلول است» درست،

جهان معلول است به معنای تشکیک در وجود یا تشکیک در ظهور

اما این معلول یعنی تشکیک در وجود یا این معلول یعنی تشکیک در ظهور؟ ببینیم این را چکار کرده است. ایشان آهسته و روان، یک گریزی هم به برهان آقای طباطبایی دارد که من دیگر فعلاً آن را در عبارت نخواندم؛ فعلاً با صدرا می‌خواهیم کار بکنیم. ایشان دارد فرمایشات امام را توضیح می‌دهد. بالاخره این

قسمت «ظهور و تجلی و شأن و اسم» را می‌خواهیم درست کنیم .

ایشان ذات را درست می‌کنند اما اسم و شأن را ببینیم. اینجا برای این که آن را درست کنند «ممکن است توهم شود که این که نتیجه گرفتیم که: آنچه موجود است ذات واجب و شؤون و ظهورات و تجلیات اوست» ایشان می‌خواهد بگوید آیا این حرف ما به معنای قبول حرف عرفا نیست که منکر علیت و معلولیتند؟ «مستلزم این نیست که سخن عرفا را بپذیریم که اساساً علیت و معلولیتی در کار نیست، بلکه ممکن و امکانی در کار نیست؟» همین چیزی که در عبارت امام هم بود. می‌خواهیم این را الآن تحلیل کنیم. «زیرا فرض این است که جز ذات حق و شؤون و اسماء حق، چیزی در کار نیست» ببینید فعلاً آنچه برایمان مسلم است، این است که یک ذات داریم و یک شؤون و اسماء و تجلیات داریم و ظهورات داریم. بعد، ایشان می‌گویند: «ولی این توهم، باطل است. این توهم ناشی از عدم درک مفهوم صحیح علیت و معلولیت است» اجازه بدهید من از اینجایش را فردا دوباره با هم کار کنیم و ببینیم چقدرش را ایشان در اینجا گفته و فاصله‌ای که فرمایش ایشان با عبارات امام دارد، در جای دیگری از ایشان پر شده یا نه.

«عدم درک صحیح علیت و معلولیت» یعنی آقای مطهری می‌خواهند علیت و معلولیت را توسعه بدهند و به آن ربطی که امام می‌گفتند، برسانند که می‌گوییم انشاءالله .

آیا علیت یک نوع زایش برای علت است؟ یعنی علت، یک معلول را زایش می‌کند که مستقل و جداست؟ ببینیم چکار باید بکنیم. ایشان می‌خواهد بگوید «تحقیقات عمیق صدر المتألهین در این زمینه، که شاهکار این مرد بزرگ است و منحصر به شخص خود اوست و از عالی‌ترین اندیشه‌های بشری است، ثابت کرده» که اگر تصویر درست ... یعنی توسعه بدهیم، تعمیق کنیم، می‌خواهیم ببینیم تحلیل این تعمیق در عبارت‌های آقای مطهری ... امام می‌خواهد تعمیق کند و می‌خواهد ما را از علیت و معلولیت، و سببیت و مسببیتی که در ذهن ماست - که حداکثرش می‌شود رابطه نفس و قوا، یک کم، پایینترش می‌شود شمس و شعاع شمس، و یک کم پایینتر و ابتدائیتش، پدر و فرزند- می‌خواهد این‌ها را به هم بریزد و بعد، از تویش ظهور و اسم در بیاورد. ببینیم اینجا را چکار کرده .

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

۱۴۰۰/۰۷/۱۹

جلسه هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

خلاصه از فرمایشات ابتدایی حضرت امام در تفسیر سوره حمد

بحث ما درباره فرمایشات حضرت امام (رضوان الله تعالى عليه) بود که عرض کردیم ایشان از همان درس اول تفسیرشان با دقتی، مسأله «اسم» و مراتب اسماء الهی را و تشکیک در اسماء الهی را بیان می‌فرمایند و تقریباً همه مطلب را امام در درس اول، بیان کرده‌اند اما در بقیه درس‌ها دنبال تفصیل و اثبات و دقت بیشتر مطلبند لذا از همان جایی که خواندیم، ایشان نشان دادند که چون مبدأ هستی‌بخشی ما لاحد و

لانهایی است در شدت فعلیت و وجود دارد، غیری باقی نمی‌ماند و کمالی باقی نمی‌ماند برای کسی و استقلالی برای موجود دیگری باقی نیست. این را تقریباً بیان کردند و ثابت کردند که اگر این طور نباشد، آن مبدأ واجب نخواهد بود، ممکن خواهد بود، نقص بر آن مبدأ وارد خواهد شد که توضیح دادند. بعد هم فرمودند اما مراتب اسماء الهی که اسمند و وجود استقلالی ندارند، یک ربط خاص منحصر به فردی بین خالق و مخلوق، وجود دارد، مراتب اسماء، تشکیک دارند و ما یک اسم اعظمی داریم که مستجمع همه صفات کمال است و همه کمالات را می‌نمایاند

اسم اعظم در اندیشه حضرت امام

به تعبیری که بیان فرمودند. بعد هم فرمودند: «اسم اعظم عبارت از آن اسمی است و آن علامتی است که واجد همه کمالات حق تعالی است به طور ناقص، و به طور ناقص یعنی نقص امکانی» و عرض هم کردیم که این امکان، امکان ماهوی نیست بلکه امکان وجودی است و توضیحاتش را دادیم «و واجد همه کمالات الهی است نسبت به سایر موجودات به طور کامل» چون می‌خواهند تشکیک را بین اسماء، درست کنند، این اسم نسبت به بقیه اسماء الهی، همه کمالات را به طور کامل دارد «این‌ها هم واجد همان کمالات

هستند، منتها به اندازه سعه هستی خودشان به اندازه سعه وجودی خودشان» خب ملاحظه می‌کنید که هم برای اسماء الهی، هستی قائلند هم هستیشان هستی اسم است، هستی ظهور است، واقعیتشان و اقعیت ظهور است «به اندازه سعه وجودی خودشان تا برسد به همین موجودات مادی» حالا چون یک مقدار بحث را جلو بردیم خوب است با بعضی از عبارات ایشان بیشتر آشنا بشویم که کاملا معلوم بشود که این‌ها فرمایشات امام است .

ادراک عالم ماده و بیان تسبیح اشیاء

بعد هم تبیین می‌کنند که لذا در این عالم ماده هم ادراک هست «همان ادراکی که در انسان هست در آن‌ها هم هست: ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لاتفقهون تسبیحهم؛ بعضی از باب این که نمی‌دانستند می‌شود یک موجود ناقص هم ادراک داشته باشد، آن را حمل کرده بودند به این که این تسبیح، تکوینی است» این یکی از تفسیراتی است که برای این آیه شده «ان من شیء» خواسته‌اند بگویند این وجودات را وجود تکوینی‌شان حمد می‌کنند «و حال آن که آیه، غیر از این را می‌گوید» خدا رحمت کند علامه را که تقریبا با همین بیان می‌فرمایند و امام هم استفاده می‌کنند «تسبیح تکوینی را ما می‌دانیم که یعنی این‌ها

موجوداتی هستند و علتی هم دارند. خیر مسأله این نیست، تسبیح می‌کنند» پس دارند ثابت می‌کنند که این‌ها اسمند و از اسماء فعلی‌اند، حالا اسم فعلی را هم بعد می‌خوانیم و بیان می‌کنند، و چون اسم الهی‌اند، همه کمالات را در حد سعه وجودی‌شان که در عالم ماده است، دارند .

«در روایات، تسبیح بعضی از موجودات را هم ذکر کرده‌اند که چیست. در قضیه تسبیح آن سنگریزه‌ای که در دست رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، آن‌ها شنیدند که چه می‌گوید تسبیحی است که گوش من و شما اجنبی از اوست نطق است؛ حرف است؛ لغت است، اما نه به لغت ما، نه نطقش نطق ما است اما ادراک است، منتها ادراک به اندازه سعه وجودی خودش»

مصادیق اسم الله

خلاصه، این را توضیح می‌دهند و به اینجا می‌رسانند که حالا مورد نظر ماست: «لکن عالم پر هیاهو است تمام عالم زنده است، همه هم اسم الله هستند همه چیز اسم خداست. شما خودتان از اسماء الله هستید زبانتان هم از اسماء الله است، دستتان هم از اسماء الله است به اسم الله الحمد لله، حمد هم که می‌کنید، اسم

الله است. زبان شما که حرکت می‌کند، اسم الله هست. از این جا پا می‌شوید می‌روید به منزلتان، با اسم الله می‌روید» یعنی ذات، اسم است، فعل هم اسم است و هیچ فرقی نمی‌کنند؛ هیچ حائلی وجود ندارد «نمیتوانید تفکیک کنید خود شما اسم الله هستید، حرکات قلبتان هم اسم الله است

حرکات نبضتان هم اسم الله هست، این بادهایی که وزیده می‌شود، همه، اسم الله‌اند. از این جهت آیه شریفه محتملاً می‌خواهد همین معنا را بفرماید در بسیاری از آیات دیگر هم هست با اسم الله کذا. صحبت از اسم الله است و همه چیز اسم الله است، یعنی حق است» با اسم الله کذا را بعداً می‌گوید «قل هو الله احد» است و قبلاً هم خواندیم که نتیجه‌اش این می‌شود که «باسم» در هر سوره با «باسم» در سوره دیگر متفاوت است که قبلاً اشاره کردیم و بعداً إن شاء الله تفصیلش را می‌گوییم. «اسماء الله، همه چیز اوست. اسم در مسمای خود، فانی است. ما خیال می‌کنیم که خودمان یک استقلالی داریم، یک چیزی هستیم. لکن این طور نیست. اگر آنی، آن شعاع وجود که موجودات را با آن شعاع، با آن اراده، با آن تجلی» خوب دقت کنید که هر سه تعبیر را به کار می‌برند. شعاع وجود، شمس است؛ اراده، نفس است؛ تجلی، ادق از آن سه تا است.

پدر و فرزندی که کنار رفت، سه مثال، درست در آمد؛ همه را امام از همان درس اول می‌گویند یعنی انصافاً مدرسند، دارند مطلب را در صداوسیما می‌گویند، با یک دقتی می‌گویند که دقت را پله پله بیان می‌کنند ولی همه‌اش را از همان اول گفته‌اند «با آن شعاع وجود، با آن اراده، با آن تجلی» فاعلیت نفس نسبت به اراده که «فاعل به تجلی» نامیده می‌شود یا مراتب نور شمس و شعاع شمس، یا ادق از همه، تجلی‌ای که بین خلق و حق است و کثرت در آن نیست. بعداً گفته‌اند، دوباره هم می‌گوییم. ما من عمداً عبارت را می‌خوانیم شما توجه بکنید چون حالا دیگر زمینه بحث‌ها فراهم شد، بهتر می‌شود.

تبیین اسم الله بودن تمام اشیاء و افعال

«اگر آنی آن تجلی برداشته بشود، تمام موجودات، لاشیئند» دیگر ادقش که آخری است، با آخری، کار می‌کند «بر می‌گردند به حالت اولشان برای آن که ادامه موجودیت همه به همان تجلی اوست. با تجلی حق تعالی، همه عالم، وجود پیدا کرده است» وجود است. ما نمی‌خواهیم وحد شخصی را به معنای انکار ماسوا داشته باشیم، ولی استقلال ماسوا را قبول نداریم ولی وجود کثرتی در حد کثرت نفس و قوا را هم قبول نداریم «آن تجلی و نور، اصل حقیقت وجود است؛

یعنی اسم الله است» بعداً هم می‌گویند که این اسم
الله، غیر ذات الله است. حالا می‌خواهیم به این برسیم
و خودشان می‌گویند. «الله نورالسموات والارض؛ نور
سماوات و ارض، خداست، یعنی جلوه خداست.
هرچیز که یک تحقق دارد، این نور است، ظهوری
دارد، این نور است، ما به این، نور می‌گوییم برای
این که یک ظهوری دارد؛ انسان هم ظاهر است؛ نور
است حیوانات هم همین طور، نورند. همه موجودات
نورند، و همه هم نور الله هستند. الله نور السموات و
الارض، یعنی وجود سماوات و ارض - که عبارت از نور
است - از خداست. و آن قدر فانی در اوست که الله نور
السموات» این تعبیر، خیلی عجیب است «، نه این که
الله ينور السموات» باز هم دقت کنید که چقدر زیبا
می‌فرماید. «نه این که الله ينور السموات؛ این، یک
نحوه جدایی می‌فهماند. الله ينور» یعنی نورش به
چیزی برسد اما «الله نور» نه، «الله نور السموات و
الارض یعنی هیچ موجودی در عالم نداریم که یک
نحوه استقلالی داشته باشد» خدا می‌داند آن اوایی
که ایشان این‌ها را تدریس می‌کردند در صداوسیما،
بعضی از دوستانی که یادمان است و خیلی‌هایشان
هم شهید شدند، این‌ها را پیگیری می‌کردند، این
حرف‌های ایشان چه تأثیری گذاشت، چه فضائی

فراهم کرد! «استقلال، معنایش این است که از امکان خارج بشود و به حد وجوب برسد، موجودی غیر از حق تعالی نیست» حالا خودشان می‌گویند «نیست» یعنی چه؟ یعنی استقلال ندارد. نمی‌خواهد انکار کند. حالا دوباره توضیح می‌دهند «از این جهت که می‌فرماید: به اسم الله الحمدالله به اسم الله قل هو الله احد. به اسم الله قل نه این است که مقصود، محتملاً این طور باشد که بگو: بسم الله» نه، قول تو بسم الله است، قل تو بسم الله است «واقعیتی است که این واقعیت این طوری است: با اسم الله بگو؛ یعنی گفتنت هم با اسم الله است» ذات اسم الله است، قل تو هم اسم الله است «یسبح له ما فی السموات والارض، نه من فی السموات و الارض، هر چیز که در زمین و آسمان است تسبیح می‌کند با اسم خدا که جلوه اوست، و

همه موجودات به این جلوه متحققند و همه حرکات، حرکاتی است که از همان جلوه هست تمام چیزهایی که در عالم واقع می‌شود، از همان جلوه هست چون همه امور همه چیزها از اوست و به او بر می‌گردد، خودی در کار نیست که کسی که بگوید: من خودم هم یک چیزی دارم، یعنی مقابل مبدأ نور، خودم هم یک چیزی دارم که از خودم هست آن وقت هم که داری،

باز از خودت نیست، آن وقت هم که چشم داری، باز این چشم از خودت نیست؛ این چشمی است که به جلوه او وجود پیدا کرده. پس حمدی که می‌کنیم و حمدی که می‌کنند و ثنایی که می‌کنند و ثنایی که می‌کنیم با اسم الله است به سبب اسم الله است و این هم فرموده است: بسم الله. الله یک جلوه جامع است، یک جلوه‌ای از حق تعالی است که جامع همه جلوه‌هاست، رحمان و رحیم از جلوه‌های این جلوه است» منتها رحمان و رحیم هم اسمند، یعنی هیچ چیز حائل نمی‌شود «الله جلوه حق تعالی است و رحمان و رحیم از جلوه‌های این جلوه است. رحمان، با رحمت و با رحمانیت همه موجودات را ایجاد کرده است» که إن شاء الله تفسیرش را کار می‌کنیم. فعلا سر اسم بودنش داریم تمرکز می‌کنیم. «این رحمت است. اصلاً وجود رحمت است؛ حتی آن وجودی که به موجودات شریک هم اعطا شده باز رحمت است، رحمت واسعه‌ای که همه موجودات در زیر پوشش آن هست یعنی همه موجودات عین رحمت هستند، خودشان رحمتند» ما فعلا تفسیر رحمان و رحیم را کار نکردیم و حیث اسم بودنشان الآن محل بحث است.

تطبیق حیث جلوه و تجلی و اسم

«اللَّهُ بِاسْمِ اللَّهِ هَمَانِ جَلُوهَايَ اسْتِ كِهْ جَلُوهْ بِهْ تَمَامِ
مَعْنَاَسْتِ. مَقَامِي اسْتِ كِهْ جَلُوهْ رَا بِهْ تَمَامِ مَعْنَا
مِي تَوَانْدِ بَرُوزِ بَدِهْدِ. اِسْمِ جَامِعِ اسْتِ. يَكِ اِسْمِي اسْتِ
كِهْ بَاَزِ جَلُوهْ اسْتِ؛ خُودِ ذَاتِ حَقِّ تَعَالَى اِسْمِ نَدَارْدِ»
خُوبِ تَوَجِهْ كَنِيدِ. پَسِ بَحْثِ وَحْدِ شَخْصِي نِيَسْتِ كِهْ
بِگُويِيْمِ ذَاتِ. «: لا اِسْمِ لِهْ وَ لا رِسْمِ، اِسْمِ اللّٰهِ وَ اِسْمِ
رَحْمَانِ وَ اِسْمِ رَحِيْمِ، هَمِهْ اِيْنِهَا اِسْمَا هَسْتَنْدِ، جَلُوهْ
هَسْتَنْدِ. بَا اِيْنِ اِسْمِ اللّٰهِ كِهْ جَامِعِ كَمَالَاتِ اسْتِ» دَرِ
اِدَامِهْ، دَرْبَارِهْ ذَاتِ، بَحْثِ مِي كَنِيمِ. اَلْآنِ مِي خَوَاهِمِ اَصْلِ
عِبَارَتِ دَسْتَتَانِ بَاشْدِ كِهْ بِيْنِ مَقَامِ ذَاتِ وَ مَقَامِ اِسْمِ،
فَرْقِ اسْتِ. ذَاتِ يَكِ مَقَامِ دَارْدِ وَ اِسْمِ يَكِ مَقَامِ دَارْدِ.
بَعْدَا مِي گُويِمِ كِهْ كَسِي دَسْتَشِ بِهْ مَقَامِ ذَاتِ نَمِي رَسْدِ
حَتِي نَبِي بَزْرُگُوَارِ اِسْلَامِ. «بِهْ مَرْتَبِهْ ظَهْرُورِ رَحْمَانِ وَ
رَحِيْمِي اَشِ رَا ذَكْرِ فَرْمُودِهْ اسْتِ اَزِ بَابِ اِيْنِ كِهْ رَحْمَتِ
اسْتِ وَ رَحْمَانِيْتِ اسْتِ وَ رَحِيْمِيْتِ اسْتِ وَ اَوْصَافِ
غَضْبِ وَ اِنْتِقَامِ، اِيْنِهَا تَبْعِي اسْتِ» اِيْنِهَا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ
سَرِ رَحْمَتِ، بَحْثِ مِي كَنِيمِ. «پَسِ بِهْ اِسْمِ اللّٰهِ وَ رَحْمَانِ
وَ رَحِيْمِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ. تَمَامِ مَحَامِدِي كِهْ دَرِ عَالَمِ وَ هَرِ
كَمَالِ وَ هَرِ حَمْدِ وَ هَرِ سَتَايِشِي كِهْ بَاشْدِ، بِهْ اَوْ وَاَقَعِ
مِي شُودِ، بَرَايِ اَوْسْتِ» بَعْدِ هَمِ شُرُوعِ مِي كَنْنَدِ بِهْ زَدْنِ
مِثَالِهَا «فِيْلَسُوفِ اَزِ خُودَشِ هِيْچِ نَدَارْدِ؛ دَانِشْمَنْدِ هِيْچِ
نَدَارْدِ، هَرِ چِهْ هَسْتِ جَلُوهْ اَوْسْتِ. اَنْچِهْ هَمِ كِهْ اِدْرَاكِ

کرده، با عقلی ادراک کرده که جلوه اوست، خود ادراک،
جلوه اوست، خود مدرک، جلوه اوست. همه چیز از
اوست» تمرکز من سر حیت این اسم و تحقق اسماء
فعلی الهی است یعنی همه موجوداتی که وجود دارند،
اسمند. «عمر و را تعریف می‌کنیم ما خیال می‌کنیم که
داریم از این نور شمش، از این نور قمر تعریف می‌کنیم،
از باب این که نمی‌دانیم. از واقعیت چون محجوبیم ...
هر خوبی هست از اوست، تمام کمالات از اوست. از
اوست یعنی این که همان جلوه است. با یک جلوه‌ای
همه عالم موجود شده» که بحث «لا تکرار فی التجلی»
را هم وارد می‌شوند که «إن شاء الله به آن هم می‌رسیم.
«با یک جلوه‌ای همه عالم، موجود شده و ما گمان
می‌کنیم که خودمان داریم عمل می‌کنیم» این «با یک
جلوه‌ای، همه عالم موجود شده» را بعداً «إن شاء الله
تفسیر خواهیم کرد. خلاصه، این حیت جلوه را و حیت
تجلی را و حیت اسم را ایشان به خوبی تطبیق
می‌دهند «ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی، رمیت و ما
رمیت از باب این که جلوه است، رمی هم مستند به آن
جلوه است لکن "ان الله رمی" آن‌هایی که با تو بیعت
کردند، "ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله" با خدا
بیعت کردند. این دست هم جلوه خداست، منتها ما
محجوب هستیم ... الا آن کسی که به تعلیم خدا معلّم

است» و بعد نشان می‌دهند که معلّم، خداست و معلّم هم ولی الله اعظم است و اوست که معلّم به تعلیم الهی است و اوست که اهل بیت را تعلیم داده و که بحث‌ها را بعداً دوباره انجام می‌دهیم .

علی ای حال، ملاحظه می‌کنید که ایشان مطلب را از همان درس اول، خیلی عالی، پیاده می‌کنند یعنی هیچ این طرف و آن طرف نرفتند. حالا در درس‌های بعدی، آن مراحل را که عرض کردم، تفصیل می‌دهند .

نقایض از او نیست

بعد می‌گویند: «نقایض از او نیست. چیزهایی که وجود پیدا می‌کنند، یک جهت وجودی دارند، یک جهت ناقص دارند. جهت وجودی نور است، اینش مال اوست، نقص مال او نیست؛ نقیصه‌ها از او نیست، "لا"ها از او نیست؛ یعنی آن چیزهایی که نیست و هیچ تعریفی برای "لا" واقع نمی‌شود، همیشه تعریف‌ها برای آری، واقع می‌شود؛ برای وجود، واقع می‌شود؛ برای کمال، واقع می‌شود و کمال در عالم، وجود ندارد الا یک کمال، و آن کمال الله است؛ جمال هم جمال الله است .

ما باید این را بفهمیم و بفهمانیم به قلبمان» که بحث‌های تذکری بسیار بسیار عالی انجام می‌دهند که این را تبیین بکنند .

«هر کس حمد کرده، جلوه خدا را حمد کرده. اگر قصیده‌ای برای حضرت امیر می‌گویید، می‌فهمد که این برای خداست، برای این که او جلوه بزرگ خداست، چون جلوه بزرگ خداست مدح او مدح خداست؛ مدح جلوه است» بعد هم نکته‌ای را که دیروز عرض کردم، می‌فرمایند: «اینکه می‌بینید این قدر آدم، داد لمن الملک می‌زند، این قدر غرور پیدا می‌کند، برای این است که نمی‌فهمد؛ "من عرف نفسه فقد عرف ربه" که خلاصه، این مطلب را تبیین می‌کنند که ما فعلاً داریم با این فضا کار می‌کنیم. «وقتی فرمود: الحمد لله، یعنی تمام اقسام حمد و تمام حیثیت حمد، از خداست، مال اوست» بعد هم نشان می‌دهند که این مسأله، برهان فلسفی دارد و ما در فلسفه اعلی، این را تبیین می‌کنیم .

سازمان حضرت امام ره در تبیین اسم الله

این عبارت امام (رضوان الله تعالی علیه) که تقریباً تمام مطلب را در ارتباط با جلوه بودن، اسم بودن و تشکیک در اسماء و ظهورات الهی و در ارتباط با

مراتب اسماء الهی، در درس اول، همه را گفته‌اند. انکار وجود غیر می‌کنند. چرا؟ چون در عالم، ذات الهی و اسم الهی وجود دارد. ببینید انکار وجود غیر، معنایش این است که ما در عالم، ذات الهی داریم و اسم الهی. ذات الهی داریم و جلوه الهی. این‌ها حرفشان این است. نمی‌خواهند بگویند ما نیستیم، بلکه می‌خواهند بگویند ما جلوه الهی هستیم، تو جلوه‌ای، فعلت جلوه است، نبضت جلوه است، قلبت جلوه است، دستت جلوه است، جسمت جلوه است، چشمت جلوه است. حرف این‌ها این است. کسی این را اشتباه نفهمد. این مطلب را گفتیم که اگر کسی این مطلب را که ایشان دیگر تصریح می‌کرد. «در عالم، غیر خدا وجود ندارد» معنایش این است که غیرذات و جلوه الهی و تجلی الهی چیزی نداریم. عالم دو مرتبه دارد: مرتبه ذات الهی و مرتبه جلوه الهی آن هم با یک جلوه. تعبیر قشنگی داشتند که عبارت‌ها را خواندیم. من می‌خواهم دوستان این‌ها را با دقت، توجه کنید. «با یک جلوه، همه عالم موجود شده» عجب حرف بسیار بسیار ... با یک جلوه، که حالا می‌رسیم به عبارت؛ به آیه شریفه می‌رسیم که «و ما امرنا الا واحده». این نکته، نکته مهمی است «با یک جلوه». پس اگر کسی آمد و گفت ما در عالم، چیزی نداریم، معنایش این نیست که

بخواهد انکار ماسوا کند، این مطلب بسیار بسیار اساسی ایشان است. هنر تدریسی ایشان که انصافاً مدرس بزرگی‌اند و همین درس‌هایی که در تلویزیون داده‌اند با همین بیان ساده، نشان می‌دهد که القائشان با چه دقتی است. بعد هم در درس دوم چون فضا را فراهم کرده‌اند، باز عبارت را یک مقدار، عنایت کنید تا به عبارت آقای مطهری برسم؛ چون این‌ها مشکل اصلیشان مشکل تصویری است سروران من!

احتمالات متعلق جار و مجرور (بسم الله)

«کلام در این بود که این بسم الله جار و مجرور، به چه متعلق است؟ ما عرض کردیم یکی از احتمالات این است که بسم الله که در هر سوره‌ای هست، متعلق باشد به خود آن سوره. مثلاً سوره حمد: باسم الله الحمد لله. این حمد به اسم الله، واقع می‌شود، روی این زمینه که احتمال دارد هر بسم الله در هر سوره‌ای معنایش غیر بسم الله سوره دیگر باشد» خلاصه، متفاوت می‌شود «در فقه هم این مسأله هست که اگر چنانچه یک بسم الله را برای یک سوره‌ای گفتند، بخواهند یک سوره دیگر بخوانند کافی نیست. باید بسم الله را دوباره بگویند. این هم مناسب با همین معناست که این بسم الله با آن بسم الله، فرق می‌کند»

البته قبلاً عرض کردم که یک مسأله دیگری داریم که: آیا بسم الله را آیه مستقل می‌دانیم؟ لذا در نماز آیات می‌توانیم آن را یک آیه به حساب بیاوریم یا نه؟ آن باز با این، متفاوت است و کسی که فتوا می‌دهد بسم الله، متعلق به الحمد است، باید تکلیف فتوای فقهی‌اش را هم در فقه، معلوم بکنیم. «دیگر بسم الله این سوره و آن سوره دیگر با هم تفاوتی ندارند، چنانچه بعضی می‌گویند بسم الله اصلاً جزو سوره نیست، الا در حمد ... این صحیح هم نیست» که حرف بعضی از اهل سنت است «حالا در این صورت که بسم الله در حمد، متعلق به معنای حمد باشد، یک احتمال این بود»

الف و لام در الحمد

اگر بسم الله به الحمد بخورد، باید سؤال کنیم «ال» چه نوعی است؟ «ال» استغراق است یا ماهیت؟ بنابر این که یک: بسم الله به الحمد بخورد؛ دو: «ال» برای استغراق باشد، داریم این حرف‌ها را می‌زنیم. بعد إن شاء الله «ال» جنس را هم می‌گوییم، که آنجا باز کل این حرف‌ها عوض می‌شود. حالا با یکی‌اش خوب کار کنیم تا نوبت به آن برسد. «یک احتمال این بود که که الحمد، تمام مصادیق حمد باشد؛ حمد از هر حامدی، هر حامدی که حمد می‌گوید این به اسم الله، حمد

می‌گوید؛ یعنی گوینده، خودش اسم است و همه اعضا و جوارحش هم از اسماء هستند؛ و حمد که از انسان واقع می‌شود، به اعتبار این‌که او اسم است، حمد به اسم خدا واقع می‌شود. شما هم که اسم دیگری هستید؛ زید هم یک اسم دیگر است، این‌ها هر کدام اسمای خدا هستند؛ یعنی مظاهر اسماء. این جهت را توجه کنید که در فاعل الهی که فاعل وجود است، با فاعل‌های طبیعی این فرق هست. خیلی فرق‌ها هست؛ یکی از فرق‌ها هم این است که آن چیزی که از مبدأ الهی، که به آن فاعل الهی گفته می‌شود، صادر می‌شود، به طوری فانی در مصدر است که هیچ حیثیتی از خودش ندارد» آن موقع، خوب دقت کنید با این توضیحی که امام می‌دهند، ما فاعل غیر فاعل الهی نداریم؛ چون معلوم می‌شود که همه‌اش فعل اوست. «به طوری فانی در مصدر است که هیچ حیثیتی از خودش ندارد هیچ نحو استقلالی از خودش ندارد. حالا برای نزدیک تر شدن به ذهن می‌گوییم» که این‌ها را قبلاً خواندیم که مثلاً شمس را می‌زنیم. این مثال را در درس اول زدند بعد هم مثال اراده و سپس مثال تجلی را زدند. «از این جهت در عین حالی که ظهور اسماء الله است، خودش اسماء الله است» این خیلی باز ... من می‌خواهم روی این کلمات ایشان

دقت کنید. «در عین حالی که ظهور اسماء الله است، خود اسماء الله است؛ اسماء الله فعلی است. در عین حالی که نور سماوات و ارض، ظهور نور خداست، لکن، الله نور السماوات و الارض. در عین حالی که این ظهور اوست، نه این است که خود او باشد» ظهور اوست. «لکن این ظاهر به طوری فانی در مبدأ ظهور است، و این موجود به طوری در مبدأ خود، فانی هست و هیچ نحو استقلالی ندارد که این اوست و این ظهور، فانی در اوست. از این جهت گفته می‌شود که الله نور السموات و الارض؛ روی این مبنا که الف و لام، در الحمد، الف و لام استغراق باشد و متعلق باشد بسم الله به حمد ... اسم الله اش هم همان خود حامد است و به اعتباری حامد و محمود، یکی است؛ ظهور و مظهر است» که بعد این شاء الله عرض می‌کنیم. این بنابر این است که من الف و لام در «الحمد» را استغراق بگیرم و «بسم الله» را هم به «الحمد» بزنم. بآء هم دیگر بای سببیت به معنای فلسفی نیست (که از ایشان خواندیم) بآء هم دیگر بای علت و معلولیت به آن معنا نیست.

بیان حمد کردن ما

بعد، پیاده می‌کنند: «أنت کما اثنت علی نفسک» یعنی خودت داری حمد می‌کنی. اسمت دارد خودت را

حمد می‌کند. حالا اسمت دارد اسمت را حمد می‌کند، ذات را که نمی‌توانیم حمد کنیم. حالا می‌خواهند ما را به این فضا ببرند (که این شاء الله خدمتتان می‌گوییم). «آن طور است که حامد، فانی در محمود است از این جهت کانه خود، ثنا می‌کند خودش را. حیثیتی برای دیگری نیست تا ما بگوییم من او را ثنا می‌کنم ... یک احتمال دیگر هست و آن این است که: الف و لام، الف و لام استغراق نباشد که افراد را تکثیر فردی باشد. اصلاً نفس طبیعت مجرد از همه خصوصیات» که «ال» طبیعت است که این شاء الله می‌خوانیم. این را می‌گویند ملای درس. همه آنچه را که از تفتازانی در «ال» ماهیت، با آن در علم اصول، کار می‌کند، می‌آورد سر کتاب خدا پیاده می‌کند و کتاب را تفسیر می‌کند؛ بعد هم روایت را تفسیر می‌کند. بنابر این، این فرمایش بسیار بسیار ارزشمند امام در درس یک و دو را من در فضای توضیحات فنی دادم تا فرمایشات تلمیذ بزرگوارش مرحوم آقای مطهری را کامل کنم و بعد هم مطلب را ادامه بدهیم.

چینش همراه با دقت درس به درس مباحث

در اول درس اول هم که ایشان می‌خواست ورود کند، وقتی خواست «اسم» را معنا کند، این نکته را که «ذات، بیرون از دسترسی است»، می‌گوید. می‌گوید

یک: ذات، اسم ندارد. دو: از دسترسی ماسوا خارج است. گفت ذات، اسم ندارد، که اینجا هم الآن خواندیم و این را هم برایتان درست می‌کنیم.

تبیین اینکه ذات حق تعالی اسم ندارد

«خود ذات حق تعالی اسم ندارد: لا اسم له و لا رسم» این را در اینجا گفت و در مقدمه بحثشان هم که شروع می‌کنند ورود به این بحث، می‌گویند «اسم علامت است. این که بشر برای اشخاص و برای همه چیز، اسمی گذاشته، برای این است که علامت یک شناسایی اسمی باشد. اسماء خدا هم علامت‌های ذات مقدس اوست؛ آن قدری که بشر می‌تواند از ذات مقدس حق تعالی، اطلاع ناقص پیدا کند. از اسماء حق است. خود ذات مقدس، یک موجودی است که از دست انسان، دست انسان از او کوتاه است حتی دست خاتم النبیین که اعلی و اشرف بشر است، از آن مرتبه ذات، کوتاه است. آن مرتبه ذات را کسی نمی‌شناسد غیر از خود ذات مقدس. آن چیزی که بشر می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند، اسماء الله است، که این اسماء الله هم مراتبی دارد، بعضی از مراتبش را ما هم می‌توانیم بفهمیم» که حالا این را درست می‌کنیم «و بعضی از مراتبش را اولیای خدا و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و

کسانی که معلّم به تعلیم او هستند، می‌توانند ادراک کنند» این‌ها مدعاهای مهم حضرت امام است که با این فضاهایی که در سببیت و مسببیت، تجلی، تشوّن و شأن و نور و ظهور، پیدا کردیم و با آن عبارتهای قشنگی که از مرحوم آقای مطهری در مقدمه برهان صدیقین، زمینه‌اش فراهم شد که بخشی از عبارات استادشان حضرت امام را بخوانیم. حالا باید با این فضایی که خواندیم و آشنا شدیم، این‌شاءالله مقداری از بعضی عبارتهای دیگر را بخوانیم تا شما دقیقاً یادداشت کنید مستحضر باشید که ما باید یکی یکی را درست کنیم و اگر کسی تصور دیگری از وحدت شخصی دارد، باید ذهنش را اصلاح کند. اگر کسی تصور دیگری از امام و فقه‌الخمینی دارد، باید ذهنش را اصلاح کند. این‌ها دیگر حرف‌های آخر عمر شریف امام است و در صداوسیما هم زده شده؛ نه امام از مبنایش عدولی کرده نه در نگاهش اصلاحی کرده. رهبر فرزانه معظم انقلاب، بنیانگذار کبیر این معجزه قرن، این مجاهد نستوهی که آمریکا و دشمنان دین خدا را ذلیل و خوار و رسوا کرد، این است. حالا این‌شاءالله خواهش دارم یک مقدار عبارتهای را بخوانید. من کتابی که خودم دارم و مال چهل و چند سال قبل است، موقعی که این‌ها چاپ شد، چون از

صداوسیما پخش می‌شد و تکرار هم نمی‌شد. گویا یک بار پخش می‌شد و همان شب‌هایی که پخش می‌کردند، داشتیم استفاد می‌کردیم، این کتاب را داشتیم و تا حالا داریم، خیلی هم برایمان خاطره دارد. بارها آن را خوانده‌ایم، بارها تأمل کرده‌ایم، مراجعات کرده‌ایم، اساتیدی را مزاحم شدیم، سؤالات کردیم حتی بعضی از بزرگانی که در دوران دفاع مقدس به خوزستان آمدند، یادم است این کتاب را به بعضی از حضرات آیات از شاگردان علامه طباطبایی نشان می‌دادم و عبارت‌ها را سؤال می‌کردند. آمدند در اهواز، آن موقع، اعزام مبلغ نبود و همه کارها را سپاه انجام می‌داد. همه‌اش در سپاه بود در یک منطقه‌ای در اهواز که آن موقع به آن «منطقه سه‌گوش» می‌گفتند. یک سید جلیل‌القدری از آیات آمد. من یادم است وقتی دیدم در حکمش نوشته بودند: مجتهد، مدرس خارج فلسفه و فقه و اصول، مرحوم حضرت آیت‌الله شمس‌آمدند و از سادات بزرگوار مشهدی و از شاگردان خوب علامه طباطبایی که بعضی از این عبارت‌های امام را از ایشان سؤال می‌کردیم و ایشان توضیحات خوبی می‌دادند. خیلی هم تشویق کردند که شما مسیر را ادامه بدهید. این عبارت‌های امام، مدرس‌سپاس است. با کمال دقت و با کمال اتقان، مطلب را بیان کرده‌اند

شیرین هم بیان کرده‌اند. عرض می‌کنم که یاد شهادت آقای مطهری می‌افتادیم که ایشان با شیرین ترین بیان، این‌ها را بیان می‌کرد و ما هم سر درس‌های حمد ایشان می‌نشستیم، بعضی از سخنرانی‌های ایشان همین طور بود و بعضی مطالب بسیار عجیب را در سخنرانی‌ها بیان می‌کردند و همه را می‌خکوب می‌کردند با همین دقت *إن شاء الله* دوستان بزرگوار، عبارت‌ها را دقت کنید تا *إن شاء الله* کار را جلو ببریم تا ببینیم خدای متعال چه مقدر می‌کند .

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین»

۱۴۰۰/۰۷/۲۰

جلسه نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين

خلاصه فرمایشات حضرت امام در درس اول

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام (رضوان الله تعالى عليه) بود و عرض شد که ایشان در همان مطالب جلسه اول، همه نکاتی را که در ارتباط با حقیقت معنای «اسم» و تأثیر معنای اسم و ظهور و تجلی در فهم این آیات، بیان شده، تقریباً بیان کرده‌اند. این که ذات اقدس اله، حقیقت ذات، اسم ندارد و دست همه از آن ذات، کوتاه است؛ این که عالم دو مرحله دارد؛ مرحله ذات و مرحله ظهور ذات الهی و

ظهور اسماء الهی، و این که مراتب اسماء الهی مراتب مقول به تشکیکی هستند و تشکیک در ظهور و اسم، واقع می‌شود، و این که حتی یک تجلی، بیشتر مطرح نیست و یک تجلی اتفاق افتاده، مطالب بسیار مهمی هستند که امام (رضوان الله تعالی علیه) در آن درس اول بیان کردند.

علاوه بر این مطالب، این که انسان با اسم اعظم، محقق شده، باز از نکات ارزشمند درس اول ایشان است که ما به جهت این که موضوع بحثمان *إن شاء الله* می‌رسد به این بخش، آن را بعداً قرائت می‌کنیم و این که «ال» در «الحمد» برای استغراق است یا ماهیت است؟ و بنابر این که برای استغراق باشد، همه حمدها به اسم الهی و به اسماء الهی، واقع می‌شود، یک معناست و این که «ال» برای ماهیت باشد و اگر برای ماهیت بود، معنایش چیست و چه اتفاقی می‌افتد، معنای دیگری است که عرض کردم ایشان در درس اول و دوم به آن اشاره کرده‌اند ولی چون روال بحث ما *إن شاء الله* به اینجاها می‌رسد، این معنا هم در جای خودش بیان خواهد شد ولی واقع مطلب این است که ایشان همه را بیان فرموده و چنین نیست که چیزی مانده باشد و ایشان مسامحه‌ای در بیان داشته باشند. همه را با یک دقتی بیان کرده‌اند منتها این

بیانشان را تحلیل و تبیین می‌کنند و با حد وسط‌های روشنی، سعی می‌کنند این بیان را در عین حالی که تفسیر عوام است و در صداوسیما دارد بیان می‌شود، تا عمق آن معارف الهی و معرفت الهی بر اساس بیان ایشان، محقق بشود .

لب مطالب حضرت امام ره در درس اول تا چهارم ما عبارات ایشان را مأنوس شدیم و نشان دادیم که بالأخره از درس اول تا درس چهارم، فعلاً سر این بخش از بیان ایشان یعنی بیان حقیقت اسم و حقیقت ربط، حقیقت تجلی و این‌که تشکیک و نکاتی که عرض کردم، این‌ها را با بیانات ایشان آشنا شدیم.

تفسیر شهید مطهری ، از بیان استادش (با استفاده از فرمایشات صدرا و علامه طباطبایی)

مانده بود عباراتی را از بیان تلمیذ بزرگوار ایشان شهید مطهری(رضوان الله تعالی علیه) شروع کرده بودیم که این بیان تقریباً توضیح و استفاده روشنی است که شهید از بیانات استادشان در تفسیر آیات الهی، بعضی از کلمات حضرت امیر(علیه السلام) در نهج البلاغه ارائه کردند و داشتند. در این بیان نشان می‌دهند که عالم دو بخش است: بخش ذات الهی و بخش ظهور، تجلیات و اسماء الهی. و عرض کردم ایشان این نکته

را به عنوان برهان صدیقین صدرا ارائه می‌کند ولی در اثناء برهان، یک گریزی هم به بیان استادشان علامه طباطبایی دارند؛ چون بیان صدرا بر اساس اصالت وجود و تشکیک در وجود یا ظهور (که عرض خواهم کرد) بیان می‌شود، ولی بیان استادشان علامه طباطبایی بر اساس واقعیت است حتی علامه طباطبایی خودشان را محتاج بیان اصالة الوجود نمی‌بینند که این بحث باید در جای خودش بیان بشود. اما از نظر شهید، نتیجه این دو دیدگاه، یکی است و چون نتیجه‌اش یکی است، با دقتی، هر دو را بیان می‌کند.

یکی از اختلافاتی که ما در محضر شریف استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله جوادی هم ارائه کردیم همین بود که شهید نخواستند در حاشیه «اصول فلسفه» مقاله چهاردهم، برهان آقای طباطبایی را تبیین کند، نه، ایشان برهان واقعیت را در جای دیگری تبیین کرده‌اند که إن شاء الله سر جای خودش وقتی به بیان علامه رسیدیم، عبارت شهید را هم می‌خوانم اما نتیجه، یک نتیجه است؛ یعنی این که عالم، ظهور آن واقعیت است، حالا آن واقعیت، وجود است یا وجود نیست، مطلب دیگری است. این که این عالم، تجلی و شأن و ظهوری برای آن واقعیت است -

که ذات اقدس اله باشد- تفاوتی درش نیست. لذا ما آنجا عباراتی را هم از شهید ارائه کردیم، الحمدلله تا یک حدی هم مورد توجه قرار گرفت و در فرمایش آقای مطهری، یک دقتی هست و می‌خواهد بفرماید درست است بیان ملاصدرا با اصالة الوجود و تشکیک الوجود ... مقدمه شکل می‌گیرد، ولی نتیجه‌ای می‌دهد که با بحث واقعیت، یکی است یعنی تفاوت نمی‌کند که من از مسیر صدرا حرکت کنم یا از مسیر واقعیت، حرکت کنم. ما بحث واقعیت را این‌شاءالله درجای خودش بیان خواهیم کرد که علامه (رضوان الله تعالی علیه) در مدخل «نهایه» به خوبی به آن پرداخته‌اند و آورده نظام فکری ارزشمند علامه (رضوان الله تعالی علیه) است و امام هم البته در بعضی از بحث‌هایشان به مسأله واقعیت پرداخته‌اند و همین نتیجه را هم گرفته‌اند اما امام در اینجا با نظام صدرا، به تعبیر خودشان با وجود و کنار گذاشتن ماهیت دارند کار می‌کنند.

حقیقت هستی با سازمان صدرا در بیان شهید مطهری

عبارت مرحوم آقای مطهری این بود که با آن، مقداری کار کردیم و نتیجه گرفتیم. ایشان بعد از این که بر اساس اصالة الوجود، ذات اقدس اله را ثابت کردند، فرمودند: «نتیجه می‌گیریم که حقیقت هستی در ذات

خود، قطع نظر از هر تعیّنی که از خارج به آن ملحق گردد، مساوی است با ذات لایزال حق. پس اصالت وجود» کاملاً نشان می‌دهد که ما اینجا با مقدمه اصالة الوجود و فرمایش صدرا داریم حرکت می‌کنیم «پس اصالت وجود، عقل ما را مستقیماً به ذات حق، رهبری می‌کند نه چیز دیگر. غیر حق را که البته جز افعال و آثار و ظهورات و تجلیات او نخواهد بود، ما دلیل دیگر باید پیدا کنیم. دیده حسی و علمی ما وقتی جهان را نگاه می‌کند، جهان را گذران و پذیرنده عدم می‌بیند و واقعیت‌ها را محدود و مشروط می‌بیند و چون با نقص خردی و امکان و محدودیت و مشروطیت و وابستگی، عالم حسی را می‌بیند، پس در متن آمده» یعنی آن نتیجه. خود اصل برهان را با اصالة الوجود، صحبت می‌کنند ولی نتیجه برهان، دیگر فرقی نمی‌کند. پس در متن آمده که «پس جهان عین همان واقعیت نفیناپذیر نیست، بلکه به واسطه آن واقعیت واقعیتدار و بدون آن، بی‌واقعیت خواهد بود، یعنی حکم می‌کنیم که جهان عین حقیقت هستی نیست، جهان ظلّ هستی است، جهان هستی توأم با نیستی است، پس جهان، معلول و اثر است؛ ظهور و تجلی است؛ شأن و اسم است» که الآن بحث ماست و لذا از نظر آقای مطهری، فرق نمی‌کند این یک

نکته‌ای که ما الآن در صدد تبیینش هستیم یعنی اسم بودن، شأن بودن، اثر بودن و ظهور بودن جهان. تجلی بودن جهان، تفاوتی درش نیست که من با اصل واقعیت، کار کنم و به این شأن و ظهور و تجلی برسم یا من با حقیقت وجود، کار کنم و اصالة الوجودی به عالم، نگاه کنم و به شأن و اسم بودن برسم. لذا به نظر ما این بیان، بیان بسیار بسیار دقیقی است و نباید آمدن این عبارت متن در نتیجه بحث ما نسبت به معلول‌ها، توهم این را به وجود بیاورد که نسبت به ذات اقدس اله هم ایشان خواسته‌اند متن کتاب را اصالة الوجود، تبیین کنند. این طور نیست .

علی ای حال، بحث فعلی ما سر جهان است که جهان، نور الهی است؛ جهان، ظهور ذات حق است؛ جهان، اسم و شأن و تجلی است. بعد نشان می‌دهند که آن مطالعات فلسفی، ما را مستقیماً به ذات اقدس اله می‌رساند و مطالعات حسی و علمی، ما را به وجودات محدود و مقید و مشروط و ممکن - که آثار و افعال و شؤون و تجلیات ذات حق است - رهبری می‌کند .

بعد، ایشان آن سؤال را مطرح می‌کنند که بحث ما اینجا ماند. من یک توضیح درباره صدر دادم، چون بعضی از دوستان گفتند آن را هم توضیح بده. اشکالی ندارد و بعد، تفصیلهش در جای خودش می‌آید و

مانعی ندارد حالا که عبارت، خوانده شده، این قسمت هم خوانده بشود تا دوستان اصل مسأله را داشته باشند تا تفصیلش در جای خودش بیاید. آنچه ایشان به عنوان سؤال مطرح می‌کنند، این است که:

توهم از بین رفتن علیت (اگر بگوییم آنچه موجود است ذات واجب و شوون و ظهورات اوست) و پاسخ آن

« ممکن است توهم شود این که نتیجه گرفتیم که "آنچه موجود است ذات واجب و شوون و ظهورات و تجلیات اوست" مستلزم این است که سخن عرفا را بپذیریم که اساساً علیت و معلولیتی در کار نیست» این بحث ما که امام در درس چهارمشان بررسی کردند «بلکه ممکن و امکانی در کار نیست؛ زیرا فرض این است که جز ذات حق و شوون و اسماء حق چیزی در کار نیست» ملاحظه می‌کنید که مرحوم آقای مطهری، ذات حق را درست کرد ولی در مورد شأن و اسم، تحلیلی ارائه نکرد، حالا می‌خواهند با این سؤال، آن تحلیل را ارائه کنند. ببینیم تحلیل، محقق می‌شود یا نمی‌شود؟

«این توهم ناشی از عدم درک مفهوم صحیح علیت و معلولیت است. ناشی از این است که علیت را یک نوع زایش برای علت فرض کرده‌اند که از خود، چیزی را بیرون می‌فرستد و نیاز معلول را به علت از نوع نیاز

فرزند به مادر، فرض کرده‌اند. اما تحقیقات عمیق صدر المتألهین در این زمینه - که شاهکار این مرد بزرگ است و منحصر به شخص خود اوست و از عالیترین اندیشه‌های بشری است - ثابت کرده که معلول عین نیاز و عین ارتباط و عین تعلق و وابستگی به علت است و علت، مقوم وجود معلول است. بنابر این، معلولیت مساوی است با ظهور و تشأن و جلوه بودن. پس هیچ منافاتی میان این دو نظر نیست. در مقاله ۸ و مقاله ۹ در این باره باز هم بحث شده است.»

ملاحظه می‌کنید که مرحوم آقای مطهری در اینجا مسأله عین ربط بودن و عین فقر بودن را برای اثبات تشأن، کافی دانسته‌اند و حالا چون به مقاله ۸ و ۹ آدرس دادند، مختصر نکته‌ای هم در آن عبارت را ملاحظه بکنید و ببینید آیا واقعا مطلب را می‌رساند یا نه، این مطلب را باز باید در عبارات ایشان پس بگیریم تا مسأله حل بشود؟

سازمان شهید مطهری و بیان اینکه همه ضرورتها از وجود نشأت می‌گیرد

ایشان (رضوان الله تعالی علیه) در مقاله هشتم «اصول فلسفه و روش رئالیزم» یک بحثی درباره ضرورت و امکان دارند تا آن را می‌رسانند به این بحث که با تعبیر قشنگی می‌فرمایند: «مسائل فلسفه با عدم توجه

به اصالت وجود یا اصالت ماهیت، حل و فصل می‌شده هر چند عموماً به حسب ذوق ابتدائی طوری قضاوت می‌کرده‌اند که با اصالت ماهیت متناسب بوده است، ولی با در نظر گرفتن اصالت وجود، در سرنوشت مسائل ضرورت و امکان نیز تغییراتی حاصل می‌شود» حرف مهمشان این است که «بنا بر اصالت وجود، علّیت و معلولیت و وجوب ذاتی و وجوب غیری، همه از شؤون وجود است و همه ضرورت‌ها و جبرها از وجود، سرچشمه می‌گیرد و به وجود بر می‌گردد و ماهیت همان طوری که حقیقتاً به موجودیت، متصف نمی‌شود بلکه مجازاً و اعتباراً موجود است، به صفت وجوب و ضرورت نیز حقیقتاً متصف نمی‌شود، نه به وجوب ذاتی و نه به وجوب غیری» خب حالا شروع می‌کنند و فعلاً کار ما با این نیست و بالاتر از این را می‌خواهند بگویند

بیان شهید درباره (شأنیت امکان برای ماهیت و امتناع برای عدم)

« اینکه می‌گوییم "ضرورت شأن وجود است" که دوباره توضیح می‌دهند «اینکه می‌گوییم "امکان شأن ماهیت است"» بنابر اصالة الوجود، ضرورت، همه‌اش مال وجود است، امتناع، شأن عدم است و امکان، شأن ماهیت است. حالا می‌خواهند بگویند این هم

غلط است. می‌خواهند بگویند صدر المتالهین تحقیقاتی کرده که این تحقیقات در دو مرحله، اثر کرده. می‌خواهند بگویند اگر کسی دقت فلسفی‌اش را واقعاً بالا ببرد، می‌گوید ماهیت، امکان ندارد؛ یعنی چشم ماهیت‌بین ما که به ماهیت، امکان وجود داده، سبب شده که شأنیت را نفهمیم. اسم را نفهمیم. ایشان آنجا خیلی خوب سعی کرده‌اند این را تحلیل کنند که عرض کردم یک مقدار از عبارت را ملاحظه بکنیم ببینیم چه می‌شود. «اینکه می‌گوییم "امتناع، شأن عدم است"» معنایش این است که عدم نداریم و عدم، نسبی است و همه اعدام به امتناع اجتماع نقیضین بر می‌گردند که بحثی بسیار اساسی است. عدم، نسبی است. عدم نداریم. حواستان باشد به تعبیر قشنگ آقای طباطبایی، بعضی‌ها اصالة العدمی فکر می‌کنند و به عدم، خارجیت می‌دهند. اما هم امام و هم علامه و هم آقای مطهری می‌گویند این حرف، غلط است و در جای خودش باید این دقت‌ها را بالا ببریم و سرنوشت بسیاری از نحوه استدلال‌های ما در اصول و فلسفه، عوض می‌شود. این یک بحث است. «امتناع شأن عدم است» که این معناست که نسبت معدومیت با عدم، ضرورت است و امتناع جز ضرورت عدم چیزی نیست. تمام ممتنعات بالذات به امتناع

تناقض بر می‌گردد و در عدم نسبی خواهیم گفت که تنها "عدم مناقض" است که عدم حقیقی است و امتناع ذاتی دارد» عدمی که نقیض وجود است؛ یعنی سلب تحصیلی که در عالم نداریم. «بنا بر اینکه وجوب مطلقاً (بالذات و بالغیر) شأن وجود است و ماهیت به حسب حقیقت، از آن بی‌بهره است»

دو مطلبی که بر "ماهیت وجوب غیری ندارد" متوقف می‌شود:

اگر گفتیم ماهیت، وجوب غیری ندارد، دو مطلب نتیجه می‌شود و ایشان هر دو مطلب را خیلی زیبا بیان می‌کنند:

مطلب اول

اگر گفتیم وجوب غیری، شأن وجود است، وجوب غیری، مناسب با امکان است و باید امکان هم در وجوب، تصویر بشود. نشان می‌دهد تنها امکانی که در وجوب، قابل تصویر است، امکان فقری است نه امکان ماهوی؛ چون وجوب غیری را در وجود، تصویر می‌کنیم، امکان هم باید در وجود، تصویر بشود و امکانی که در وجود، تصویر می‌شود، امکان فقری است؛ همان چیزی که در آنجا وعده‌اش را دادند و گفتند قبلاً بحثش را کرده‌ایم. لذا یک امکانی غیر از امکان ماهیت در وجود، تصویر می‌شود که زمینه فهم

شأن را درست می‌کند. فرمایش ایشان در اینجا این است و لذا ملاحظه بکنید، چون عرض کردم الآن نمی‌خواهیم درس فلسفه بدهیم بلکه در این حد که بیانات امام و این مسأله اسم را در ارتباط با ظاهر آیات، درست کنیم، به آن می‌پردازیم؛ لذا خیلی مفصل، درست می‌کنند.

«چون بنا به گفته پیش، امکان ذاتی شأن ماهیت است و ضرورت شأن وجودات است، امکان ذاتی وجودات را چکار کنیم؟» این اولاً «وجودات، امکان ذاتی و احتیاج ذاتی نسبت به علل خویش دارند، ولی این امکان ذاتی غیر از آن امکان ذاتی است که برای ماهیت فرض می‌شد» این‌ها خیلی قشنگ می‌گویند و با یک دقتی، می‌گویند. امکان ذاتی ماهیت چیست؟ می‌گویند دو احتمال در آن هست که باید در فلسفه بحث کنیم. برخی، این عبارت را تند می‌خوانند و متوجهند اما برخی را احساس می‌کنیم که نمی‌شود «زیرا امکان ذاتی ماهیت، به معنای لا اقتضائیت ماهیت نسبت به موجودیت و معدومیت، یا» این «یا» مهم است «به معنای تساوی نسبت است» حالا فرق این‌ها چیست؟ در فلسفه در احکام ماهیت، بحث می‌شود. این «یا» مهم است که آدم به خوبی بفهمد ماهیت چیست «و چنانکه دیدیم درباره

ماهیت، هرچه تصویر کنیم، غلط است» ماهیتی در عالم نداریم «امکان ذاتی وجودات به این معناست که حقیقت ذات این وجودات عین معلولیت و عین احتیاج و عین تعلق به علت است و حیثیتی جز حیثیت ایجاد و حیثیت فعل بودن ندارند و ارتباط آن‌ها با علل خویش عین ذات آن‌هاست» این چیزی است که امام داشت از آن، استفاده می‌کرد «ذاتی جز ارتباط با علت ندارند. این‌که معلولات، وجوداتند، نه ماهیات و این‌که حقایق وجودیه معلولیه، عین معلولیت و احتیاجند و ارتباط به علت، عین ذات آن‌هاست؛ یکی از عمیق‌ترین افکار بشری در باب علیت و معلولیت است و حقیقتی است که از اصالت وجود و تشکک وجود، سرچشمه می‌گیرد» فعلاً ببینید این دقت را دارد. هنوز از این مرحله، ظهور در نمی‌آید؛ تشکیک در وجود است «و با براهین محکم و منطقی، اثبات شده و ما در مقاله ۹» که آنجا می‌گویید گیرنده، دهنده شیء داده‌شده، عمل دادن، عمل گرفتن، این‌ها در وجود، سرنوشتشان عوض می‌شود و ایجاد و وجود و موجود، یکی است. «کان الله و لم یکن معه شیء» می‌خواهند بگویند الآن کما کان. «معه» ... چون او معیت قیومی با همه چیز دارد و معی برای او باقی نمی‌ماند. او مقوم است و معیت قیومیه دارد.

«امکان وجودات به این معنا، چیزی است که امکان فقری، صدرا اصطلاح کرده و اول بار، صدرا این کار را کرده» این یک نتیجه است.

مطلب دوم

نتیجه دوم این مطلب را ایشان آنجا بیان می‌کند که از این طرف گفتیم ضرورت غیری مال وجود است و باید با امکان، تحلیل بشود. امکانی که با ضرورت غیری وجود می‌شود تحلیل بشود، امکان فقری است. این بحث اول. بحث دوم این است که: حالا این که می‌گوییم «شأن ماهیت، امکان است» یعنی چه؟ واقعیت واقعا امکان وجود دارد؟ معنایش این است که وقتی امکان آمد بالای سرش، وجود پیدا کند. این‌ها می‌خواهند بگویند این هم غلط است. دیگر ماهیت، امکان وجود پیدا نمی‌کند. «بنابر اصالت وجود و این که موجودیت و معلولیت همه از شؤون وجود است و ماهیت از حوزه موجودیت و دایره علّیت و معلولیت حقیقی، خارج است و صلاحیت موجودیت و علّیت و معلولیت را ندارد، مگر مجازاً و اعتباراً، قهراً معنای امکان ذاتی مؤید به آنچه قدما روی اصالت ماهیت یا غفلت از اصالت وجود» این تعابیر، خیلی عالی است «یا با عدم توجه به اصالت وجود و اصالت ماهیت، فرض می‌کردند، فرق می‌کند»

همان نکته بسیار ارزشمندی که اول توضیح فرمایش امام، عرض کردم، این‌ها معتقدند همه اصالة الوجودی بوده‌اند اما دوران را نمی‌فهمیدند که دورانی‌اش کنند یعنی یا با وجود، کار کنند و ماهیت کنار را بگذارند تغییر سرنوشت ضرورت و امکان توسط اصاله الوجود بعد هم شروع می‌کند توضیح دادن که بنا بر اصالة الوجود، برای همیشه باید از فرض امکان ذاتی معین، دست کشید. ماهیت صلاحیت موجودیت و معلولیت حقیقی را ندارد. بله می‌شود واسطه‌ای در عروض، قائل شد و اگر واسطه در عروض، قائل شدیم، در واقع، آن‌که حقیقتاً صلاحیت دارد، وجود است. بعد هم شروع می‌کنند این را تحلیل کردن؛ تحلیل، بسیار بسیار اساسی، و چه نتایجی دارد که ریشه نفهمیدن ظهور را این‌ها در این می‌بینند. و لذا تعبیر می‌کنند: «به تعبیر دیگر، قدما امکان ذاتی ماهیت را با حیثیت تعلیلی، حل می‌کردند و ما امکان ذاتی ماهیت را با حیثیت تقییدی، حل می‌کنیم» از آن مطالب بسیار ارزشمندی است که علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در فروع اصالة الوجود، بحث می‌کنند، منتها تغییر در اینجا در جای خودش گفته شده که به چه معناست. «از این جا معلوم می‌شود که اصالت وجود تا چه اندازه سرنوشت مسأله ضرورت و امکان را تغییر

می‌دهد؛ زیرا از مجموع آنچه گفته شد، معلوم شد که ضرورت به هیچ معنا با ماهیت، ارتباط پیدا نمی‌کند و خالص از برای وجود است» این یک؛ «و معلوم شد که يك نوع امکان ذاتی در وجودات هست» که این نتیجه اول بود «و معلوم شد که امکان ذاتی ماهیت به آن معنایی که قدما فرض می‌کردند، غلط است» کأنّ این ذهنیت را دیگر ... بعد هم می‌فرمایند: «از این قسمت‌ها فقط این جهت که ضرورت ذاتی شأن وجود است، قبل از طلوع نظریه اصالت وجود» بر اساس تحقیق حقیقت واجب که بی‌ماهیت است و بسیط است، روشن شده بود «اما این جهت که وجوب غیری نیز شأن وجود است، و وجودات، امکان فقری دارند، بر اساس اصالة الوجود، توسط ملاصدرا بیان شد. اما اینکه امکان ذاتی ماهیات به آن معنی، غلط است» و ما یک حیث تقییدی در امکان ذاتی، لازم داریم ایشان می‌خواهد بفرماید اول بار در این مقالات، ارائه شده. خدا رحمت کند امام را و خدا رحمت کند علامه طباطبایی را، درست می‌گویند، این‌ها خیلی با دقت در بحث‌های فنی شان از این نکته، استفاده کرده‌اند که حالا بنده این را مقدم کرده‌ام برای این‌که پله‌های بعدی تفصیل امام را ما با این، کار داریم

همان طور که إن شاء الله وقتی به بحث «اعیان ثابتة» رسیدیم، باز با آن کار داریم. سیدن به

گام نهایی برای رسیدن به معنای اسم و شأن

این فرمایش آقای مطهری بود، منتها این فرمایش ایشان که خیلی هم خوب است و خیلی روشن و روان است، ملاحظه می‌کنید سازمان این بحث هنوز فضای بحث ما را در حد تشکیک در وجود فقری، تصویر کرده. تشکیک در وجود فقری را باید ببینیم از تویش اسم در می‌آید یا برای دقت در فهم معنای ظهور، من ماهیت را کنار گذاشتم، مراتبی از وجود را درست کردم، امکان هم امکان فقری است، ماهیت هم ندارم، الا با حیث تقییدی که خب توضیح دادند «الا بالعرض و المجاز» لذا اگر حیث تقییدی را کنار بگذارم، ماهیت امکان هم ندارم. با تشکیک و سلسله‌ای از وجودات دارم کار می‌کنم، امکان فقری هم درست است، وجود، حقیقتاً صلاحیت موجودیت، معلولیت دارد، این هم درست است. خب این هنوز به شأن می‌رسد یا برای درست کردن مسأله شأن و اسم، باز یک قدم دیگر باید این تحلیل، عمیق‌تر بشود؟

در عبارت استادشان حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) این یک قدم بود. ببینیم مرحوم آقای مطهری با

همه این دقتی که کردند، این یک قدم را در عبارت دارند که من برسم به ظهور و اسم و شأن، و ربط را از تشکیک و شعاع وجود شمس، یا نفس و قوای نفس، باز عمیق‌تر کنم و بگویم این‌ها موجودند، اما این‌ها ظهور او همان طور که خود ایشان در مقدمه برهان صدیقین، آیه «الله نور السماوات و الارض» را معنا کردند، «اینما تولوا فثم وجه الله» را معنا کردند؟ ببینید ما چکار می‌خواهیم بکنیم. این تکه را که مرحوم آقای مطهری، تلمیذ بزرگوار حضرت امام سعی می‌کنند با دقت از بیانات استادشان و اساتیدشان، ظاهر آیات را با ظاهر برخی از تعابیر را تبیین کنند، ببینیم پله دیگری در عبارت دارند که این را کامل کند؟ بله دارند. *إن شاء الله* فردا هم بقیه آن قدم را بر می‌داریم. دو تا بحث دیگر هم داریم که می‌خواهیم حق آن‌ها هم ادا بشود، لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین»

۱۴۰۰/۰۷/۲۱

جلسه دهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

حقیقت تجلی در بیانات حضرت امام ره

بحث ما درباره فرمایشات حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) بود و می‌خواستیم مساله حقیقت تجلی یا اگر برسیم انشاءالله، وحدت تجلی را در بیانات ایشان تا حدی که خودشان بیان فرمودند، توضیح بدهیم و اگر این وحدت تجلی و حیثیت حقیقت اسم را به تعبیر زیبای ایشان، با بیان برهانی بشود تبیین کرد، آن موقع می‌شود وارد مرحله بعد شد که این اسم، حرف جرّش به چه معناست؟ که فرمودند اگر حقیقت

اسم، معنا بشود معلوم می‌شود که این باء، بای سببیت به معنای معروف و مشهور سببیت و علیت و معلولیت نیست؛ کما این که متعلق، معلوم می‌شود که اگر متعلق، مذکور باشد یعنی «حمد» باشد، آن موقع «ال» در «الحمد» استغراق خواهد شد یا «ال» ماهیت. اگر هم مقدر باشد، مقدر چه خواهد بود؟ انشاءالله می‌رسیم به احتمالاتی که ایشان در عبارت خواهند داد؛ ظهور خواهد شد یا «استعین» خواهد شد یا «ابتداء» خواهد شد؟ احتمالاتی است که انشاءالله بعد از تحقیق معنای اسم و تجلی که الآن بحث ما در حال انجام است، بیان خواهد شد در عبارت ایشان. دیروز هم عرض کردم که در برخی از عبارات بسیار ظریف و دقیقشان روشن می‌کنند که حامد یعنی انسان، خودش به اسم اعظم، ایجاد شده و تعبیر بسیار بسیار ظریفی دارند که عرض کردم. بعد از مطلبی که از مراحل پایانی بحث ایشان است، انشاءالله شاید برسیم چون عنوان بحث ما هم «انسان در افق قرآن» است که بسیار عجیب در این سوره شریفه حمد، تبیین خواهد شد، ولی تعبیر ایشان اینجا این است که: «میخواهد یک موجودی را بسازد؛ یک موجودی که خودش ایجاد کرده و با اسم اعظم ایجاد کرده» این تعبیر خیلی دقیق است «با الله می‌خواهد از مرتبه

ناقصی که هست، او را برساند به آن مرتبه‌ای که لائق اوست» ولی وجودش به اسم اعظم است که اگر انشاءالله به فضل الهی برسیم به اینجا که قله‌های بحث ایشان است، تبیین خواهد شد. اما الآن بحث ما در همین حد بود.

در این بحثی هم که عرض کردیم وارد شدیم و توضیح دادیم این مطلب را، گفتیم که تلمیذ بزرگوار ایشان مرحوم آقای مطهری دقتی کرده که فلسفه اعلی، آن هم با بیان صدرا به تعبیری که خود امام داشتند که خلاصه این‌ها را گفتند ما در فلسفه اعلی، جهت برهانی‌اش را داریم نه در فلسفه‌های عادی بلکه در فلسفه اعلی، فرمودند برهانش بیان شده.

تأثیر اصاله الوجود بر امکان و ضرورت در بیان شهید مطهری

مرحوم آقای مطهری در فلسفه اعلی، توضیح دادند که مساله اصاله الوجود چه تأثیری بر امکان و ضرورت می‌گذارد و مساله اصاله الوجود اگر خوب تعمیق بشود، معلوم می‌کند که باید ماهیت را از دایره علیت و معلولیت، خارج کرد و امکان ماهوی را با بیانی که مشهور دارند، جمع کرد. نگفت ماهیت، امکان وجود دارد و علت که می‌آید، به ماهیت، ضرورت می‌دهد. نخیر، نه ماهیت امکان دارد وجوداً و نه این‌که

ضرورت غیری، شأنی غیر از شأن وجود دارد. اگر ضرورت غیری مال وجود است و اگر امکان ماهوی به معنای مشهور، غلط است، نتیجه‌اش این خواهد شد که هر چه ما درباره ماهیت می‌گوییم، همه‌اش واسطه در عروض دارد و وجود، واسطه در عروض هر حکمی است که ما برای ماهیت صادر می‌کنیم که عرض کردم از بیانات بسیار ارزشمند استادشان علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در «نهایه» در فروع اصاله الوجود است. خلاصه، مرحوم آقای مطهری تا اینجای کار را درست کرده منتها این که این مقدار مساله که من امکان فقری را درست کنم و ماهیت را کنار بگذارم و با وجودی کار کنم که عین ربط و عین فقر به علتش است، و خلاصه، من نشان بدهم که گیرنده، شیء داده‌شده و عمل ایجاد شدن، یک واقعیتند، و آن موقع، گیرنده‌ای ندارم. تصور من از گیرنده، یک تصور ماهوی است. این ماهیت است که به عنوان یک موجود استقلالی می‌آید و یک چیزی دریافت می‌کند. اگر ماهیت، جمع بشود، دیگر دریافتکننده‌ای ندارم و نمی‌توانم بگویم چیزی مع الله، موجود است. نخیر، «کان الله و لم یکن معه شیء» تصویر این بود که یک زمانی که ایجاد، اتفاق نیفتاده بود، مع الله، چیزی نبود حالا که ایجاد اتفاق افتاد، مع

الله، چیزی هست. این را می‌گویند نه، الآن هم کما کان، الآن هم مع الله و در مستقل از او و در مقابل او کسی بایستد و به تعبیر قشنگ امام، «انا» بگوید و احساس استقلال بکند و بگوید چیزی را دریافت کردم، دیگری دریافتکننده‌ای در کار نیست. این مقدار را ایشان درست کرد و نشان داد که وجود که شیء داده‌شده است و موجود که دارد وجود را دریافت می‌کند، و ایجاد که عمل دادن است، یک واقعیتند. ایجاد و وجود و موجود، یکی‌اند و آن موقع به تعبیر ایشان هستی دو مرحله پیدا می‌کند؛ یکی مرحله ذات الهی و یکی مرحله فعل الهی که ایجاد است. دیگر من گیرنده ندارم.

سازمان حضرت امام ره و شهید مطهری (بیان قله نهایی و عمیق بحث توسط حضرت امام ره)

منتها آیا مساله با همین مقدار، تمام می‌شود؟ همین مقدار که من بگویم ایجاد و وجود و موجود، یک واقعیتند و ذات الهی، یک مرحله است که «لا اسم له و لا رسم له و لا تعین له» و مرحله فعل الهی که مرحله ایجاد است و ایجاد، عین ربط و عین فقر است، این مساله را تمام می‌کند یا نه، برای آن که باز این مساله بهتر درک بشود، یک پله دیگری هم داریم؟ تا الآن با این تصویر، منم و وجود، منم و تشکیک در وجود.

وجوداتی دارم که هر کدام، عین ربط به مرتبه بالاتر است و در مورد هر کدام، صادق است که بگوییم فیض مرتبه بالاترند. فیض به کسی نمی‌رسد ولی فیض است. خب اگر این مقدار از کار باید تشکیک صورت بگیرد، خب اشکال ندارد، من یک مبدأ نور دارم و شعاع نوری وجود دارد و این شعاع نور، تشکیکی است. امام این مقدار را نپسندید و فرمود این، تازه مرحله اول است. این مقدار که من رابطه را از رابطه پدر و فرزندی بردارم، درست شد. این مقدار که من بروم در فضای تشکیک وجود، درست شد اما رسیدن به مرحله تشکیک وجود، تازه از بیان استادشان حضرت امام، پله اول بود و من پله عمیقتری داشتم که نفس و قوای نفس را می‌خواستم تصویر کنم. تازه، امام (رضوان الله تعالی علیه) این را هم نپسندید و گفت که عمیقتر است آن رابطه. خب، عمق آن رابطه باید به گونه‌ای باشد که نشان بدهم یک فاعل بیشتر در عالم، وجود ندارد و آن فاعل، ذات اقدس اله است. عمقش این است که من نشان بدهم ایجاد، فعل ذات خداست؛ و السلام. عمقش این است که من نشان بدهم آن مراتبی که وجود دارند، مراتب اعدادی‌اند حتی در عالم مجردات. این را چطور باید تبیین کنم؟

عداد در عالم ماده، در فلسفه تبیین شده و درست است. در فلسفه تبیین شده که مثلاً پدر و مادر، علت اعدادی‌اند؛ بناً علت اعدادی است و هستی‌بخشی، کار آن‌ها نیست ولی در فلسفه حتی در فلسفه اعلی، در عالم مجردات، هستی‌بخشی معنا دارد. اگر هستی‌بخشی معنا دارد، یعنی مرتبه مافوق، موجد مرتبه مادون است با همان معنایی که از ایجاد در فلسفه، درست کردیم، ایجاد و وجود و موجود، یکی‌اند ولی مافوق، موجد است. همان مرتبه هم که موجد مرتبه مادون است، خودش به واسطه مرتبه مافوقش ایجاد شده، تا برسیم به مبدأ اعلی؟ این است؟ اگر این باشد، آن موقع، آن بیان دقیق امام(رضوان الله تعالی علیه) که علیت و معلولیتی به معنای فلسفی‌اش در کار نیست، تام نیست. اگر این معنا در کار باشد، آن موقع این مطلب که من می‌گویم فعل این موجود، اسم است، ذاتش هم اسم است و باید ذاتش حائل فعلش نباشد و صدق اسم بر همه عالم بکند و همه عالم، آیه الهی باشد، «اینما تولوا» درست در بیاید و همه عالم، وجه الهی باشد، اسم الهی باشد، خب این تا الآن درست نمی‌شود. این مرتبه از مطلب و این عمق از مطلب که من بخواهم این را این طوری تبیین کنم که امام(رضوان الله تعالی علیه)

تبیین کرد، این را چطور باید درست کنم؟ همه فانی در مبدأ اعلی باشند نه هر معلولی فانی در علتش باشد. ببینید، همه باید اسم «الله» باشند؛ همه باید وجه الله باشند؛ همه باید اسم الله باشند. اسم الله بودن همه، وجه الله بودن همه، فانی شدن همه در ذات اقدس اله را باید درست کنم. این را باید ببینیم درست می‌شود یا نه؟ که عرض کردم اوجش به بحث حامد و محمود می‌رسد که «أنت کما اثنت علی نفسک.»

برای این که این مطلب به این شکل، درست بشود و من بتوانم حقیقت اسم را درست کنم، مرحوم آقای مطهری (رضوان الله تعالی علیه) یک بیان مکمل دارد که اگر به آن بیان، اضافه نشود، آن بیان را کامل نمی‌کند و خوب مراد ایشان، مشخص نمی‌شود. نتیجه‌ای که گرفتند، درست است؛ این که عالم دو مرحله ذات و شأن الهی و اسم الهی و تجلی الهی را دارد، درست است، اما این نکته تکمیلش که همه شوند اسم الهی، همه بشوند وجه الهی و فاعل حقیقی و فاعل ایجاد، فاعل الهی باشد و بس. این نکته را ایشان در یکی دیگر از آثار بسیار ارزشمندشان توضیح می‌دهند و تکمیل می‌کنند. در بحث بسیار خوب «عرفان حافظ»، بحثی دارند تحت عنوان «وحدت وجود». توضیح می‌دهند: «اول می‌آییم سراغ مسأله

وحدت وجود که گفتیم محور جهانبینی عرفانی است» همین تعبیراتی که امام به کار می‌برد؛ همه‌اش خداست، اسم خداست، فناء در اوست، غیر او چیزی نیست و تعابیری که از ایشان خواندیم و الآن می‌بینید یک عارف واصل، مثل حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرماید هیچ مدحی برای غیر او واقع نمی‌شود، کمالی غیر از کمال او در کار نیست. کمال، اوست. ظهور کمال، کمال اوست، و کمال او در مقام ظهور، کمال در مقام صفات، کمال در مقام ظهور، همه کمالات عالم، کمال اوست در مقام ظهور. هر کس هم که مدح برای یک کمالی می‌کند؛ پس هر مدحی که واقع می‌شود، برای او واقع می‌شود» که این به قول آقایان، محور اصلی حرف عرفاست، منتها حالا ببینیم این را چطوری درست می‌کنند. «در عین حالی که این ظهور اوست، نه این است که خود او باشد، ولی ظهور اوست. همه‌اش ظهور اوست.»

تبیین وحدت وجود

مرحوم آقای مطهری تعبیری دارند که: «اصلاً وحدت وجود چیست؟ یک توضیح مختصر باید عرض کنم. وحدت وجود از آن اندیشه‌هایی است که کمتر کسی به عمق آن پی برده و پی می‌برد. این را باید بدون تعارف گفت. به هر چه که می‌رسند فوراً می‌گویند این

هم یک وحدت وجود است. حالا ما با لفظش کار نداریم» که این‌ها تعریضی است به اروپایی‌ها و غربی‌ها و مستشرقینی که مطالب را خوب نمی‌فهمند مخصوصاً در تفکرات اصاله الوجود اگزیستانسیالیست‌ها که فعلاً کارش نداریم. ایشان می‌گویند اگر می‌خواهند اسم بگذارند، با اسم، کاری نداریم ولی حقیقت مساله نه، «بسیار بسیار کمند افرادی که بتوانند تصور صحیحی از وحدت وجودی که عرفا دارند، داشته باشند» که ما تلاشمان الآن این است که اگر بشود با زبان برهان، این را تا حدی تبیین کرد. «عده‌ای از غیرمستشرقین خودمان وحدت وجود را چیزی تعبیر می‌کنند به نام حلول و اتحاد. آقای دکتر بدوی هم چون بسیاری از همان حرف‌های مستشرقین را می‌گوید، همیشه می‌گوید حلول و اتحاد، در صورتی که حلول و اتحاد، ضد وحدت وجود است. به قول شبستری :

حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت، دوئی عین ضلال است»

اصلاً این‌ها در وحدت وجود، کثرتی قائل نیستند که حلول و اتحادی در کار باشد. «منتها می‌گویند اگر اتحاد نیست، پس او چطور گفته اناالحق؟ معنای انا الحق، اتحاد است. نه، اناالحق هم معنایش اتحاد

نیست، نه اتحاد است و نه حلول» خلاصه، آقای مطهری اول، یک مقداری اعتراض می‌کند که چرا فروغی در «سیر حکمت» و چرا بدوی در کجا و چرا فلانی در کجا، حرف‌های خوب عرفا را خراب کرده اند؟ و خیلی جاها که کلمه وحدت وجود به کار رفته، اصلاً هیچ ربطی به وحدت وجود ندارد.

بعد از این مقدمه که اعتراض جدی دارند و خدا رحمت کند ایشان را و خدا حفظ کند آقا را کأن می‌خواهند نشان بدهند که در واقع، نفهمیده شده مطلب ارزشمند فلسفه اسلامی. بعد، خودشان شروع می‌کنند بیان وحدت وجود را:

بیان اول از وحدت وجود

«بیان اول از وحدت وجود: وحدت وجود، تعبیرات مختلفی دارد. کثرت وجود که خیلی روشن است: انسان می‌گوید که موجودات متعدده کثیره متباینه‌ای هستند که یکی انسان است، یکی حیوان است، یکی جن است، یکی ملک است، یکی هم خداست، موجوداتی که بالذات از یکدیگر مباین هستند و به تعبیر نهج البلاغه، بینونتشان بینونت عزلی است، منعزل از یکدیگرند» این همان تصویر اول است که

امام رد کرد «و وجود هر موجودی با وجود هر موجود دیگر، بالذات متباین است. شاید تصور اکثر فیلسوفان و غیرفیلسوفان همین است. متوسطین از عرفا احیاناً می‌گویند وحدت وجود یعنی وجود منحصر است به وجود حق؛ لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارًا، اما به این معنا که هر موجودی غیر از خدا هر چه از عظمت که داشته باشد، بالاخره یک موجود محدودی است، ذات حق، وجود لایتناهی است، کمال لایتناهی است، عظمت لایتناهی است، قدرت لایتناهی است» من عبارت‌ها را دقیق می‌خوانم که خوب دقت کنید ایشان تقریباً همه ذهن‌ها و فضاها را در اینجا می‌گوید «جمال لایتناهی است. اگر موجودات را با یکدیگر مقایسه کنیم، یکی بزرگ‌تر است، یکی کوچک‌تر. مثلاً وقتی یک نهر را با یک دریا مقایسه می‌کنیم، دریا بزرگ است و نهر کوچک. محدود با محدود می‌تواند نسبت داشته باشد اما محدود با نامحدود اصلاً نسبت ندارد. این که انسان در بینش خود، اشیاء را بزرگ و کوچک می‌بیند، با مقایسه می‌بیند» خلاصه وقتی مقایسه می‌کند، یکی می‌شود کوچک و یکی می‌شود بزرگ «در همین امور محسوسه، یک شیء که همیشه به نظر ما بزرگ می‌آید، وقتی همان را در مقابل یک بزرگ‌تر از خودش می‌بینیم، خیال می‌کنیم کوچک شده. مثلاً یک آدم

بلندقد که همیشه به نظر ما عجیب می‌آید، وقتی با یک آدم بلندقدتر از خودش، که یک سر و گردن از او بلندتر است، راه برود آدم خیال می‌کند کوچک شد. نظر انسان این است. عارف وقتی که عظمت لایتنهای حق را شهود می‌کند (علم لایتنهای، قدرت لایتنهای، کمال لایتنهای) متناهی در مقابل لایتنهای اصلاً نسبت ندارد؛ حتی گفتن این که این بزرگتر است از آن، درست نیست، چون باید آن را یک چیزی حساب کرد و گفت این بزرگتر است. لهذا در حدیث هم هست که از امام (علیه السلام) سؤال کردند: آیا معنی **اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** است؟ که خدا بزرگتر از همه چیز است؟ «فرمود: نه، این حرف غلط است، **اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يوصَفَ** خدا بزرگتر است از این که به توصیف دربیاید نه بزرگتر است از هر چیز دیگر، که اشیاء قابل مقایسه با خدا باشند، بعد بگوییم ولی خدا از آن‌ها بزرگتر است؛ نه، اصلاً قابل مقایسه نیستند. این است که عارف که عظمت حق را شهود می‌کند (اینجا دیگر وحدت شهود است) قهراً غیر او را اساساً نمی‌تواند ببیند. اگر آن وجود است، این دیگر وجود نیست، اگر آن قدرت است، این دیگر قدرت نیست، اگر آن عظمت است، این دیگر عظمت نیست، اصلاً او شیء است، این‌ها لاشیء هستند. سعدی

یکی دو جا که خواسته موضوع وحدت عرفانی را بگوید، تقریباً در همین سطح گفته «یعنی وحدت شهود گفته «یکی از شعرهای معروف بوستان است که می‌گوید :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست برِ عارفان جز
خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقایقشناس ولی خرده گیرند
اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند؟ بنی آدم و دیو
و دد کیستند؟
جواب می‌دهد :

همه هرچه هستند از آن کمترند که با
هستی‌اش نام هستی برند

این است معنای اینکه: برِ عارفان جز خدا هیچ نیست» یعنی نه این‌که بقیه نیستند، بلکه هستند اما در مقام مقایسه، قابل قیاس نیستند. «این است معنای این‌که: برِ عارفان هیچ نیست» بقیه هستند، ولی :

«هر چه هستند از آن کمترند که با هستی‌اش نام
هستی برند .

شعر دیگری دارد و شیرین می‌گوید :

چنین دارم از پیر داننده یاد که شوریده‌ای سر به
صحرا نهاد

پدر در فراقش نه خورد و نه خفت پسر را ملامت
نمودند گفت

به حقش که تا حق جمال نمود دگر آنچه دیدم،
خیالم نمود

از آنکه که یارم کس خویش خواند دگر با کسم
آشنایی نماند»

یارش که به او گفت تو کس منی، می‌گویند کسان، تو
کس منی. می‌گویند من دیگر کس دیگری ندارم؛ چون
او را شهود کردم. شهود یارش سبب می‌شود که اسم
دیگری را نتواند ببرد و کس دیگری نداشته باشد.

از آن گه که یارم کس خویش خواند
گفت تو کس منی،

دگر با کسم آشنایی نماند

« این یک نوع وحدت وجود است. این نوع وحدت
وجود را هیچ کس ایراد نمی‌گیرد» وحدت شهود. لذا
ایشان می‌فرماید اگر وحدت وجود به معنای وحدت
شهود باشد، ما مشکلی نداریم.

بیان دوم از وحدت وجود

«بیان دوم از وحدت وجود: بیان دیگر در باب وحدت وجود، این است که وحدت وجود نه به معنای این است که وجود، منحصر به ذات حق است، بلکه معنایش این است که همه موجودات، موجودند به یک حقیقت که آن، حقیقت وجود است» یعنی همین چیزی که الآن داشتیم در فلسفه می‌خواندیم. یک حقیقت وجود داریم که همه، موجود به آن حقیقتند «ولی حقیقت وجود، مراتب دارد» پس وحدت وجود، این نیست که من بگویم وجود، منحصر به ذات خدای متعال است. نه. وحدت وجود یعنی وحدت حقیقت وجود، حقیقت ذومراتب، حقیقت مقول به تشکیک. پس تعبیر می‌کنند به این که «ر باب وحدت وجود این است که وحدت وجود نه به معنای این است که وجود منحصر به ذات حق است، نخیر» بلکه معنایش این است که همه موجودات، موجودند به یک حقیقت که آن، حقیقت وجود است ولی حقیقت وجود، مراتب دارد، یک مرتبه او واجب است و یک مرتبه ممکن، یک مرتبه، غنی است و مراتبی از او فقیر، پس حقیقت وجود، حقیقت واحد است. بنابر این، وحدت وجود نه این است که وجود، منحصر به ذات حق است، بلکه حقیقت وجود، حقیقت واحد است، ولی این حقیقت ذی مراتب است» همین که

گفته شد. «آن شعر حاجی سبزواری، همین را بیان می‌کند به نام الفهلویون، که البته این نسبت چندان درست نیست» و ما با آن، کار نداریم. ایشان می‌خواهد بگوید این را فهلویون، پارسیان نمی‌گفتند، بلکه مال صدرا و فلسفه اسلامی است و قبل از فلسفه اسلامی، سابقه ندارد.

«أَلْفَهْلَوِيُّونَ الْوُجُودُ عِنْدَهُمْ حَقِيقَةٌ ذَاتُ تَشَكُّكَ تَعْمُ

مَرَاتِبَ غِنَى وَ فَقْرًا تَحْتَلِفُ كَالنُّورِ حَيْثُ مَا تُقَوَّى وَ ضَعْفُ»

پس این شد یک تشکیک؛ تشکیک مراتب وجود، تشکیک مراتب نور، همان مرحله اولی که امام گفت باید از جلوتر برویم.

«البته این بیان، بیان ابتدایی است. ملاصدرا هم البته در ابتدا همین جور می‌گوید، ولی با حفظ همین نظریه که حقیقت وجود، حقیقت ذات مراتب است، این مطلب، لطیف‌تر و لطیف‌تر می‌شود تا می‌رسد به جای دیگری که بعداً عرض می‌کنم». ببینید آقای مطهری راه را باز کرد. یک بار من حقیقت وجود را واحد می‌بینم و حقیقت وجود واحد را مقول به تشکیک می‌بینم و تشکیک را در مراتب وجود، قائلم،

که حقیقت، واحد است، تشکیک در مراتب است، تشکیک در مراتب هم با امکان فقری است. همین است که دیروز عبارت ایشان را به یک معنا خواندیم و توضیح دادیم، خود ایشان هم در اینجا تصریح می‌کند که این توضیح، توضیح ابتدایی کار است.

بیان سوم از وحدت وجود

«بیان سوم از وحدت وجود: نظر سوم در وحدت وجود، همان نظریه خاص عرفاست و آن، این است که وجود، واحد من جمیع الجهات و بسیط مطلق است و هیچ کثرتی در آن نیست، نه کثرت طولی و نه کثرت عرضی، نه کثرت به شدت و ضعف و نه به غیر شدت و ضعف. حقیقت وجود منحصرأً واحد است و او خداست؛ یعنی وجود حق. غیر از حق، هرچه هست وجود نیست، نمود و ظهور است. این‌ها دیگر تعبیر و تشبیه است. غیر حق، هر چه را که شما ببینید، او واقعاً وجود و هستی نیست» ما در عبارتهای امام می‌خواستیم بگوییم ایشان این را نمی‌گویند بلکه می‌گویند این‌ها وجودند. ظهور که می‌گویند، وجود است. «غیر حق، هر چه را که شما ببینید، او واقعاً وجود و هستی نیست، هستی‌نماست نه هستی، حقیقت نیست رقیقه است به تعبیر خود عرفا. مثل مظهري است که در آینه، پیدا می‌شود. اگر شما

شخصی را ببینید و آینه‌ای در مقابل او باشد و او را در آینه ببینید، آنچه در آینه می‌بینید، خودش برای خودش یک چیزی است، ولی آن واقعیتش این است که عکس این است، ظلّ این است، نمی‌شود گفت این یک موجود است و آن، موجود دیگری، آن فقط ظهور است و بس. این است که عارف، وجود را از غیر حق، سلب می‌کند و غیر حق را فقط نمود و ظهور می‌داند و بس» حالا برای این که به بقیه بحث‌ها برسیم، این عبارت را در اینجا نگه می‌دارم تا این عبارت را ادامه بدهیم و فرمایشات ایشان را درست کنیم ببینیم به کجا می‌رسد .

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين»